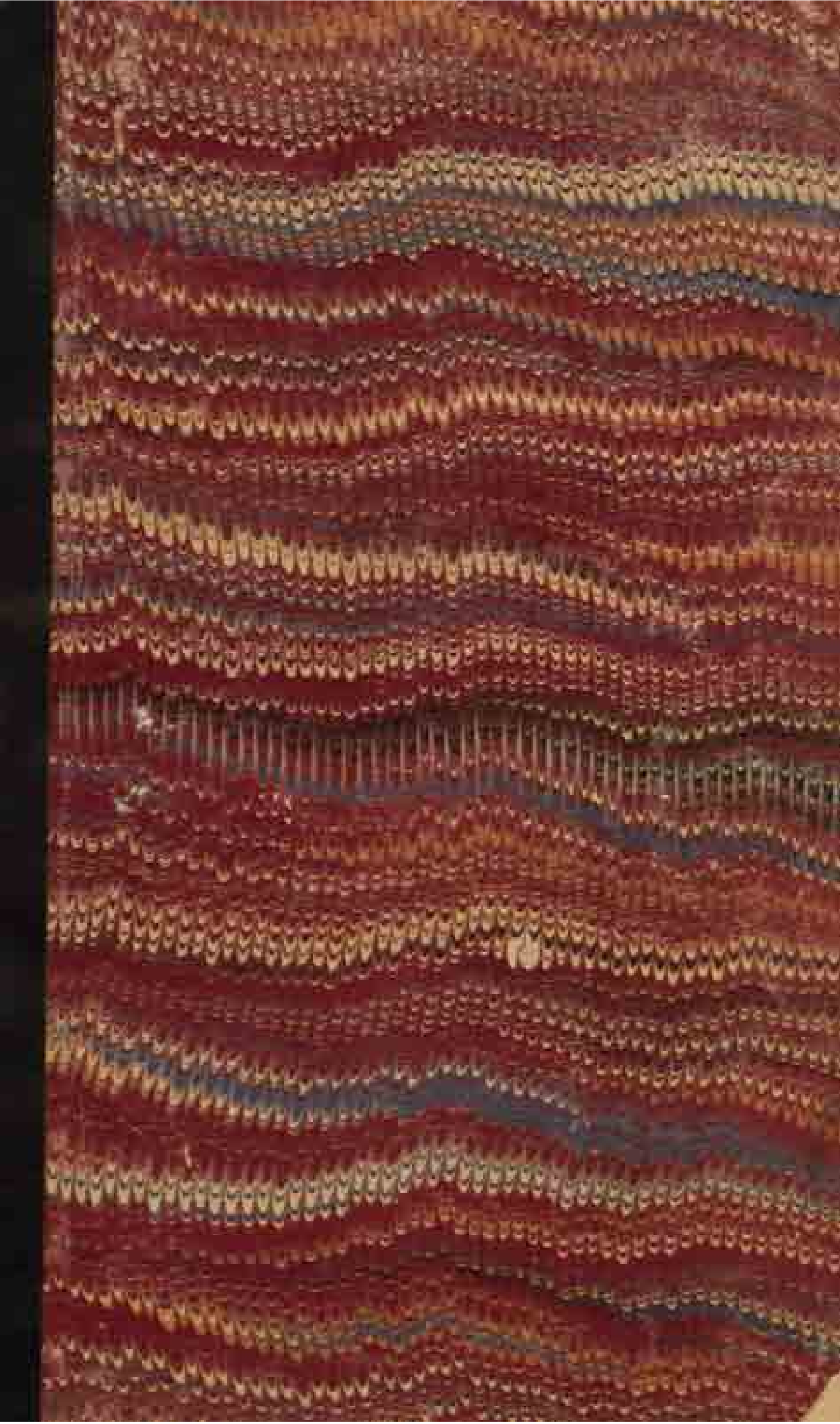




THE MUNTAKHAB AL-TAWÁRÍKH

OF

ABD AL-QÁDIR BIN-I MALÚK SHAH AL-BADÁONI.



EDITED BY

CAPTAN W. N. LEES LL. D.

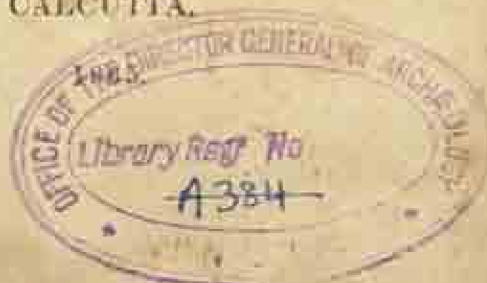
AND

MUNSHI AHMAD ALI.

Printed at the College Press.

CALCUTTA.

1865.



منتخب التواریخ

تصنیف

عبد القادر بن ملوک شاه بداونی

بتصحیح

کپتان ولیم ناسولیس صاحب

و

منشي احمد علي صاحب

باهتمام

کپتان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد

کلکته سنه ۱۸۶۵ ع



فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

ای یافته نامها ز نام تو رواج • شاهان بدرت چو ما بدیشان محتاج
حالی که رسید مدحت حضرت تو • نی پای بکفش ماند و نی فرق بتاج
جهان پادشاها با این دل بی‌حاصل که منزل دیو و دد شده وساوس
تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرسودهٔ بیهوده گو که طعمهٔ
گربه و سگ گشته ستایش تو چگونه سرایم •

چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید
بدین آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشهٔ وسوسه پیشه را درین راه نا آگاه پای
جستجو لنگ است - و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان
بی پایان فضای گفتگو تنگ •

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گوید حروف
من بدل چون دانست یا با زبان چون خواست

همان بهتر که قدم قلم از طی این وادی کوتاه داشته و سر تحیر

اصحاب قصص و سیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
درین فن تواليف معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید نگریست
که قرأت و مطالعهٔ این علم نسبت بجمعي از سمت دینان و ارباب
شک و شبه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جادهٔ قویم شریعت
غراي محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ورود در مناهل
مختلفه و مشارب مکدرهٔ اهل هوا و بدعت از خذلان الهي گشته
و میگردد چه جمعي را که در مبدأ فطرت از دین بي‌مناسبت
واقع شده اند خوانندگان کلام ازلي که مفتاح معادات مبین و شِفَاءٌ
وَ رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِیْنَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته وَإِذْ
لَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا إِفْكٌ قَدِيْمٌ تا بتاریخ چه رسد *

چو حس سمع از ماخولیا ضایع شود کس را

نیابد بهره از مزمار داودی و الحانش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع و جودت
فهم و شیوهٔ انصاف متصف باشند نه گروهي که نا مقید شرع و
منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل
زمرهٔ اهل اعتبار و اولي الابصار و ارباب الباب نه و چگونه منکر
علمي تواند شد علی الاطلاق که یک سبع از سبع المثاني است که
مبنای اتقان ایمان و ایقان برانست وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ
الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ازان خبر مي دهد و جمعي غفیر از
علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضي بیضاوی الی
یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلپذیر نموده اند و قول و عمل

بگریبان تفکر انفسي و آفاقي فرو کشیده دیدهٔ عبرت بمعرفت صنع
پر کمال و ملک بي زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات پي
بوحدت ذات رفیع الدرجات تو برده سري بعالم توحید و تقریر
بر آرم - تا بعین الیقین به یقین بلکه بشناسم که

دوئي را نیست ره در حضرت تو • همه عالم توئي و قدرت تو
و زبان را بزلال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
حوض موعود و درود معقود صلي الله علیه و آله و سلم تر دارم
که خلعت تشریف پادشاهي ازلي و ابدي بر قامت همت چست
وخطبه و سکهٔ مملکت لا یزالي ذوالجلالي بنام عالي او درست است

شاه عربي که شد جهان مظهر او

موکلند عرش خورد جهان داور او

همسایهٔ حق بود ازل سایه نداشت

تا پا نه نهد کسي بجاي سر او

و هزاران آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد
خصوصا خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که براي اعلاي
اعلام دین و اعلان کلمهٔ حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته
ساحت ملک شرع را از خار کفر وخاشاک بدعت پاک
گردانیده اند •

بعد از حمد الهي ونعت حضرت رسالت پناهي علیه و علی آله
و صحبه صلوة مصونة عن التناهي نموده مي آید که علم تاریخ
درحد ذات علمي ست شریف و نسبت لطیف چه سرمایهٔ عبرت
ارباب خبرت و مستوجب تجربهٔ اهل دانش و بینش است و

بخواب غفلت افتاده است بازی داده شیطانش

و چون داعي الاسلام بخدمة انام عبد القادر بن ملوک شاه بداوني محی الله اسمه عن جرايد الاثام در شهور سنة تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت خلیفة الزمان ظل الٰهي اکبر شاهي از انتخاب تاریخ کشمیر که بحکم دلپذیر آن شهنشاه جهان گیر گردون سریر یکی از فضلای بی نظیر هند از زبان هندي بفارسي ترجمه کرده بود فراغ یافت بموجب الفتی که از صغر سن تا کبر باین علم داشت و کم زمان بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملي از احوال پادشاهان دار الملك دهلی نیز که

جمله عالم روستایند وان سواد اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نوبسد تا سفینهٔ باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهي بطریق اجمال و تذکرهٔ بود برای احباب و تبصرهٔ بجهت ارباب الباب و هرچند که کتابي نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب انکه گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیورست
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست

شاید که بر دل مقبلي از مطالعهٔ آن واردي از عالم ملکوت و سر غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از صحبت این سرای فاني بردارد و جامع این اوراق را نیز در سرکار وی کنند و

ایشان شرقا و غربا سند طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بخلاف شرذمهٔ قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرأت نهاده تخلیط و تخبیط در اخبار صحیحهٔ ماثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات وجیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابهٔ کرام و تابعین عظام را قیاس برحال خود کرده بر تناقض و تباغض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی مادهٔ لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیهدیهم سبیل الهالکینا

اگر دیدهٔ کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از هرسانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم ذو الجلال مبرا از وصمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخهٔ ایست کهن که نه سر دارد و نه بن در هر ورقی از اوراق این دفتر ابتر فهرست احوال جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز بسته بود مسطور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامهٔ کهنه
تو دایم از سر عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این فسانه خواب خوش می آورد آنرا
که سرسام است واز سودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

التواریخ نهاده امد امید که این جمع و تالیف ناتمام که غرض ازان ابقای نام فرخنده فرجام بادشاهان اهل اسلام است وگذاشتن یادگاری درین سرای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف بشود نه باعث مزید علامت

نوای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی نگیری نکته بر زاغ

چون وجه همت بر راست نویسی است اگر بی قصد سهوی ولغوی بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم عمیم قدیم خود درگذارد و ببخشد

به بد گفتن زبان می مگردان • زبان می زبان می مگردان

ازینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیشینیان نقل کرده بود ترک نموده شد •

آرزوی عبث نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه رهتی دست می داد بی اندازه و بواعث کم و موانع بسیار و از حدوث محن و صروف زمن قرار بیکجای دشوار بود

هر روز بمنزلی و هر شب جائی

و با این همه برات رزق مابین زمین و اسمان معلق و خاطر از جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حیز تعویق و تعویق می افتاد تا انکه یکی از دولتمندان موفق موافق و سعادتمندان رشید مسترشد که اورا با مغیر صحبتی تمام و ما را نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته رخت حیات بجانب فردوس کشید

او رفت و رویم ما ز دنبال • آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار بر خلاف عادت خود مسامحه فرصت گونهٔ نموده پارهٔ از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعث مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب انکه هیچ سابقی نیست که برای لاحقی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان نه خرمن کند پاک • گذارد حصهٔ گنجشک در خاک

شمهٔ از احوال بعض سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک شاهی و نظام التواریخ نظامی که در حکم صحابه ایست از تیار و حبابی از دریای زخار انتخاب نموده بدر نوعی کرده چیزی از خود هم اضافه ساخت و نهایت اختصار را مرعی داشت و از تکلفات در عبارت و استعارت احتراز لازم شمرد و نام این انموذج ملتمست

و بعد از امر جلوس بیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با جماعهٔ از عقب سکندر در کوه سوالک تا حدود موضع دهمیری رسیده بودند بلطایف الحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه مغفور[۲] انتشار نیابد و شاه ابو المعالی که سید زادهٔ عالی نسب از ولایت کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بصفت شجاعت از اقران ممتاز و پادشاه غفران[۲] پناه را نسبت باو توجهی خاص و نیاز مندی افزون از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندی سر بلند گشته بود خام طمع شده و نسبت او ازینجا باید دانست که بیرامخان قصیدهٔ موشح گفته بقافیه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتی که از اوایل مصاریع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازی و از اوایل مصاریع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر مصاریع اول میرزا شاه ابو المعالی با الفاظی که از خاطر رفته و از آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیدهٔ میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون پادشاه مغفرت پناه نوبت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه ابو المعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه ابو المعالی را طلب فرمودند او جامه مقتول مخمل سیاه که اسثر

(۲ ن) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده ٭

جلال الدين محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه که همیشه بر تخت خلافت ومسند رافت متمکن باد باستصواب بیرامخان خانخانان درباغ کلانور که تا حال مرمت ان میکنند بتاریخ روزجمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث وستین وتسعمایة (۹۶۳) بطالع سعد سریر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین استمالت و نوازش بر امراء سرحد فرستادند تا خطبه در دهلی نیز خوانده شد و این مصرع که • از همه شاهزادها اشرف • تاریخ یافتند و دیگر نرده

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزادهٔ دوران

بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

ودیگر • کام بخش • یافتند . وعالم چون گلستان شد و زمانهٔ جانی آن شکستگیها را تلافی نمودہ میگفت

چو مرگ افگند افسری ازسری • نهد در زمان بر سر دیگری

چو دیرینه دوری سر آورد عهد • جوان دولتی سر بر آرد ز مهد

از هر جانب بر شاه گرد آمدند و جماعتي از چكل كه قبيلهٔ ايست
مشهور و داور سلك در سنه خمس وستين وتسعمائة (۹۶۵) اورا بقصد
تسخير كشمير بردند و جنگي صعب با غازيخان چك حاكم آنجا كرده
و هزيمت يافت بعد ازان كمالخان عذر خواهي نموده ازو جدا شده
و شاه ابو المعالي تغير هيأت نموده در پرگنه ديپال پور رفته پناه
بنوكري از بهادر خان تولك نام كه حكومت انجا داشت و چندگاه
نوكر شاه هم بود برده و تولك اورا پنهان داشت اتفاقا اين تولك
شبي با زن خود جنگ كرده و آن عورت ازو رنجيده صباح نزد بهادر
خان رفته گفت كه تولك شاه ابو المعالي را پنهان در منزل خود
داشته باتفاق قصد غدر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را
در بند كشيده نزد بيرامخان فرستاد و تولك را سياست فرموده و
بيرامخان شاه را به ولي بيگ تركمان سپرده بجانب بكّر روانه
گردانيد ولي بيگ اورا در راه ايذاء بسيار رسانيده بطرف گجرات
فرستاد كه ازان راه بمكه معظمه رود او انجا خوني كرده و فرار نموده
به عليقلي خان پيوست بيرامخان بعد ازين خبر فرماني بعليقلي
خان فرستاد كه اورا به آگره فرستد بموجب حكم چون به آگره رسيد
همان زمان متغرات بيرامخان واقع شد و بيرامخان بجهت دفع
بدگماني پادشاه اورا چندگاه در قلعهٔ بيانه فرستاد و چون داعيه حج
پيدا كرد اورا نيز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابو المعالي از
هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهايت غرور سواره دريافت
و اليتمعلي باعث حبس ديگر باره شد تا بمكه فرستادند چنانكه
مآل حال او مذكور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لهور

سرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک ابیز[2] مصقول براق را که از صیقل
باو ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلوده با صد کر و فر بمجلس
بادشاهی در آمد و انکار کرد بیرامخان این بیت بتقریب خواند

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
دلیل روشن است اینکه چراغ زیر دامانش

بادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت
و به ثبوت رسید الغرض چون امرای بادشاهی شاه ابو المعالی را
در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکاشی درمیان است و موقوف بر
حضور شما است باز عذری آورد و پیغام بعضی تعلیقات مالایطاق
فرستاد بیرامخان بنابر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان
قورچی را که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می
در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحبس قرار داد از عقب آمده
فانل به بست و میخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن
شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا ندادند فرمودند که در اول
جلوس حیف باشد خون بیگناهی ریختن و اورا بلاهور فرستادند تا
ازان حبس گریخته بجانب کمالخان ککهر رفت و دران زمان سلطنت
آن ولایت در تصرف آدم ککهر عموی کمالخان بوده و شاه ابوالمعالی
را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر
کشمیر شدند چون بسرحد کشمیر رفته در راجوری مغلوکی چند

(۲ ن) ادمز - او نیز

و بر سر آب رهب با فوج کار آمدنی خان زمان که دو سه هزار سوار
بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خانزمان در استعداد رفع ودفع
او بود که همدرین اثنا خطوط از دهلی و اگره و اتاوه رسید که هیمون
بقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلی باستعداد
قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک بدهلي رسید
و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان ککک از اتاوه و عبد الله
خان ازبك از کالپی و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدها
آمده در دهلي با تردی بیگ خان جمع شدند وخانزمان همان طرف
آب جون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان
شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگخان آمده بود
با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلي
محاربهٔ صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان
بدخشي که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راست تا قصبه
هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که
از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که
جاجي (۲) خان از جانب الور آمد و بر سر تردی بیکخان که جمعیتي
اندک داشت راند او را بیک حمله بر داشته فیروزی یافت و از
ترس خدیعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای
لشکر از تعاقب باز گشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود
آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلي گذشته راه فرار پیش

(۲ ن) حاجي نکرخان - یکرخان

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خودرا هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس افواج قاهره بر سر سکندر در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل داشته اخر مغلوب گشت و راجه رامچند از نگرکوت بملازمت آمده دید و رایات عالیات بجهة موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجماه درانجا گذرانیده و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی تردی بیگ خان حاکم دهلی میرزا[۲] ابو القاسم ولد کامران میرزا را با کارخانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علی وزیر خان و میر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین حال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند و منعم خان متحصن شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلی خان برلس و اتکه خان و خضر خان هزاره را با جمعی برای آوردن بیگم پادشاه و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن این گروه میرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را که از علمای نامدار بود و آخر خطاب قاضی خان یافت نزد منعم خان بوکالت فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد مشروط باین که یکبار نام او را نیز در خطبه داخل سازند منعم خان بنابر مصلحت عموم بلوی قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان گردید و در اوایل جلوس علی قلی خان خطاب خان زمانی یافته در سرکار سنبل بر سر شادی خان افغان که یکی از امرای عدلی بود لشکرکشید

(۲ ن) میر میران ابو القاسم

بود بر جمعي از امرای کبار مثل خانزمان و اسکندر خان و دیگران برسم منقلای آمده پیش دستي نموده توپخانه او را باندک جنگی در پاني پت بدست آوردند و هیمون امرای افغان را که مقدم ایشان شادی خان سوانی بود بزیادتي مناصب و جاگیر امیدوار ساخته در خزانه را کشاده و انعامات وافر داده تسلي سپاه نمود و افغانان بسکه از تحکمات او بجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند و بزبان حال و مقال نعم الانقلاب و لو علینا مي خواندند و شبا شب یلغار کرده و از پاني پت گذشته بر فیلي هوائي نام سوار بموضع کهرسنده که حالا در آنجا سرای است مشهور آمد و صباح روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سنه اربع وستین وتسعمایه (۹۶۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم

اغاز قتال وجدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه کروهي معرکه جنگ بودند و مدد میفرستادند تا خبر فتح آمد و هیمون که لشکر او همه بیدل بود و اعتماد کلي بر فیلان داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج قاهره آورد تذبذب و تصلصل و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار انداخت و باز بسعي جوانان تیرانداز و ضربت عمشیر کارآزمایان کین گذار آن رخنه التیام یافت و کار از دست رفته انتظام گرفت و هیمون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلان را چون کوه بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمون دران حالت سر برهنه چون دیوانه سگ گزیده فریاد بده بده بدهقان

گرفتند و هیمون مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانزمان
از راه میرتهه در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این
خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه
شهنشاهی در حباله او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه
استیصال هیمون گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و امرای
منهزم درانجا ملازمت کردند خانخانان که از تردی بیگخان
انحراف مزاج داشت و با وجود ان اورا طوقان یعنی برادر بزرگ
میگفت باعث شکست ان لشکر بود نفاق تردی بیگخانرا دانسته و
خاطر نشان شاهنشاهی ساخته و خانزمان وجمعی دیگر را گواه
بر ثبوت مدعای خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او
حاصل کرد و نماز دیگری میر کنان بمنزل تردی‌بیگ خان رفته
و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام خود
به بهانه طهارت برخاست وجمعی را که مقرر ساخته بود اشاره
بقتل تردی‌بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند وصباح بدیوان
نیامده خواجه سلطان علي ومیر منشي را نیز متهم به نفاق
داشته همراه خنجر بیگ خویش تردي بیگ خان گرفته مقید
ساختند و بعد ازچند گاه مخلص یافتند و هیمون در دهلي خود
را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ درهندوستان بوده و ابتدای
تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صدسال و کسری
ازان گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغیر نموده با هزار و
پانصد فیل جنگي و خزینه ابجد و فیلس ولشکر گران در پاني
پت باستقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

خویش سهدي قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلي تعاقب گریختگان کرده و از آب گذشته و خود را بزن هیمون که فیلان پر بار زر مي برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع کواده[۲] از بجواره در آمد اما زر را گذاشت و اکثر را کواران ولایت بجوار تاراج کردند و پاره که بدست غزاة افتاده چندان بود که به سپرها بخش نمودند و «نثار زرها» تاریخ یافته شد و دران راهي که راني گذشت ان قدر اشرفي و خشتها از طلا افتاده بود که تا چند سال رهگذریان و مسافران مي یافتند وخزینه که شیر شاه و اسلیم شاه و عدلي سالها جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور بپوش و بپاش و بده که حاصل عمر
خره نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت
مده ذخیره که بسیار کس ز غایت حرص
نهاد گنج بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پانی پت رسیدند مداري از کلها بنا فرمودند و از پانيپت بی توقف بدهلي رسیدند و هر مقبر را از سر نو بخطبه زینت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای نامدار بجانب آگره و سنبل و دیگر شهرها نامزد شدند و خبر در دهلي رسید که در نواحی چمیاري[۳] که موضعی است به بیست گروهی لاهور خضر خان از پیش سکندر شکست یافته بلاهور آمد شاهنشاهی لیاالنهر نهضت فرموده بودند که سکندر باز بکوه سوالک

(۲ ن) کواو لبجواره - کداو بجوار (۳ ن) جمیاري

میکرد افسونیکه تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیر اجل که هیچ سپري دافع آن نتواند بود بر چشم احول او رسید چنانچه از کاسهٔ سر تهي مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تردد میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی‌خان صوانی که مقدمة الجیش بود کشته شد و شاه قولیخان محرم بفیل هیمون رسیده و فیل بان گفت مرا مکشید هیمون بر فیل من سوار است و اورا بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائي کمبوه و جماعهٔ بشاهنشاهي گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر در وی حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم پیش از همه خانخانان به دست جهاد شه شیري انداخت بعد ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که سوختني را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند ٭

زروی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی
بدست افتاد ناگه از قضا هیمون هندو را
جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
بعون لطف حق بگرفت هندوی سیه‌رو را
دبیر صنع بر لوح بقا با خامهٔ قدرت
رقم زد بهر سال فتح آن بگرفت هندو را

قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب محاسب رهم غنیمت یافتند و پیر محمد خان و حسین خان

قایم مقام وی شود و سکندر براه دامن کوه بجونپور رسید و چون خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم با حریفان همدست سابق الحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط اورا هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
جز ذرهٔ دردی که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلس و اتکه خان و امرای دیگر بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل بمعسکر رسانیدند * و بتاریخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و چار رایات اجلال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را نسبت به اتکه خان بتقریب دویدن فیل خاصه شاهنشاهی بر سرابرده سرای او بدمظنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا شبه مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم گهکر در لاهور بوسیله ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شتافت و درمیان خانخانان و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاعی که میان کمالخان و برادر زادهٔ او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب وطن مالوف مراجعت

رفت و رایات عالیة تعاقب نموده تا دیهوهه و دهمیری حرکت نمود

مخفي نماند که بجهة عروض عوایق میخواهد که بعد ازین جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جواد خامه را عنان گسسته یک اسپه در سواد این میدان دواند و سوانح این چهل سال را از جلوس خلافت پناهی صحیفهٔ تمام سازد و منه التوفیق ٭

درین سال سکندر در قلعهٔ مانکوت متحصن شد و امرای کبار هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین خان خویش مهدي قاسمخان دران جنگها ترددی کرد که اگر رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد

بر سر کوبنو حسن کشته شد ٭ ای سر کوبت بقر از کربهٔ

و آن تردد ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدید باعث اعتبار حسین خان گشته اورا روز بروز بدرجات عالی رسانید و اولکهای معتبر در جاگیراو مقرر گشت تا عاقبت بحکومت لهور رسید و بسیارجا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول انجامید و غلهٔ در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی سکندر یکان یکان مثل سید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند سکندر مقدمات صلح درمیان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی را همراه غازیخان سور بوسیلهٔ اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع وستین وتسعمایة (۹۶۴) بملازمت شاهنشاهی فرستاد و چند فیلی نامی بپیشکش کرد و قلعه را سپرد و فرمان نوشتند که جونپور در وجه جاگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و چون ولایت پتنه را از دست افغانان مستخلص سازد خانزمان

لکهنو کهان در دهلی خفیة بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایث ما وراء النهر که جوانان را بپادشاهی بر داشته هنگامهٔ بهار را بجهته شوق و انبساط گرم میداروند بشاهم بیگ نیاز مندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم میگفت و خود را در رضاي او باخته و تسلیم کرده واکثر اوقات یتاق گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام مي نمود و امثال آن و نقیر از مرحومي و مغفوري امیر[۲] ابو الغیث بخاری دهلوی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربي است به نماز با جماعت و درود وتلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیارمقید بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت وخان زمان نیز بنابر تبعیت او بصفت تشرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ محتسبان در اردوي خود گماشت تا بامر معروف و نهی منکر قیام نموده کسر ملاهي و مناهي کنند ومیر سید محمد مکي را که بهفت قرأت قاری کلام مجید وجامع این اوراق نیز در سنبل قرآن پیش او در زمان اسلیم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کودکان کم بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد

عمري بشکیب مي ستودم خود را

(۲ ن) پسر

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجانب دهلی نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ پادشاه غفران پناه منعقد شد وجشن عالی ترتیب یافته نثارها و ایثارها وقوع یافت

و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنه خمس و ستین و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالی بدهلی نزول فرمود و خانخانان دران ایام در هفته دو روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات بفیصل میرسانید و از جمله سوانحی که دران ایام روی داد قصه عشقبازی خانزمان است بشاهم بیگ مجمل آنکه در ملازمت پادشاه غفران پناه دو صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلک قورچیان انتظام داشتند یکی خوشحال بیگ دوم شاهم بیگ که پسر ساربان باشی شاه طهماسب بود هردو در حسن خلق و خلق یگانهٔ زمانه و در شیوهٔ دلبری نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز بجانب سنبل تعین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظری داشت و زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختهٔ هستی نبود از عالم و آدم
که جان در مکتب شوق از تمنای تو میزد دم
کدارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم
شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثهٔ غفران پناهی بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت ومنزل او بر سر برجي بود رقعه بپیغام گذارد و شاید سخنی درشت همدرین ضمن گفته باشد پدر محمد خان اورا از بالاي برج بپایان انداخت تا خورد گشت و از قساوت قلب بقهقهه گفت که این مردک حالا مظهر اسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده ودل بمفارقت شاهم بیگ نهاده بزبان حال می گفت

وصل چو سر زد زولایت برون • یاد فراق از نهایت برون
در هوس وصل بود سینه سوز • وعدهٔ بدکانچه سوئینه دوز

و بحسب ضرورت اورا رخصت پرگنه سرهرپور که هوده کروهی جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی چند درانجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائرهٔ غضب شاهنشاهي شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن بیگ را گرفته درانقصبه که حوض آبي صاف و باغي روح افزاي و عمارتي دلکش میان حوض دارد جائی نزه و منزه است آمده بسر میبرد تا انکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ بمقتضای انکه

مردی و عاشقي و مي پرستي • سبب شد هرسه چیز از بهر مستی
شراب و عاشقی چون شد بهم یار • معاذ الله بر جوانی کشد کار

از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم بیگ ازو آزرده خاطر گشته آن صحبت در ساعتی بمدارت انجامید

دیده ام بسیار کز سیر سپهر بیمدار

در شیوهٔ صبر می نمودم خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
الحق لله آزمودم خود را

شاهم بیگ برلن لولي آرام جان نامي که بسیار دلربا و شیرین حرکات بود بموجب آنکه

به مقبولی کسي را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بسا لولي وش شیرین کرشمه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بسا زیبا رخ و شیرین شمایل
که سویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با انکه خانزمان آن لولي را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزي چند با او بکام دل بوده و او را به عبد الرحمن بن موید بیگ که صحبت جاني باو داشت بخشید و گذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهي تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلي بجون پور صادر شد و فرماني دیگر بنام جایگیرداران آن حدود صدور یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد بر سر او اتفاق یعني جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برج علي نام معتمدیرا از نوکران خود بجهة تلافي این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

روزگار از الجمله جنگ لکهنو است که حسن خان بچگوتي با بیست هزار کس آمد و خان زمان مجموع از همه چهار هزار کس زیاده نداشت و تا زمانی که غنیم از آب کروهی گذشته با فوج بهادر خان جنگ انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ بال بازي میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم مارا برداشت آن زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه سرا پردها را بتاراج مي بردند تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد ازان خود باندک مردمي که داشت طبل نواخته به جنگ در آمد وخصم را بر داشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته پشته واز مرده توده ساخت ومظفر باز گشت وهمچنین درجون پور با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را در بنگاله خوانده با سي چهل هزار سوار تحمیدنا بجونپور رسید وحشم وخدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان زمان از سر سفره برخاست غنیم سفره را همان طور گسترده یافت و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعي معدود بر آمده دمار از روزگار افغانان برآورد و کشت و اسیر ساخت و چندان غنیمت یافت که لشکرش را آرزوي هیچ چیز نماند و الحق باقبال شاهنشاهی فتوحاتي که او و برادرش با جماعه خویش در شرق رویهٔ هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر سمت پادشاه نشاني داشتند اما آخر الامر این همه تردد و سعي را بخاک

دوستان دشمن شدند و دوستیها دشمنی

و از روی غرور و مستی شراب و جوانی نرمود تا عبد الرحمن را بستقند و آرام جان را بگمان انکه اول از و بود از منزل عبد الرحمن طلبیده یاری صحبت داشت و سوید بیگ برادر خورد عبدالرحمن بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالاخانه که شاهم بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیگ بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید و بآن درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفی نماند که چون عدد آه ساقط گردد نه صد و شصت و سه تاریخ می شود باوجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم بیگ درین سال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا بآب گنگ تعاقب عبد الرحمن بیگ نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمس از شفق خون به چکید
مه روی به کند و زهره گیسو به برید
شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح
برزد نفسی سرد و گریبان به درید

و خان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهای مردانه کرده فتح نمود و جنگهای او کارنامهٔ بود برجریدهٔ

و چون باگره رسیدند روزي چند تغیری به مزاج پیر محمد خان راه یافت و خان خانان بعیادت رفت یکي از غلامان پیر محمدخان که عادت بمنع اهالی و اشراف کرده بودند مانع امد و گفت که تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان را از این معني حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و پس از خرابي بصره بعذر خواهي میگفت که معذور فرمائید که دربان شما را نشناخت خان‌خانان جواب داد که شما هم باوجود این وتیره خان‌خانان درون رفت از نوکران خاني هیچکس را نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده باشد خود را چه گویم

مرد بر درگه سلطان کز و کار تو نکشاید
دلیلی بس بود کز اهل عقلی منع دربانش

و خان‌خانان ساعتي نشسته از آنجا بدر آمد و در فکر پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان شد و میر عبد الله بخشي و جمعي از ملازمان پیغام به پیر محمد خان فرستاد که یاد داشته باشي که تو بوضع طالب علمي و نامرادی بقندهار آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص متصف یافتیم و بعضي از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد ترا از رتبهٔ اسفل سافلین فقیری وطالب العلمي بپایهٔ اعلی علیین

مذلت يکسان ساختند

بعد نام نیکوی پنجاه سال ه که بدنام زشتش کند پایمال

و باقي احوال ایشان در سنوات استقبال مذکور میشود انشاء الله تعالی و دربن سال خان خانان مصاحب بیگ پسر خواجه کلن بیگ را که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود بسیاست رسانید

و در هفدهم محرم مکرم سنه خمس وستین و تسع مایة (۹۶۵) موافق سال سوم از جلوس موکب عزو اقبال در شهر آگره اجلال فرمود ودربن سال نصب و عزل و صعود و هبوط پیر محمدخان واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملائي بامرائی رسیده چنانکه گذشت واتق و فاتق جمیع مهمات ملکي و مالي بتقریب نیابت خانخانان شده بود و تمامي ارکان دولت به منزل او رفتندی و کم کسی بار یافتندی و سامانش بمثابهٔ رسیده بود که روزي در اثنای توجه از دهلی بآگره خانخانان با پیر محمد خان شکار افگنان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکاب داران خاصه پرسید که هیچ توشه در رکاب خانه است که گرسنه ایم پیر محمد خان درحال گفت که ما حضري خواهد بود اگر فرود آیند کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و سی صد کاسهٔ شربت وهفت صد چیلي طعام بوتفرن (؟) از رکابخانه پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ ظاهر نساخت اما در باطن او غیرتي عظیم راه یافت

مگر تو بي خبري کاندربن مقام ترا
چه دشمنان حسودند و دوستان غیور

و منصب وکالت خان خانان بجای پیر محمد خان بحاجی محمد
خان سیستانی که او هم از نوکران خاني بود انتقال یافت و این
مصرع حسب حال بود که

سگ نشیند بجاي گیپانی

و شیخ گدائي کنبوه پسر جمال کنبوي شاعر دهلوی را بتقریب
آشنائي خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در
گجرات باویهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم
داده منصب رفیع القدر صدارت برو مسلم داشتند و خان خانان بلکه
شاهنشاهي نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سراسر
تکلف مي بارید و دکان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون
ازان زمانی که بنای اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و
عزشانه اعیان و اشراف دنیادار بخلاف مشائخ کبار این دیار
را همیشه رعیت سرشت و محکوم طبیعت و پست نظرت آفریده
و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز
به تزویر دیگر و نفاق ذاتي و بدنامی و جامهٔ سروری و سرداری
بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکابرایمه ازین معراج شیخ
گدائي که درعلو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در ماتمي
عظیم افتادند و سر کبرنی موت الکبراء آشکارا شد

درتنگنای حیرتم از نخوت رقیب • یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود

و او قلم نسخ بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم
کشیده هرکس را که رزالت دربار او میکشید سیورغال میداد و الا
فلا و با وجود ان نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

سلطاني و خاني و درجهٔ امير الامرائي رسانيديم اما چون برداخت دولت و جاه در حوصلهٔ تو نيست احتمال انگيز فتنه و فساد در تو باقي است بنابرين از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع ميلمائيم تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آيد الان مناسب چنان است كه علم و نقاره و اسباب حشمت را بسپاري پير محمد خان بموجب فرموده عمل نموده ان مواد پندار را كه خيلي مردم آدمي را مخبط ساخته و مي سازد و از جادهٔ مروت و فتوت انداخته و مي اندازد و با غول بيابان رفيق گردانيده و ميگرداند در لحظه بهمان خاني مهرد و همان ملّا پير محمد كه بود شد بلكه بد تر ازان گشت

عاريّت است هرچه دهد گردش سپهر

عارض بود بياض كه بر گرد آسياست

و مقارن آن حال مولانا را بقلعهٔ بيانه فرستادند درانجا محبوس بود و ازانجا هرچند رسالهٔ درباب برهان تمانع كه عبارت است ازماحصل كريمهٔ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا درميان متكلمين مخفي مشهور است وغير ان بنام خانخانان نوشته وسيلهٔ استشفاع و استخلاص خود ساخته فرستاد سودمند نيامد

دل شيشه ايست چون شكني كي شود درست

ظرف كلال نيست كه سازي و بشكني

بعد از چند روز او را از بيانه بحكم خان خانان بمكه معظمه فرستادند و هنوز در گجرات بود كه نكرات خانان شد و او باز گشته بملازمت شاهنشاهي رسيد و خطاب ناصر الملكي يافته به تعاقب خان خانان نامزد گشت چنانچه بجاي خود مذكور شود انشاء الله تعالى

عهدي و هم درسي و عقد اخوت ديني است حالا در ملازمت
شاهنشاهي بخواندن علم تاريخ و ساير كتب نظم و نثر روزانه وشبانه
اشتغال دارد.

و درسنه ستة و ستين و تسعماية (٩٦٦) فتح قلعه گواليار
شد و غلامي بهبل خان نام از عدلي كه متحصن دران بود آمان
طلبيده كليه سپرد و «فتح باب قلعه گواليار» تاريخ يافتند ودرين حال
سنكرام خان نام نيز غلام عدلي قلعه رنتهنبور بدست راى سرجن
هادا نريخت و مجملي آن واقعه اين است كه پيش از انكه
شاهنشاهي بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعي را از
امرا مثل هند و بيك مغول و غيران به تسخير قلعه رنتهنبور نامزد
فرموده بودند آن جماعه سنكرام خان را در قبل داشته اطراف
و نواحي قلعه را تلخته اما كاري نساختند وچون بيانه درو جه
جايگير حبيب عليخان كه يكي از نوكران خانخانان بود بسلور و توده
تركعلي كه بقوده ببهن مشهور است بجغتائي خان مقرر شد و
حبيب عليخان را سرداران لشكر اعتبار كرده امراى نواحي را تابعين
او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت يكسال در محاصره داشته كار
بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنكرام خان مقدمات صلح درميان آورده
مقبري التماس نموده بجهة خاطر نشان ساختن بعضي مقدمات
نزد خود طلبيده خوانين والا مقبر را باحاجي الحرمين الشريفين
حاجي بهيمن بسلورى بجهة اصلاح اين مهم انتخاب نموده فرستادند
بعد از رد و بدل بسيار سنكرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند
شرط ساخت از انجمله دادن پاره خرجي از نقد و جنس و مهم

انعام مدد معاش میبرد بلکه کمتر ورا عالم بخش توان گفت و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از ممر ترفع و تحکم و تصدر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تسلی میدادند که

ان الجهول اذا تصدر بالغنی • في مجلس فوق العليم الفاضل فهو المؤخر بالمعالي كلها • كتقدم المفعول فوق الفاعل

گر فرو تر نشست خاقانی • نی ورا عیب دنی ترا ادب است می نه بینی که سورهٔ اخلاص • زیر تبت یدا ابی لهب است

و میر سید نعمت رسولي که مذکور شد قطعه گفته در جوامع و صوامع شهرت داد و خطها انرا در مسجد و دیوان خانه شیخ گدائي نوشتند تا خواند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت ازان جمله است

ظلم گدائی مبر نان گدائي مخور • زانکه گدائي بدست روي گدائی سیاه

وازو بعضی اثار بی اخلاصی و بی رائی و بد راهی نسبت به بندگان شاهنشاهي ظاهر شد که بجای خود مذکور شود و درین ایام پیوش قدوة الاکابر میر عبد اللطیف که از اعاظم سادات سیفي قزوین است و از ولایت عراق در سال نهصد و شصت و سه بهند آمده بود شاهنشاهي دیوان لسان الغیب بنیاد کرده سبق میخواندند و پسر رشیدش ملکي ملکات حمیده اطواري امیر که مظهر الولد الحر یقتدي بابائه الغر مسمی بمیر غیاث الدین الملقب به نقیب خان است و در علم سیر و تواریخ و اسماء رجال و سایر محاضرات آیتي است از آیات روزگار و بر کتی از برکات زمانه و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را بار نسبت هم

و جونپور و بنارس سیر کنان عجائب عالم دیده و بصحبت بعضی
از مشایخ و علمای کبار ان دیار رسیده در فی قعده سنه ستة وستین
وتسعمایة (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار(۱) در آمده شد وجمال خان
کمال باستقبال او فرستاده مهرعلي را اندرون برد و محال شیرشاهي
و سلیم شاهي و یراق قلعه داري نموده بمراسم مهمانداري کما
ینبغي بپرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام بغي(۲) برگنه
از نواحی جونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توقعات دیگر
نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علي را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پرکاری حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان تبتی(۳) که با جمعیت تمام در قلعه رهتاس بود جدا وعده
قلعه میداد و مهر علي چون بر مکر و تزویر او آگاه شد و بخاطرش
توهمي از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضرری باو رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و مایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مداری کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام بر کشتي نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است وتند بادی غریب برخاسته ان را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

(۲ ن) چنهار (۳ ن) بغي

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکاسل ورزیدند
و زر هم نداشتند که بدهند و گمان فتح بقهر و غلبه هم علاوه آن شد
و قلعه را برای مرجن داد و هرچه خواست ازو گرفت و سعی چندین
ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و منکرام خان بهمراهی
حاجی خان الوری بگجرات رفت و رای مرجن قلعه را بالذوقه
و یراق استحکام داد و او بتقریب زرداری جمعیت بعضی پرگنات
حوالی قلعه را نیز متصرف شد و حبیب علیخان و امرا بعد از مدتی
که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجاگیرها رفتند و درین
سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود وکیلی
بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته گردان را فرستند
قلعه را باو سپارد و خانخانان مهر علی بیگ سلدوز را که آخر بمرتبه
خوانی رسیده حاکم قلعه چنار گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان
استمالت فرستاد و درآن ایام چون فقیر از خانه بر آمده و از
بساور بقصد طالب العلمی باگره رسید بمهر علی بیگ اشنا شده
در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیار باوستادی
مرحومی شیخ مبارک ناگوری رحمة الله علیه والد مرحومی
مغفوری شیخ ملوکشاه طلب همراه نمود کار بجائی رسانید که اگر
فلانی درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را بر طرف میسازم
و هر دو عزیز نام برده بتقریب مروتهای آشنائی مصلحت در
رفتن فقیر دیده خواهی نخواهی الحاح مرافقت نمودند تا درعین
بشکال بجهة استرضای خواطر ایشان باوجود نوسفری از تحصیل
علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکهنو

صلی الله علیه و آله وسلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که عقلا و نقلا مذموم و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آزرده بگوالیار رفت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجاگیر یک کرور که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادرخان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که بازبهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه میرتهی رسیده بود که تغرات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخصت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندري باگره آمد و با چندي از سرداران نامی جانب رنتهنبور رفته در سوپر ترددهاي مردانه کرده نمایان تاخت ازآنجا حمله بر قلعه رنتهنبور برد چنانچه راي سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و ازو حساب گرفت و بتقریب بر همزدگی معرکه خان‌خانان ان معرکه را ناتمام گذاشته بگوالیار آمد و ازآنجا قصد مالوه داشت که خان‌خانان او را باگره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین وتسعمایة (۹۶۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب جون عبور نمودند جمعي از غرض‌گویان که حسد بر استقلال وکالت خان‌خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نسبت فرزندی ماهم اتکه درجهٔ تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان‌خانان بعرض رسانیدند والحق شاهنشاهی هم که تصرف نافذ در ملک نداشتند و از صر بعضی خرجهای ضروري کاه‌گاهی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است
نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و ماوای شیخ محمد غوث که از کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویشان شیخ در چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران معزوی بوده اوقات بغذاي برگ و میوهٔ درختان بیابانی میگذرانیده و کار او به برکت دعوت بجائي رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار سر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند وبعد ازانکه مهرعلی باکرو آمد قلعه چنار را تلو غلام عدلي در تصرف آورده ودر سنه ستة و ستین وتسعمایة (۹۶۶) شیخ مشارٌ الیه با مریدان و معتقدان و کرو فر تمام از گجرات باگره رسید وشاهنشاهي باعتقاد درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق و حسدي که ایمه هندوستان را با هم دیگر لازمهٔ ذاتی است آمدن او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامده

به نزد خرد این سخن روشن است
که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

وخانخانان نیز بتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس متعدد منعقد ساخته و رسالهٔ شیخ محمد غوث را که درانجا کیفیت معراج خود بیان کرده گفته که در بیداري مرا مجالسه و مکالمه با حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و بر حضرت رسالت پناهی

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و ترسون محمد خان را که
مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذرآمیز
مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان
بدرجه قبول نیفتاد، نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و
شهاب الدین احمد خان و ماهم انکه کرر بار از پیش خود گرفته
آوازهٔ تغیر مزاج شاهنشاهی از خانخانان در انداختند تا شهرت تمام
یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن
گرفتند و این معامله بعینها معاملهٔ سلطان ابو سعید مغول بود با
امیر چوپان که وزیر پادشاه زمان بود و در کتب تواریخ مذکور است
و مشهور مرالدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت
ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بندهٔ را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیک بختی * در و دیوار بروی نیش گردند

و پیش تر از همه قیام خان ککنگ این راه را سر کرد او هر کس را
که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم انکه بزیادتی
منصب و جاگیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند
و از جهت رعایت حزم در پی استحکام قلعه شدند و خانخانان
در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکاش طلبید رای شیخ
گدائی با چندی دیگر این بودکه پیش از آن که پله گران شود خود
بایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حساد
نماد نباشد خانخانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج
شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

معطل می ماندند و خزینه اصلا نبود و نوکران پادشاهی همه جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بدرجه کمال داشتند و ملازمان خان‌خانان همه بسامان و مرفه الحال می خواستند که معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اذا اراد الله شیا هیّا اسبابه دواعی جمع شد

چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود

و نزدیک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ماهم‌انکه بعرض رسانیده که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکنند الجرم عنان توجه بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون کاه را کوهی در نظر نموده خاطر شاهنشاهی را برخان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند

از برای کشتن مسعود محضر میشود

و کس باینجا رسانیدند که خان‌خانان قدوم موکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و مارا مجال مقاومت یار نیست و مناسب همان است که رخصت مکه معظمه بیابیم شاهنشاهی بمفارقت ماهم انکه نتوانستند دل نهاده و تسلی ایشان داده بخان‌خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انسب آنست که ایشان را استمالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان‌خانان خواجه

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سرّ مضمون

و کل اخ یفارقه اخوه ٭ لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبهٔ جهجر رسیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل شاه ابو المعالی بملازمت رسیده از خبط دماغ خواست که سواره دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند وهمدران منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد خبر بر همزدگی معامله یافته و اسباب تفرقهٔ خانخانان شنیده بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا بسرعت بجانب مکهٔ معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد خان بتعجیل رفت و بتانی در ناگور توقف نمود از یکدو منزل در رقعه نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اساس عشق محکم همچنان

یا غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیك رسیده توقف کردن نامردانه و بعد از انکه شاهنشاهی بدهلی مراجعت فرمودند منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند وخانخانان از جهة ملاحظه مالدیو راجهٔ جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار یافته مایوس شد و باغوای بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از آنکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدی است چون همیشه سیر اماکن شریفه مرکوز خاطروی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و بر ما فی الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعهٔ بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی
حود اینک لا بقا مقلوب اقبال ست برخوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیهٔ رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلی بدست میر عبد اللطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود وچون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهای شما محصول آنرا هرجا که باشید میرسانیده باشند خانخانان بسمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدی قاسم خان کسی دیگر نماند واز ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم آنچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

خانخانان دران سال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی
مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یس • سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها • امام یباهی به الملک والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد • حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان • در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا کز خدایش • رضا شد لقب چون رضا بودش آئین

علی ساکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارسال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرج شده بود و قاسم ارسلان
علم امام هشتم تاریخ آن یافته اتکه خان آنرا مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزانه عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاری است ازانچه ساخته
بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنکه نقد بار در عوض آن
حکم فرموده پرسید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک
لک درعوض انعام داد و گویا اختر در گذر بود که معاً غدرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عنان دل ازدست دادهٔ • وز دست دل به راه غم از پا فتادهٔ
دیوانه وار در کمر کوه گشتهٔ • بی اختیار سر به بیابان نهادهٔ
گاهی چو شمع ز آتش دل درگرفتهٔ • گه چون فتیله با دل آتش فتادهٔ
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم • هرگز نگفته ایم کمی یا زیادهٔ

که حالا بمنصب خانخانانی و عهده مالوی مخصوص است درسن
سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده
خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور
آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانی
رسانید و خواجه مظفرعلی دیوانه را که آخر مظفرخان گشت و
درویش محمد ازبک را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه
فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز
آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کناره که دیوانه مست شد

و خواجه مظفرعلی را بسته بدرگاه فرستاده و خانخانان را این
شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و ازانجا با دلی پریشان
جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش
یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای
پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار
بموقع کنور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در
پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ
ترددها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمی بود
بحال او و از خانهٔ زین برزمین آمد و اورا مقید ساخته همراه
ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران
بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و
خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصور بدست اتکه
خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدرر و جواهر بود که

و در ذي قعده اين سال بعد از تعين اتكه خان بجانب پنجاب خواجه عبد المجيد هروي را بخطاب آصفخاني مخاطب گردانيده بحكومت دهلي منصوب ساختند و محمد قلي خان را بتقريب اينكه پدرش ولي بيگ و برادرش اسماعيل قليخان همراه خانخانان بودند بنابر مصلحتي بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و منعم خان حسب الحكم از كابل با مقيم خان خواهر زاده تردي بيگخان كه آخر شجاعت خان شد در منزل لودهيانه آمده ملازمت كرد و خطاب خانخانان يافته بمنصب وكالت سرفراز گشت و تاريخ دخل الولي و خرج الولي بظهور پيوست و همدرين منزل خبر فتح اتكه خان و هزيمت خانخانان بجانب كوه سوالك رسيد و اسيران را مقيد در نظر آورده بزندان سپردند و ولي بيگ كه زخمهاي كاري داشت از زندان بزندان جاودان رفت و سرش را بدهلي فرستادند و حسين خان را بخواهر زاده او ملك محمد خان ولد مهدي قاسم خان سپرده آخر تربيت فرمودند و پيتالي را كه قصبه ايست دركنار آب گنگ و مولد و منشاء مير خسرو عليه الرحمة است بجاگير او مقرر گردانيدند و خانخانان بعد از هزيمت در تلواره كه جائي است منيع بس محكم در كوه كوهستان بر كنار آب بياه و حكومت انجا براجه گويند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهي نزديك رسيده جنگ انداختند و سلطان حسين جلاير كه جواني بسيار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معركه افتاد چون سر اورا جدا كرده تهنيت گويان نزد خانخانان بردند روپاكي برچشم نهاده و براه حسن خدمات اورا كرده بهاي هاي بلند

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم

دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخانان همین طور با وجود آنکه در خزینه هیچ نداشت یک لک تنکه به رام داس لکهنوی که از کلاونتان اسلیم شاهی درواهی مرده اورا ثانی میان تان سین توان گفت و در خلوت و جلوت با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین حجاز خان بداونی را که اولا در سلک امرای افغانان داخل بوده علم و نقاره و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک سپاهی گری نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت استقامت یافت در صله قصیده که مذیل بنام خان ساخته بوده یک لک تنکه نقد انعام داده اورا امین تمامی سرکار سرهند ساخته بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصیده این است که مطلع

چون مهرهٔ نگین صبا شد فرو به آب

پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شغلی عالم بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل نه لک در نظر همت بلند خانی حکم یک داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند

بوی وفا گر شنوی از کسی ❊ پای (۲) بپوسیش ز خسرو بسی

(۲ ن) پای بپوسش ز طرفه بسی

میگذشت که گوشهٔ دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این
را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیري در بشره
روی نمود حاجي محمد خان در بدیهه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهي زد قدم
سر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود • بسخن زنگ دل زد وده شود
بس گره کاید از زمانه بکار • که نماید کشادنش دشوار
ناگه از شیوهٔ سخن راني • نهد آن کار رو بآساني

در زماني که به پتن گجرات رسید موسی خان تولادي حاکم پتن
و حاجی خان الوری[۲] مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهماني
پرداخته و روزی در حوض مهنس لنگ نام سیر میکرد که مبارک
خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان
حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام
که خانخانان از کشتي فرود می آمد با جمعی از اوباش ببهانهٔ
ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانیده واین
تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام • در راه شهید گشت تا یافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم • گفتا که شهید شد محمد بیرام

و فقیر بحسب تعمیه یافتم

(۲ ن) الوري

گریسته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب حاجت نفس من این* چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا خانخانان را تقویت میدادند نم مسلمانیها دامن گیر او شده و ملاحظه عاقبت کرده دراه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوري مخاطب به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه جنگ همانجا بر پای بود و آمد و رفت وکیلان برجای تا انکه منعم خان با معدودي چند بی تحاشی درانجا رفته و خانخانان را گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند وا ورا بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای اومعفو گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان درمنزل خود برده تمامی سراپردها را بلوازم و مصالح گذرانید وبعد از دو روز خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و صغار و کبار امرا و مقربان درا خور مناسب امداد نموده از نقد و جنس ذخیرهٔ که ترکان آنرا چندوغ میگویند دادند و حاجی محمد خان سیستانی را به بدرقکي او نامزد کرده ازانجا بسمت دهلي کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه متوجه شدند و درچهارم ربیع الاول سنه ثمان وستین وتسعمائة(۹۶۸) بدهلي نزول اجلال واقع شد و بکشتي نشسته در دوازدهم ربیع الثاني بدار الخلافت آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به
حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمهٔ
چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزاید و میان حاتم سنبلی نیز در
همان تاریخ از عالم درگذشت و رخنه در دین افتاد که موت العلماء
ثلمةٌ فی الدین * و عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ * تاریخ یافتند
و در نهم ازدهم وجب الموجب این حال باز بهادر پسر سزاول خان
حاکم مالوه بافغانان وحشم بسیار در هفت کروهی سارنگپور باستقبال
ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده محاربه نموده
وشکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به غنیمت افتاد
روزیکه این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و امیران
را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خونهای ایشان سیل
سیل روان شد و پیر محمد خان خندان بطنزمی گفت که این مقتول چه
به گردن قوی داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بغیان الرب
که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش
حکم ترب و خیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر
رفته بودم آن هول قیامت نشان را دیده به صهر علی خان بیگ
سلدوز اشنای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه
ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و اسر نیامده است او از غم
دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمدخان گفت
در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود
و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ
و سادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجینها پنهان کرده بجانب

گفت گل گلشن خوبی نماند

* قطعه *

از ساغر زمانه که نوشید شربتی
کان نوش جان گزاینی تر از سم نیامده است
گیتی ترا ز حادثه ایمن کجا کند
کورا ز حادثات امان هم نیامده است
دزد بصفت نقب زن فلک اندر سرای عمر
آری بهرزه قامت او خم نیامده است
آسودگی مجوی که کس را بزیر چرخ
اسباب این مراد فراهم نیامده است
در جامهٔ کبود فلک بین و پس بدان
کین چرخ جز سراچهٔ ماتم نیامده است
باخستگی بساز که مارا ز روزگار
زخم آمده است حاصل و مرهم نیامده است
خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
کورا ز دور قاعده محکم نیامده است

خان خانان همیشه رقت قلب داشت و به حضرات اکابر مشایخ رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از قال الله و قال الرسول بود روزی در سیکری بدیدن درویشی گوشه نشین رفت و از معنی این آیت تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پرسید چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان خانان خود گفت تعز من تشاء بالقناعة وتذل من تشاء بالسؤال و نماز جمعه و

بدرجه قبول افتاده بگره تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از
جون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ وخلعت سرفرازی
یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و « الصلح خیر » تاریخ ان
تصفیه بزیادتی یک عدد شد

مغنی اقبال درین کهنه دیر » غلغله انداخت که الصلح خیر
و درهفدهم ذي حجه این سال درآگره نزول اجلال واقع شد وهم درسنه
ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوي مولانا سعید مدرس
متبحر روزگار از ماوراء النهر آمد و بتقریب ناتوان بیني ابناي زمان
در هندوستان نتوانست بود

همای گو مفگن سایهٔ شرف هرگز
در آن دیار که طوطي کم از زغن باشد

و مخدوم قاضي ابو المعالي داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
فقاهت باني و ثاني فخر الایمه و در درویشي صاحب تلقین و
ارشاد بود و بعد از اداي صلواة خمسه بذکر جهر ارّه التزام داشت
تشریف آورد وجامع این منتخب چند سبق از اول شرح وقایه
تیمّنا و تبرکا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیزبجهة
تیمن سبق پیش ایشان ساخت الحق عجب عزیزي متبرک بود
رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادي الاول سنه تسع و ستین تسعمایة (۹۶۹)
بعزم زیارت مرقد متبرکهٔ قطب المشایخ و الاولیا خواجه
معین الدین چشتي قدس الله سرّه العزیز متوجه شدند و انعامات

اجین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بر دست گرفته پیشواز بر آمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین کو دشمن پیغمبر است

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه کرده شد و راست آمد انکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالکلام تزندق - و علماء الکلام زنادقة علی ای مذهب کانوا - نعوذ بالله من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع - وادهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر و سایر اشیاء نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) از آگره ایلغار نموده بسارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک بپای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چنار قایم مقام شده و با جمعیت گران و لشکر بسیار بجونپور آمده بود باتفاق ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجة این سال در آگره نزول اجلال واقع شد و در آخر این سال بتقریب مظنهٔ سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته و مهمانی عبد الله خان اوزبک حاکم انجا

اولا بردند هریک از سرای و خان ومان
هرچه بود از نقد وجنس اندر نهان وآشکار
تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطیب
طاق بر کردند از مسجد چو قندیل از منار

وزمانیکه مردمش همه بولیچه رفته دور ترک شده بودند باز بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر زمینداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود را بجانب مندو کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا اسپ در آب نربده انداخت از قضا قطار شتری که میگذشت بر اسپش خورد و از راه آب با تش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و اسیران کار خود کرد

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هرگز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
چو بیژن در چه افکندی مخسپ افراسیاب آسا
که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز امکان بیرون دیده آیهٔ فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرنخودی و دیگران آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار آورد و باز بهادر چندگاه در چیتور و اودیپور بپناه برانا اودی سنگه برده میگشت و چندگاه در گجرات ماند تا بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبهٔ سانبهر که نمکزار یست مشهور راجه بهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگوان داس به ملازمت رسید و صبیهٔ رضیهٔ خود را در سلک ازدواج محترمه منظوم ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جاگیر داشت برسر قلعهٔ میرته به بیست کروهی اجمیر که در تصرف جیمل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بپای تخت رسیدند میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمل از انجا بدر آمد و دیو داس نامی از سپاهیان جیمل وقت برآمدن با جمعی عظیم آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجهٔ شهادت رسانیده خود نیز بآتش ابدی رفت و دویست کس از راجپوتان نامی او بجهنم رفتند و قلعه باتفاق شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و دیگر امرا مفتوح گشت

همدرین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان بدرگاه تصرف مطلق درمالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده برسر برهان پور برد و بیجاگره را که قلعهٔ مستحکم است قهرا وعنوةً بکشاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و تورا چنگزیرا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکان شهر برهان پور و اسیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نربده گذشته وعبرده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفًا صفًا و دکًّا دکًّا ساخت و پاک و صاف رفت

بسزا رسیده و او را دست و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند چون رمقی داشت باز مقتی می فرمودند که بیندازند آنغا ادهم خان بعض از اعظم خان بیک روز زیر خاک پنهان شد و ان فتنه فرو مرد • و دو خون شد • یک تاریخ و دیگری بطریق تعمیه

زفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی راست براست است و اول یکی زیاده و دیگری گفته

خان اعظم سپاه اعظم خان • که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام • شربت موت روزه دار چشید
گفتش سال دگر شهید شدی • که شدي سال فوت خان شهید

وآش روز چهلم ادهم خان را داده ماهم انکه نیز از غصه ملحق به پسر شده درین سال والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمة الله بتاریخ بیست و هفتم رجب المرجب در آگره بزحمت اسهال کبدی رخت همتی از عالم فانی بملک جاودانی بست و نعش او در بساور برده مدفون ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ پنجو سنبلي باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقی وصال یافتند و این تاریخ یافته شد

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

دریں باغ رنگین درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست

و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای کومکي بجاگیر ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و دریں سال خواجگي محمد صالح هروی نبیرهٔ خواجه عبد الله مروارید وزیر مشهور بعهدهٔ صدارت منصوب گردید اما استقلال چندانی در انعام و دادن اوقاف و زمین مدد معاش نداشت و حکم حکم دیوانیان بود

و دریں سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه طهماسپ مصحوب مکتوبي بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی داعزار و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنکه انعام واسپ و خلعت ورای انچه امرا مهماني و انعامیت کردند باو بخشیدند و باتحف و هدایاي بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین وتسعمایة (۹۶۹) اتکه خان الملقب باعظم خان را که از پنجاب آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور تقرب تقریب حسد وکالت که از ماهم انکه کشیده باو داده بودند باغوای منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگراز حاسدان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان وخرامان رفته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهي بیز شمشیر گرفته بر آمده پرسیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

جنگ سلطان آدم ګکهر کمالخان را که سبق ذکر یافت اسیر ساخته
و پسرش لشکری نامی بشمشیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را بکمال
خان عبرده در آگره بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمی
عالي فرمودند خان کلان قصیدهٔ که در زعم خود غرّا گفته بود
بحضور امرا و اعیان افاضل واکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
مصرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح گهکهر کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهي توجه تمام
باستماع ان قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزهٔ عظیم داشته پیش آمده فریاد
زده گفت که خانم دیگر آمدیم بخوانید چرا که نامرادان دیگر هم
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقه بقفا افتادند
و خان کلان دستار برزمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
است که عبد الملک خان سجع نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی
پس الف لامی درو اندرون کنی

وملا شیری شاعر هندي مشهور قصیدهٔ مدح و قدح دارد بنام او
و این بیت ازان جمله است

اگر کوار بیاید مقابل تو گریزه کهصاحبي و مقابل نمي شوي بکوار
و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

کمال الحق و الدین شیخ بنجو • که آمد جلت فردوس جایش
ز روی تعمیه تاریخ فوتش • شود حاصل ز نام دل کشایش
و دیگر یافته که • درویش دانشمند • رحمة الله علیه و درین حال منعم
خان خانخانان و محمد قاسم خان میر بحر بتقریب اینکه در اغوای
و افساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
پوبه بسیر کشتی رفته و نماز شامی درانجا باتفاق بعضی زمیلداران
مفلوک با دو سه سوار بقصد رو پر و لجواره در دامن کوه و ازانجا
باندازه کابل که غنی[۲] خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود بر آمده
راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه سروت از میان دواب که جایگیر
میر محمد منشی بود رسیدند قاسم علي خان اسپ جلاب
میسقالی خر مبرتی شقداران پرگنه درجنگلی از طریق وضع
ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعي از اوباش داعوان رفته
هردو را بر بسته بکسان سید محمود بارهه که دران جوار بودند
خبر کرد و سید محمد جمعي از فرزندان و خویشان خود همراه
ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگره فرستاد و شاهنشاه
جمعی از اهل محل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آوردند و
باز منصب وکالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار
یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد
و درین حال میر محمد خان اتکه المخاطب بخان کلان بکومک
کمال خان گهکر با جمعیت بسیار در ولایت گهکران رفته و بعد از

(۲ ن) غنی

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بسقم شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولی اتکه تاب نیاورده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا ادرا نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند وشاه ولی بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابرین شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل باامرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و منعم خان با سایر امرای کومکی که محمد قلیخان برلاس وحسن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی یافته وحشم بجملگی بباددادند باحالی که کس مبیناد روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کبک موری خور، باز آمد قصاص از کبک خواست
پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
تیر صیادی برو انداخت جانش قبض کرد
دور گردون هم برارد روزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکهٔ معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور بانحوای میرزا شرف الدین حسین که دران

نصفی از بخش خان زمان بآگره آمده اشتغال بدرس علوم نمود
و مدرسهٔ ازخص ساخت و « مدرسهٔ خص » تاریخ آن یافتند و حج
رفت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه

و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم در مدت
اندک نشانه تیر نصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب
گردانیده بود بجهة بد سلوکی ذاتی او پسر خود غنی خان را ازینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
خان قوچین را که از اعیان امراست بی تقریب بسته باز بدست
او مقید شد و تازیانهٔ • ع •

هر آن شربت که نوشانی بنوشی

خورده و چون بصد حیله ازبند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند
نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده
از جاگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
میرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میرزا کامران اورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
کابل را بر روی غنی خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و
بتقریب عقوق پدر راه وروی نیافته شوتقری (؟) و آواره در جونپور
میگشت تا از ننگ وجود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

رسانید برادرش محمد قاسم کوه‌برا مقید گردانید و چون جماعهٔ عظیم بانتقام بیگم کمر بکین او بربستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بر دفع شاه ابو المعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریص بر آمدن او نموده چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بچهار واسطه بحضرت

الله زحریت حق آگه است * خواجهٔ احرار عبید الله است

میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله ارواحهم از مکهٔ معظمه واعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت آگره آمد و به بد راهي حساد که صفحهٔ جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری توهمي بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعي را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهة استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و او قلعه خالي اجمیر را به تَرخان[۲] دیوانه سپرده بناگور شتافت و دیوانه قلعه را خالي گذاشته بی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکهٔ معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابو المعالی برسر مردم حسین قلیخان که درحاجي پوربود رفته

(۲ ن) مظفر خان

ایلم از اگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاالله تعالی حری بقتله کشیده هرجا دستی انداخته میگشت و اسماعیل قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب او نمودند تا شاه ابو المعالی بقلعه نارنول آمد و دست اندازی بخزینه آنجا کرده و برجمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر شدن برادرش خانزاده نامی که اورا شاه لوندان نیز میگفتند در نواحي نارنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلي بر آمده اسکندر بیگ و احمد بیگ را که جدا از اسرا شده بودند باتفاق نوکران ایشان بقتل رسانیده عرض داشتي مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماه جوجك بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاد و درعنوان این بیت نوشته بود که

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیگم درجواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود گرفته باغوای بعضي فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قراچه خان وغیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از شاه ولي بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجهٔ شهادت

تعالی بیدا آمده قوابل و خواجه سرایان او مهر احتجاب بذات البکر و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بده ولهره (۵) مخادیم آگره بود مجملا آنکه یک کیلی بیوه شیخ بده فاطمه نام اسمی بی مسماه از هوا و هوس و فضولي عیش که شوخ چشمی بار می آرد بجهة قرب جوار و رمیلهٔ مشاطگان به باقی خان برادر بزرگ ادهم خان متعه کرد و آن سفاح آخر منجر بنکاح شد وکیلی دیگر شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس سور و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گربهٔ عابد که در اول انوار سهیلی است راست آمد و این زن شوهر دار چون بغایت جمیله و در تمامی قبیله شکیلهٔ بی عدیله بود روزی نظر شاهنشاهی برو افتاد پیغام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدواریها دادند بنا بر آنکه تورهٔ پادشاهان مغول اینست که برزنی که بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعة خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

سه طلاق در گوشهٔ دامن حلیله خود بست و در شهر بیدر از ملک دکن رفته غایب گشت و آن عفیفه داخل حرم محترم شد و فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکابر

(۴ ن) بنات الکبراء (۵ ن) کبره

ديآن راه گذشته از کابل ميرزا محمد حکيم را بياره رميرزا تا آن زمان آنجا دست و پاي ميزده باشد و شاه ابو المعالي از استماع خبر تعاقب صادق محمد خان و ديگر امرا ازان جانب عدول نموده خود را بقازبول که ميرگيسوشقدار آنجا بوده زد و اورا بسته زري گرفت وکاري نساخت راه پنجاب و کابل پيش ديد همت خود ساخت و احمد بيگ و اسکندر بيگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعيل قليخان جدا شده بايلغار از عقب او در آمده رسيدند و جمعي از نوکران ميرزا شرف الدين حسين که اين هر دو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام برانها کرده بودند

توان شناخت بيک روز از شمايل مرد

که تا کجاش رسيده است پايگاه علوم

ولي ز باطنش ايمن مباش و غره مشو

که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

مفسدي زمانه قلي نام را نزد شاه ابو المعالي بتعجيل تمام فرستاده پيغام دادند که در فلان جا توقف نمايند که بمجرد رسيدن اين دو سردار کار هردو را تمام ميسازيم چون نزديک رسيدند ازان طرف شاه ابو المعالي از کمين گاه بر آمده وازين طرف دشمنان خانگي در آمده و اين هردو امرا را زير تيغ بيدريغ کشيدند ونوکران قديمي ايشان از ديدن اين حال چون دام و دد وحشي رميده بهر جانبي گريزان شدند و اين خبر بسمع شاهنشاهي آن زمان که در حوالي متهراه بسير و شکار مشغول بودند رسيد و بعزم استيصال اين فتنه بجانب دهلي نهضت واقع شد و آنجا داعيهٔ نسبت مصاهرت باعيان

رسید و تا وقتی او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابو المعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیك بدیه چاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم اورا از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه سبعین و تسعمایة (٩٧٠) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیهٔ خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علي نام نوکري معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعین کرده به بدخشان رفت و درین حال قلعه چنبار را جمال خان غلام شدلی بفتو نام غلام دیگر که بمبلغ عالي اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه‌داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروي باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعهٔ شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتدایي جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرتبات در دام ارادت آورده بود وبعد از اطلاع بر حقیقت احوال زرد رسیدن روی نمود ومة اسمعیل عطائي معمائی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه • بندهٔ خدا شد • تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی

دیگر آگرو و دهلی نیز واقع شود تا نعبت معادات درمیان ایشان
پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامی که
شاهنشاهی سیر کنان نزدیک بمدرسهٔ بیگم رسیدند کودک فولادنامی
که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه
معظمه اورا گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری درکمان نهاده
انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معنی را از
تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته ازان داعیه
باز آمدند و آن مدبر را هرچند بعضی امرا خواستند که تا زمان
تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند
راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و حوارهٔ در
قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره
طی فرمودند

وبتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مایة
(۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعهٔ شاه
ابو المعالی درکابل روی نمود و انچنان بود که چون بعد از قضیهٔ بیگم
والدهٔ میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزد میرزا سلیمان در
بدخشان رفت میرزا با حرم خودکه بولی نعمت مشهور است بجمعیت
گران برسر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه
گرفته در کنارهٔ آب غوربند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار
کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجای شد و شاه ابوالمعالی میرزا محمد
حکیم را درمقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعهٔ شکست یافته

خواهي زيمت وبهشت بابر دنيا و مافيها خواهي زد راست آمد
ماتم كده شد جهان نهان چيست • ماتم زدة چو من عيان كيست
ماتم دو شد و غم دو افتاد • فرياد كه ماتم دو افتاد
حيف است دو داغ چون مني را • يک شعله بس است خرمني را
يک سر دو خمار برندہ گيرد • يک سينه دو باو بر نه گيرد
ودرين حال اعتماد خان خواجه سراى اسليم شاهى اعتبار تمام
در حرم يافته در امور ملكى نيز معتمد الملک شد وبدعتي و
كفايتى چند پيدا كرد كه پيش ازان نبود وهر روزى كرو بار در
خانه مستحكم تر ميگشت تا نوبت براجه تودرمل رسيد ودر زمان
استيلاي ماهم انگه وبيگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
سراى كه صاحب راى و تدبير بود مير عبد الحي اين حديث از
كتاب نهج البلاغة كه بحضرت امير رضى الله عنه منسوب است و
بعضي آن را از علامه شريف علم الهدى مرتضى بغدادي ميدانند
حسب حال كشيد كه قال عليه السلام سياتي زمان على الناس لا يقرب
فيه الا الماحل و لا يظرف فيه الا الفاجر و لا يضعف فيه الا
المنصف يعدون الصدقة فيه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة
على الناس فعند ذلك يكون السلطان بمشورة النسوان وامارة الصبيان
وتدبير الخصيان و ازين واقعه تا زمان تحرير يک قرن پيش گذشته

به بين تفاوت ره از كجا است تا به كجا

و در سنه احدى و سبعين و تسعماية (٩٧١) خواجه مظفر على تربتي
خطاب خاني يافته وكيل كل شد و «ظالم» تاريخ يافتند ودرميان
راجه واوهرروز مناقشه در هركلى وجزوي بود طريقى آن بيت تدبيرا كه

اشتغال داشت و شتیم با کروفر تمام وجاهي ما لا کلام در لباس فقر آمد وغلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکند دل ازان هوس برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره می آید و خلقی انبوه پیش و پس اورا گرفته و از برای ردّ سلام خلایق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت راست نشستن در خانهٔ زین نداشت و باوجود هشتاد سالگي طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشره او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جدمادري فقیر مرحومي مخدوم اشرف در بساور از عالم درگذشت و این خبر در بلدهٔ سفسوان از توابع سنبل شنیده و « فاضل جهان » تاریخ وفات او یافته شد و چون تعلیم جزئیات و بعضي از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محنت بسیار ازین واقعه روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر خسرو علیه الرحمة بیاد آمد که

صیف از حرم گذشت و دل من دو نیم ماند
دریاي خون روان شد و درّ یتیم ماند

ودر عرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده راه یافت وغم دنیا که ازان گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد و هر راه گرفت و ما وقع فیها الي آشکارا شد و سخن والد مرحوم که بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در قید حیاتم و بعد ازانکه من نمانم خواهند دید که تو چه طوري قید

بر مقتل رانی برسید و رمقی مانده بود که اشارت بفیلبان خویش کرد تا کار اورا بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز زندی بد بختی از اوباش اورا بسلامت نگذاشت آری

هر گنده بزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست • جهودی مرده میشوید چه پاکست

و آصفخان ازانجا بر سر چوراگره رفت و پسر رانی مذکوره نیز بعد از محاربه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دفاین بدست آصف خان و لشکریانش افتاد که عدد آنرا جز آفریدگار یگانه نداند و آصف خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت به تحت الثری رفت

گرچه از مال و گندمی نه بوجه • هم خزینه پرست و هم انبار
پس تفاخر مکن که اندر حشر • گندمست گژدمست و مالت مار

و در دوازدهم ذیقعدهٔ این سال بعزم شکار فیل جانب نرور نهضت نمودند و در عین بشکار فیل بسیار باختراعات عجیب اصطیاد نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در سلخ ذیحجهٔ این سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان اوزبک بتقریب بعضی ادا های ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات پیش گرفت و هرچند مقیم خان که درین یورش شجاعت خان خطاب یافت رفته اورا دلاسای نصیحت آمیز داد قبول نکرد

محل قابل و آنگه نصیحتی قایل
چو گوش هوش نباشد چه سود از گفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگی کرد چون خبر قرب موکب

مگ کاشي به از مقاعالي • گرچه صد بار مگ زکاشي به
چنين تضمين کرد که
مگ راجه به از مظفر خان • گرچه صد بار مگ زراجه به
چون امرا شکايت از راجه نزد شهنشاهي برده التماس تغير او نموده
اند جواب داده اند که هرکدام شما در سرکار خود هندوئي داريد ما
هم هندوئي داشته باشيم چرا ازو بد بايد بود و خيرة مجمع مهر
راجه را چنين يافته که

آنکه شد کار هند ازو مختل • راجهٔ راجهاست تودر مل

و درين سال قاضي لال را که از جمله آشنايان نيک و خوش طبعان
ظريف بود از قصبه برن طلبيده بتقريبي بسياست رسانيدند و
• قاضي لال • تاريخ او يافته شد و درين سال غازيخان تنور از امراي
کبار عدلي که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هتيه رفته بود
در نواحي کره با جمعيتي انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاف
داد و در ميدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازين فتح
گرفته برسر ولايت کره کتنکه که هفتاد هزار ديه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دار الملک آنجاست و قبل ازان پاي تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمير کردهٔ سلطان هوشنگ
غوري بادشاه مالوبست رفت و راني درگاوتي نام زني صاحب
حسن و جمال در کمال رعنائي که حکومت آنجا داشت با بيست
هزار سوار و پياده و هفصد پيل قوي هيکل آمده جنگي صعب
نموده و دلاوران بيشمار از جانبين بعد از کشش و کوشش فوق الحد
والغايت قالب را به پيغام تير و تيغ بتدريج تهي کردند و تيري

خان خواجه مرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثني و سبعين و تسعماية (۹۷۲) از مندو بقصبه ناچه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکر کنان از راه اجین و سارنگ پور وبروده [۲] و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بپای تخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقعه شد و سطری چند که یکي از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسد آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشهٔ بلند شهریار کامگار را که معمار معمورهٔ گیتي خصوصا بناي مقصورهٔ هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمقتضاي

جهاندار داند جهان داشتن • یکي را بریدن دگر کاشتن

هر سر منزل و هر کل زمیني را که هواي آن معتدل و فضاي آن فسیح و آبش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن نزه و مساکن طیبه و منازل مروحه و میاه عذب بهر ابقاي نعمت صحت بدني و احتمال اعتدال مزاج انساني که وسیله معرفت و طاعت بزداني همان تواند بود از جمله سنهٔ ضروریه است خصوصا وقتي که بعضي از مصالح

(۲ ن) نرور

شاهنشاهی یاست اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنه و بار
بتاراج حادثات داد و جمعی غرور برا بپیش انداخته بصد حیله خود
را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی
که بعد از سلطان محمود نرمان نرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
استعداد شده بود برد و انواج شاهنشاهی تا سرحد گجرات تعاقب
او نموده حرمها و فیلان نامی اورا باسیری و اولجه گرفته آوردند
و بقیه تعیبهٔ اعدا شد که گوازان و بهیلان باشند و آبادانی گجرات
را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
متصور نباشد و هر سپاهی و مسافری و غریبی که رفته او را دیده
یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج
نماند و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصهٔ خود بمردم
می بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفي
نمی بود میداد و یکي از حاتمي هاي او این بود که روزي با
ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
درین اثنای دو سه کشتي پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به
نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
بر گذار کرد و ازان جمله انکه شاه عارف صفوی حسیني که حالا در
لاهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
می بخشید میگویند که این همه خزاین و دفاین از چنگیز خان یافته
و مهرهاي او همه بسکهٔ چنگیز خان است و الله اعلم و میران مبارک
شاه برهانپوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و التماس

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان ها آبادان نیست أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین سال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک است شیخ عبد النبي محدث نبیرۂ شیخ عبدالقدوس گنگوهي را که از کبار مشایخ هند است از قصبه اندری کرنال طلبیده صدر الصدور ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان معتقل چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادرارات بمستحقان بخشید چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را دریک پله نهند و انعام این عهد را در پلهٔ دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته رفته به پله اصلي قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجهٔ معظم خالوی شاهنشاهي که داغ اقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه

اقارب کالعقارب في اذاها • فلا تغرر بعمّ او بخال

فان العمّ زاد الغمّ منه • واما الخال عن خیرات خالي

روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضي امور ناشایسته که ازو سر بر زده بود بمنزل او میرفتند خبر دار شده از روی بد گمانی و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته اول در ته لگد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست و به مکافات رسید

بدي کنندهٔ خود را بروزگار سپار • که روزگار ترا چاکری است کینه گذار

و درین سال میرزا سلیمان مرتبهٔ سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

ملکی نیز مثل سیر و شکار و غیره بآن متضمن گردد بنابران دواعی
دورین حال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای
دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا
نهمت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موضع گهراولی
را که بیک فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت
هوا بر خیلی امکنه رجحانی و مزیتی تمام داشته معسکر حشم
همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
مخارج شهر خاطر قدسی مآثر را فراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده
ساعات را گاهی بچوگان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
جانوران گونا گون مصروف سازند و بنای آن معمورهٔ بلند اساس را
بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تفأل ازدیاد جاه
و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان
قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
مکان مرفه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت
سواد آن بقعهٔ لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
عروس عالم شد و نگرچین که عبارت است از اسفاباد نام یافت

لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست
آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب تقلبات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
باقی نیست و همچنان که تاج مقصف بود همت فَاعْتَبِرُوا
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر علی عظیم و پادشاه نی

و خان کلان که حکم شحنه معزول پیدا کرده بود تاب نیاورده بي رخصت میرزا بالفور آمد وحقیقت را معروض درگاه داشت ودرین سال شیخ السلام شیخ سلیم چشتي که درسنه احدی وسبعین وتسع مایة (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده وکاتب حروف این دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربي که بجای خود نقل نموده خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای انام • رفع الله قدره السامي
ازمدینه چوسوی هندآمد • آن هدایت پناهی نامي
هند از مقدم همایونش • یافت ازسر خجسته فرجامی
گیرحرفي وترک کن حرفی • بهر سالش ز شیخ اسلامي

دیگر همین اسلوب که

شیخ اسلام ولیّ کامل • آن مسیحا نفس و خضر قدم
لامع از جبهۂ او سرّ ازل • طالع از چهرۂ او نور قدم
ازمدینه چوسوي هندشتافت • آن مسیحا نفس وخضرقدم
بشمر حرفی ومشمرحرفی • بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معمورۂ گیتی نشان نمیدهند و درمدت هشت سال باتمام رسیده دم از هشت بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنگالی در آگره و قصري عالي دیگر واقعه شد وقلم ارمغان این تاریخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر • فرمود بنا در خانۂ فیض اثر
تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون • شد خانۂ پادشاه تاریخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثني وسبعین وتسعمایة (۹۸۲) بجانب

از آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابو المعالي و مصاهرت میرزا
محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان
خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعذر
خواهي از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهة
انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورده باقي
قاقشال را با جمعي از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم بکنار نیلاب آمده
عریضهٔ بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قنبر نام نوکر خود را با جمعي
در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامي
امرای پنجاب مثل محمد قلي خان برلاس و اتکه خان به تمامي
اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان گکهر بمیرزا محمد حکیم
پیوستند و قنبر را با سي صد کس که محافظت جلال آباد مي
نمود علف تیغ ساخته سر اورا با خبر فتح نزد باقي قاقشال بکابل
فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقي میرزا محمد
حکیم ماند و باقي امرا بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
میرزا محمد حکیم همشیره بیوهٔ خودرا که شاه ابو المعالي داشت بي
استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
قدس الله سرّه العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
تمشیت مهمات باستقلال میکرد و ظرفا دران وقت مي گفتند که

گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود
ما را نه جوال دني رسن خواهد بود

خان میر منشی را از تردو بطلب اسکندر خان اوزبک بدلاسا فرستادند
که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه
مرافقت باابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است
بجایگیر او که سرهر پور بود برد و ازانجا بجونپور نزد خان زمان به
تقریب کنکاش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف
خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به
لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان برداشته
یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان
و غیرآن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهزم
شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در
قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند
و آصف خان ولایت کره کانکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته
خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و نقل
خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلی داد که
سرمایه ازدیاد جمعیت او شد در مقابل خان زمان نشستند و عرایض
بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهسوار معرکه آرای روز رزم
از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان
خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور
نماید وخود در ماه شوال سال نهصد هفتاد و دو رایات در رکاب نهادند
و قیا خان گنگ که بمخالفان یکی عمده بود در قنوج باستشفاع

نرور و کرهرو بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را ازانجا بگرفتن
فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهة گرمی
هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
درین سال عزیمت بنای قلعه اکره تصمیم یافت و ارک آنرا که
از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
غله از سر هرجریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
تواچیان گماشته از امرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت
پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز وخندق
عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
بیست گز و عمق آن ده گز تا بآب رسیده واز آب دریای جون
پر گشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ
دروازه آن را شیخ بیضی « بنای در بهشت » یافت و سه کرور زر تخمینا
خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهای تمام
هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که « شد بنای
قلعه بهر زر » والحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود
مگر انکه آیت وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که
اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

زراندر کف مرد دنیا پرست « هنوز ای برادر بسنگ اندرست
زر از بهر خوردن بود ای پسر « ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

و درین سال بغی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
روی نمود و بنای آن این بود که بعد از سرکشی عبد الله خان
اوزبک بدگمانی از طایفهٔ اوزبکیه بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

در مانده کار خود سازد او این معنی را طوعا و رغبةً قبول نموده تیقان و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این هر دو وکیل باز گشته در اگره بدرگاه داخل شدند همدرین ایام چون مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص مخذان بقایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت مسلوک داشته جمعی را باعث بر تقریر اموال چوره گذه شدند و از و مطالبه می نمودند آصفخان زمانی که در مقابله خان زمان بکفر نرهن نشسته ازان مخذان متردد و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت کره کنتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان خانخانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان بتعاقب آصفخان نامزد گشته و از مانکپور برکشتی نشسته میخواست که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که بارا راه رفته بود از استماع این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده کشتیهای شجاعت خانی را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف راه جابگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی یافته از راه دیگر بکره رفت و بتعاقب غنیمی که بخیال نمیتوانست بپیرامون او رسید قدمی جلد زد و بجهة وقوع فاصله کبری بجولپور مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب برادر خود فتح خان افغان تبتی صاحب قلعه رهتاس که در مقد

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او در گذشتند و ازانجا بایلغار بلکهنو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و مجنون خان را گذاشته و راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب سرهن گذشته فرود آمدند و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین منزل با پنج هزار سوار کار آزمای باتفاق مجنون خان ملازمت کرده و هدایا گذرانید و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذالحجه سال مذکور در ارگ جونپور نزول فرمودند و آصفخان سرداری لشکر یافته در گذر سرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی محمد خان سیستانی را برسالة جانب سلیمان کررانی حاکم بنگاله که اتحاد قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا اورا از امداد و معونت خان زمان باز دارد چون بقلعه رهتاس رسید افغانانی که رابطه یگانگی بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و خانزمان بنابر آشنائي قدیم که مابین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم واحترام کوشیده قرارداد که والدهٔ خود را همراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع نموده استعفاي زلات خانزمان نماید و درهمین ایام حسن خان خزانچي و مها پاتر باده فروش را که از بارنامگان شیرشاه و اسلیم شاه که درفن موسقي و شعر هندی بی عدیل بود بوکالت نزد راجه اوڈیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهاي دیگر امتیاز داشت فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته اورا در جوار خود پناه ندهد و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

چقلبی از امرای عظام با لشکر عظیم مثل شاه بداغ خان و پسرش
عبد المطلب خان و قیا خان و سعید خان و محمد معصوم خان
فرنخودی و دیگران که تعداد اسامی ایشان طولی دارد همراه
میر معز الملک مشهدی که جامهٔ سرداری بر قامت استعداد
او نازیبا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمدافعه و ممانعه اسکندر
و بهادر بر خیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که منعم‌خان
خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجماه
بدستور کهنه سپاهیان که در صلح مصلحتها دارند بحرف
و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان
و دربار خان از جونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار
عتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار
کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در
کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که
خان زمان والدهٔ خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبک و فیلان
نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود
سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع
اعلی رسانید و روز دیگر والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان
و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع
خانزمان باستعفای گناهان او بودند که ناگاه از سردار خبر هزیمت
میر معز الملک سردار رسید و شاهنشاهی بر آشفتند و آن صلح
بکین مبدل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی
نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

الفي و سبعين و تسعمایة سلیمان کررانی اورا در قبل داشته و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعین سرداری کرد که قلعه را باو سپارد بنابران قلیج خان از جونپور بهمراهی او نامزد شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقهٔ فراوان در قلعه کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر از جانب ذخیره جمع شده است و قلیج خان را روزی چند بلباس تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیج خان بر نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام • بیازی سر اندر نیارد مدام

و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه و عرض سه کروه و ارتفاع پنج کروه (؟) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب ان بمرتبه ایست که اگر میخ برزمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا آب بدرمی آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی آورد عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهی درآمد چنانکه مذکور شود انشاء الله تعالی و چون جونپور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید و به تنظیم مهام پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمة الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق سکندر خان بجانب سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانه ولایت درآمده خلل اندازند یا لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهی وسیع دارند بنابران

پیدا کرد و آن آتش را تیزتر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و بی کار خویش گرفته تسویهٔ صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماند گریز • دست بگیرد سر شمشیر تیز

و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دیوانه را مقدمه گردانیده خود در قلب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بمیمنه و میسره تعین یافتند و آن طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگی از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب سیاهی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواج همه بی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزمای خصوصا حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان و دیگران که از سرداری میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل ملول بودند بموجب لا رضاء للملوک تردد آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا برجای بود فرصت غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میر معز الملک را برداشت و شاه بداغ خان داد جلادت داده از اسپ بزمین آمد و پسرش عبد المطلب خان هرچند زور آورد که تواند دست او

توقف نموده بپیغام بمیر معز الملک داداند که واسطه شفاعت باشد گناه مارا از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از فیلان و غیر آن بدست آورده‌ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطا ها پاک شویم و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک ازانجا که پیوسته دم از انا و لا غیری میزد فرعونیت و شداد یت که ملک موروثی سادات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله بر تمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقي که بآن مشهور بود بنیاد کرد وگفت پاک شدن شما جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا اشکر خان میر بخشي و راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهرچه قرار دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند والا سکندر و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی تنها آمده و میر معز الملک را با چندي از امرا طلبیده مقدمات صلح درمیان آورده گفت که چون خان‌زمان والدهٔ خود و ابراهیم خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب مي بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمي شود دست بکارزار نمي بریم شما هم تا آمدن جواب روزي چند تاخیر نمائید میر معز الملک خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن نفط پیدا

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیایند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار نیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو بپیوستند و زمانی که چنار معسکر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشی را به جونپور فرستادند تا والدهٔ خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و لرد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایلغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سروار رفت و کشتی های پر از اموال و اسباب که حکم گنج بادآورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سوالک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و درهمان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه بر آمد و والدهٔ خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهی شنید باتفاق سکندر خان در گذر نرهن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

گرفت میسر نشد آخر بحر بدر رفت و پدر بدست ازبکان افتاد

بی[۲] بلا نازنین شمرد اورا * چون بلا دید در سپرد اورا

و راجه تودرمل و اشکرخان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب طرح جنگ انداختند اما فایدهٔ نداشت و متفرق گشتند و روز دیگر بکجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض داشتند آمدیم برسر حرف خان زمان چون خانخانان والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر و نظام اغا که محل اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورده و فیلان جنگی گذرانید وابراهیم خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته وخود را تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد آورده و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند و فرمودند که تا اردوی کیهان پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند ووکیلان ایشان در آگره آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان متصرف شوند والدهٔ خانزمان این مژده به پسران فرستاد و بهادر و سکندر فیل کوه پاره و فیل صف شکن را که مادهٔ نزاع ودین بودند با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت راجه تودرمل و لشکرخان مشتمل بر جنگ و هزیمت وتلاقی امرا رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

(۲ پ) بی بلا یارمی عمر اورا

مدام مدامة ومدام دطي * والادخال الطعام على الطعام

و درین سال مهدي قاسم خان و چندي را از امرا مثل حسین خان خویش او و خالدنجان[۲] و غیر ایشان با سه چهار هزار کس برسر آصفخان در ولایۃ گرهه کتنکه نامزد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و چون روی قبول نیافت خطی اخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان برادر خود بجونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول چنان متکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت

آه کزچاه برون آمده و در دام افتاد

و مهدي قاسم خان ولایت گرهه را بضبط در آورده و بجایگیرداران داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجهٔ مکهٔمعظمه شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه سنواس قریب بملک دکن بمشایعت او رفت و بیک ناگاه ابراهیم حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر بسلطان حسین میرزا میرسد و پیر و معمر شده و پرگنه اعظم پوررا شاهنشاهی بجایگیروي داده بودند در ولایت سنبل سر کشي بنیاد نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهي بجانب پنجاب برسر میرزا محمد حکیم از پیش خانخانان منعم خان قرار نموده و خود را بمیانه ولایت کشیده و بدهلي رسیده سري بملک مالوه

(۲ ن) خالد خان

است در ظاهر پرگنه نظاماباد از توابع جونپور مجلس وزن منعقد
شد که برسم مقرر در حالی دو بار بحساب تاریخ شمسی و قمری
بطلا و نقره و سایر اجناس بر میکشند و آن را بر براهمهٔ هند وغیر ایشان
صرف می نماید و شعرا درین باب شعرهای دلپذیر گفته اند و
میگویند و ازانجا رحل اقامت در ارک جونپور انداختند و خان
زمان بشنیدن خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد
نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاده و او باتفاق والدهٔ خانزمان
بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف
قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد النبي صدر دیگر بار
التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه
جهان و میر مرتضی شریفی که از نحل علامهٔ نوع بشر عقل عادی
عشر میر سید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را
بجهة توبه دادن خان زمان از بغی و رسانیدن مژده عفو بگوش
هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا سوگند
خورد و امرا را بشرایط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در
اواخر سنه ثلث وسبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه
دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره
باگره رسیده بعشرت گذرانیدند و ازانجا بمعموره جدید نگر چینن رفته
بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند وگوی
آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام
محمد یوسف خان ولد اتکه خان بعلت شرب مدام در گذشت

ثلث مهلکات للانام • و داعیة الصحاح الی السقام

و پاکیزه روزگار و اهل سنة و جماعة و علم پرور و فضل دوست بود و نیك پیش آمد از صحبت او بجائی دیگر رفتن و ملازمت نمودن خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایاي مجهول و خبایای خمول در تردد هاي هوا سا باوي شرکت داشت اخر فلك شعبده انگیخت و چشم زخمي دران صحبت رسید و امري غریب باعث بر جدائي شد و او هر چند در مقام عذر خواهي در آمده باز و سایل و وسایط انگیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد بملازمت خلیفه زمان شتافت

دل که رنجید از کسي خرسند کردن مشکل است
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخیر بعضي از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیر خان را بحیله پیش خود نگاه داشته نظر بند فرمود و هردو برادر بمراسلات قرار برقرار داده میعادي معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گریخت و او از نزد بهادر خان جدا شده سي کروه راه طي نموده طرف اگره و مانکپور را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان رانده مابین جونپور و مانکپور جنگ صعب میان فریقین روی داد و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عماري فیل بر داشته روانه گشت درین اثنا وزیر خان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش را مي بردند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند بهادرخان تاب مقاومت اونیاورده فرمود تا آصفخان را در عماري به قتل رسانند و بر بیني او زخم شمشیري رسید و دو سه انگشت وی

بر آورده و ازآنجا دو برادرکه شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند بهندیه رفته بپیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب متواس رفت که فاصلهٔ ده[۱] کروه راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقربخان نام سرداری از امرای دکن در متواس متحصن شد و ذخیره در قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسپ و شتر و گاو کشیده کار بجان و رگ و استخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح درمیان آورد اهل قلعه درجنگ تقصیر نداشتند تا صباحی برقدم خان برادر مقربخان را که در هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر رسانیدندکه هندیه مفتوح شد و زن و زاد تو و ساکنان آنجا همه اسیر گشتند و والدهٔ او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل و عیال مقربخان خود این حال پیدا کرده شما بچه اعتماد جنگ میکنید مقربخان بی پای شده و مقربه غلامی گشته میرزایان راآمده دید و حسین خان را نیز امان دادهٔ بعهد و قول بیرون آورده اول تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد اورا بسلامت گذرانیدند تادر سنه اربع وسبعین و تسعمائة (۹۷۴) وقتیکه شاهنشاهی از الغور بالکره آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباد را برپتیالی که جایگیروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین بیک سال در عمر خوب از بداون به پتیالی رفته بخان مذکور آشنا شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت وشجاع و باذل

(۲ ن) دو

با النبوقي گران از کابل آمد دران نواحي بکمین ایستاده بود اتفاقا
چندی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار
شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوربند رفته
و سراسیمه شده براه کوه هندوکش می آمد و خواجه حسن می
خواست که اورا نزد پیر محمد خان ازبک حاکم بلخ براي استمداد
ببرد باقی قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه پنجهیر بجلال آباد
و ازانجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه
فرستاد خواجه حسن با جماعهٔ خود ببلخ رفت بعد ازچندگاه همانجا
ضایع گشته زندگاني برو تلخ گردید
دل بشد جان گریخت دین گم شد * اي حسن زین بتر چه خواهم شد
و میرزا سلیمان تا کوتل سنجد دره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده
وجمعی را از واماندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اشیا را
بتاراج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین
مدت غیبت بر سر اردوي سلیمان میرزا آمده و تاراج کرده و محمد
قلی شغالی نام سردار این لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار
باغ محصور ساخت و میرزا سلیمان قاضي خان بدخشي را بوکالت
فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضي گرداند و محمد معصوم اول
بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته
او عدول نورزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گرفت
و ببدخشان باز گشت و قبل از انکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد
شاهنشاهی اخبار کابل و غترات انجا را شنیده بدست خوشخبر خان
یساول اسپ با زین و لجام مرصع و نفایس هندوستان و مبلغ کلی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستی نموده او را خلاص داد و هر
دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادر خان بی غرض باز گشت
و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بتعاقب میرزا
محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان
ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین
سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا
سلیمان مرتبه سوم از کابل باز گشت و میرزا محمد حکیم کابل را
متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه
حسن نقشبندی وکیل باستقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد
میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالی یافته باتفاق منکوحه خود ولی
نعمت بیگم بقصد کابل شتافت و محاصره کرد و میرزا محمدحکیم کابل
را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگیخت و در هندوستان باغی
گری ها کرد و بسیار شجاع است سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقش
بندی بغوربند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست
گرفت ولی نعمت بیگم را بفریب و مکر بقراباغ که ده کروهی کابل
است در سرحد غوربند فرستاد تا مقدمات صلح درمیان آورد و
سوگند های شداد وغلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و
خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی قاقشال رضا
بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است
اعتماد را نمی شاید

از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز * مکاره می نشیند و محتاله میرود

و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمدحکیم در قراباغ رسد بایلغار

چون منزل ما کنار راوی است * تا آمده آمده مساوی است
و میر محمد خان و سایر امرای اتکه باستعداد تمام در قلعه در آمده
هرچند میرزا حمله برحصار آورد بمدافعه و ممانعه برخاسته مجال
ندادند که بپیرامون آن گردد و بعد از رسیدن عرایض امرای شاهنشاهی
خان خانان و مظفر خان را بحراست اگره گذاشته در تاریخ سوم
جمادی الاول سنه اربع وسبعین وتسعمایة (۹۷۴) براه دهلی و سرهند
نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
این خبر کاری نساخته براهیکه امده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بیفائده است وسمه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان گهکر بتعاقب میرزا
محمد حکیم نامزد شدند تا پارهٔ راه رفته از بهیره بر گشته آمد و
عریضهٔ محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان
محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
به لاهور عریضهٔ خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که پرگنه
نُهتَور از توابع سنبل واعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی
بعضی برگنات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

(۲ ن) نهتور

مع فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند و میرزا باستقبال شتافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان خال میرزا که اورا از نگرچیلین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا درمیان آورده ورق را دیگر گون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است
زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام نویسنده که از هندوستان گریخته انتظار واقعه می برد با فریدون خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند و اینها بر مخالفت قرار یافته باعث بر گرفتن خوشخبر خان شدند و میرزا از جهة مروتی که درجبلت او مرکوز بود خوشخبر خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت درهمان سال زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در آب راوی فرو رفت و عزیزی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود * درجهان بد تبانئی چون وی مرد در آب گرچه میگویند * و من الماء کل شیئ حی

و میرزا محمد حکیم بقصد عناد و استبداد او بحوالی بهیره رسیده دست به نهب و تاراج بلادکه بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشاد و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر درباغ مهدی قاسم خان که در ظاهر آن شهر بر کنار دریای راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان حال باوی میگفت که

خان کلان و سایر اتکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در قصبهٔ تهانیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض کرکهیت که جماعه کوروان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار هزار سال و کسری در رزم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال در انجا مجمعی عظیم میشود و اهل هند دران معبد طلا و نقره و جواهر و اقمشه و امتعهٔ نفیسه سرا و علانیهً انفاق میفمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئي میکن و در آب انداز

بغهاني زرها در آب می اندازند و جماعهٔ جوگیان و سنیاسیان که رهبانان هندانه درانجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاک تر برندن مالیده حسب اشارت بمدد سنیاسیان که قریب سیصد نفر بودند با جوگیان که از پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و ازان طرف کشته شده آخر سنیاسیان غالب آمدند و چون دهلي محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوي از حبس خان باقي خان گریخته بموکان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کس را که خبر شد خبرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخر الدین مشهدي شهاب خان ترکمان را که پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از قهر گریخته در پرگنه او رفته و اسپ و خرجي امداد یافته بجانب باغیان

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج کروهی لاهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کروه راه از هر جانب نخچیر صحرائي را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایرهٔ دهان خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار
که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران میدگاه بشمار آمد و خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عنان بادپا را یکسره در آب راوي بشناوري سر دادند و غیر از یک دو کس که خوشخبرخان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت گذشتند و مظفرخان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیرخان را همراه آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاري بدین معني رفت

و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم فرستاده داعیهٔ خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند و ملا غزالی شاعر مشهدي این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحیم • وارث ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان زمان بود بخان[۲] باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ

(۲ ن) بجان باقي خان

ماندم و از غرایب درانجا انچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پیش ازین انچنه روز شبی بحر خورد سالی از گازری بر صفهٔ بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبهٔ بهوجپور که ده کروه است برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از گازران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبّار مطلق است که بحکم کما یرید
دادار برحق است که بفعل کما یشاء

و چون قصبهٔ رایی بریلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان و بهادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلپی دارند بنابران اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و مجنون خان و آصف خان که هراول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیدهٔ ایشان میل غفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون ز گردون فرو هشت پر • همه عاقلان کور گشتند و کر

تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتر بازی مشغول بوده اند و پیمانه ایشان پر گشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بر دلیری مجنون خان که مقدار بر کفی از اعتبار نمیگرفتند میفرمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و درخیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

شتافته بود بسعایت تتارخان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر ساخت تا بسیاست رسید و بعد ازان که باگره رسیدند خبر آمد که خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج متحصن است در محاصره دارد بنابران خان خانان را بحراست اگره گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه جونپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در استخوان می گداخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان
سینه بر خاک نهاده است زگرما سرطان
از حرارت شده لب خشک چو صفراوی طبع
نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبهٔ سکنیه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبهٔ بهوجپور مقدار شش هزار سوار کارگذار را بسرداری محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و حسین خان که در همان ایام از متواس آمده بود بر سر اسکندر خان بجانب اوده نامزد ساختند و اولا هراولی لشکر منصور بنام حسین خان مقرر شده بود اما چون او بجهة قلعه بندی که کشیده پریشان حال و مفلس آمده بود به پرگنه شمساباد که بتازگی یافته از جهة تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همراهی واقع شد تا بجای او قیا خان را هراول ساختند و چون دران ایام همراه خان مذکور بودم او از شمساباد بیشتر گذشته رفت و نقیر دران قصبه

وقیلي هیرانند نام ازجانب فوج منصور فیلی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد و درین
شورش و جنبش تیري بر اسپ خان زمان رسید و درصدد برآوردن
آن بود که تیري دیگر برلبش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام فیلبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هر چند خان زمان با و میگفت که من سرداري
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی فیلبان
نشنفت و فیل را دوانیده خانزمان را در ته دست و پاي او مالش
داده استخوانهاي اوراسرمهٔ سوده ساخت و اندامش را چون خریطهٔ
پر از مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلان بزمین خم فگند * زلزله در عرصهٔ عالم فگند
زان همه دندان که بآسیج بود * روی زمین عرصهٔ شطرنج بود

و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف
خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضي نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چوني گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود بار دادند و امرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سر خانزمان
را نیز آوردند و دران سر تردد میکردند که از خان زمان باشد یا نی
درین وقت راي ارزانی هندو وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و هاي هاي گریستن گرفت و
خواجه دولت خواجه سرا که ازخدمت او بملازمت شاهنشاهی آمده
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سر خان زمان

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود دریک عماری نشانده خود در قلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و مجنون خان را با جمعی در میسره قرار دادند و خان زمان خان لشکر را وقت سحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل اورا بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فر کوکبه و دبدبهٔ حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و فوج را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعی را از دلیران نامی کارآزما بمقابل هراول لشکر ظفر فرستاد و بابا خان قاقشال که سردار اوتچی بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج خانزمان رسانید درهمین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام بر اسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سرش پریده بجای کمند در گلو بند شد و بهادرخان از معاینه این حال پای تهور فشرده بر بابا خان زور آورد و اورا گیبانده و بر داشته بصف مجنون خان برد و مجنون خان و بهادر خان که از عقب گریختگان بده و گیر می آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسپ بهادر خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت

کلید ظفر چون نباشد بدست • ببازو درفتح نتوان شکست

درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسپ سوار شده فرمودند تا حلقه پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان دوانیدند و فتح در جنبش آمد و آثار ظفر نمودارگشتن گرفت

چنین نماید شمشیر خسروان آثار • چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
بتیغ شاه نگر نامهٔ گذشته مخوان • که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین سرای مجازی در گذشت و اولا در دهلی در جوار مرقد میر خسرو علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیا چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنّي و میر مرتضی عراقیست و رافضي درین که میر خسرو از صحبتش منافي خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم

بنابران حکم فرمودند تا ازانجا کشیده بجای دیگر دفن کردند واین معني حیف عظیم بر هردو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که « علم از علما رفته » و دیگری همین ماده حروف را چنین بسته که « علامه ز عالم رفت »

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر شیخ سعد الله وله شیخ بده که از اکابر اعیان بیانه بود از عالم رفت و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیدهٔ اهل بینش « که در دور گردون نظیرش نیابی
چو رفت ازجهان سال تاریخ فوتش « طلب از حروف فضایل مآبی

و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که فقیر را بوی نسبت هم کتبی دادرا نیز بدین جهة فوق العد و الغایة بود مشابهة بزدانی گفته و در تاریخ نظامی نیز نوشته که دران ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصا پوستیان و ابتوتیان در آگره هر روز خبر شاهی موحش شهرت میدادند روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

این است که چون از همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای
راست او سیاه خواهد بود و همچنین یافتند و این واقعه روز دوشنبه
غرهٔ ذي حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
موضع منکروال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم
از جلوس روی نمود و جمعي که خدمات سابقه ایشان منظور
داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد • بنیاد فلك سراسر از پای فتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت • فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و جمعي دیگر نظر بر بغي این جماعه کرده چنین گفته که

قتل دو نمک حرام بي دین

و این تاریخ یک عدد کم است و قایل آن قاسم ارسلان است
و دیگری گفته که

قتل علي قلي و بهادر ز دور چرخ
جانا مپرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
آهي ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه اعظم خان و پیر محمد خان
دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بروجه کمال بود و از
دل اصلا نمیبرود و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد • برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان • تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

قاضی یعقوب ساکن کره را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و داماد قاضی فضیلت شیر شاهی که اورا قاضی فضیحت میگفتند بود وبا این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه یا منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردی نشانه

ودرین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده بود از اگره بملازمت رسیده وتمامی جاگیرهای بهادر خان و خانزمان را از جونپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر آب جوسه باو داده و خلعت و اسپ بخشیده بآنجانب رخصت فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند و در محرم سنه خمس و سبعین وتسعمایة (۹۷۵) بپای تخت نزول فرمودند

و درین حال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعهٔ که برسر سکندر اوزبک در اوده تعین شده بودند او را دران قلعه محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان و بهادر خان بشنید دل بباد داد اول سخن صلح بامرا درمیان آورده وایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سرو گذشت و باز مقدمات آشتی مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از امرا تنها طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتی نشسته عهد و سوگند از جانبین موکد گشت تا اورا بدرگاه بیارند و آخرقرار

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که میرخانزمان و بهادر خان را می آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان روز که این خبر در اگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن هردو را باگره آورد و از انجا بدهلی و لاهور و کابل برد

بسا فالی که از بازیچه برخاست
چو اختر درگذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا باور میکرد باله آداس رفته وکسانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی ملحق شده بودند گرفته بموکلان میبردند و میرزا میرک رضوی را که از دهلی گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی مالش خرطوم داد آخر بجهة رعایت سیادت بخشیدند و چندی دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و « چه خونها شد » تاریخ یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند جان بخشی فرمودند و بعد از دو روز ازانجا به بنارس و از انجا بجونپور رسیده سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز بایلغار با چهار پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور آمده که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در وقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که بصفت دیانت وحق گوئی و امانت اتصاف داشت بعرض رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال و اشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست ازوی رنجیدند و

آن قلعه را بجبر و قهر بگشاد و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان
بجانب اوسی پور گونهلیبر رفته خلل دران حدود انداخت و ازا
ازانجا در موشخانه سرکم دیگر در آمد و شاهنشاهی ساباطها و نقب
ها برای قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت ساباط بمثابهٔ
بود که ده سوار زیر آن بفراغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
سوار با نیزه در دست گرفته نه آن می توانست گذشت و خلقی
بسیار از لشکر بضرب تفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جثهٔ
اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
ساباط و نقب را بپای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم مجوف
ساخته از داروی تفنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح
و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتد
و ازان راه بقلعه درآیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند
فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگری که
دراز تر بود تاخیری کرد و یک برج را ازان دو برج از بیخ برکند و در
هوا رفت و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله
دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم در کار شد و آن
برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جای برداشته در هوا برد و
غازیان در زیر سنگهای صد منی و دویست منی مانده و کافران
سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانها می پریدند
و آن سنگها تا سه چهار کروهی رفت و غریو از اهل اسلام و
کفر برخاست

نتوانست داد در میان افغانان رفت و امرا تا گورکهپور تعاقب وی
نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد
محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته باگره شتافتند

و درین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتور مصمم شد و بیانه را از
حاجی محمد خان سیستانی تغیر داده بجاگیر اصفخان مقرر
ساختند و بساور و وزیر پور ماندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر
رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
عکار انگلن بموضع دانه و ازانجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان رای
سرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر بحکومت ان قلعه
و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوته بلاده منصوب شدند
و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا
الغ و شاه میرزا باشند و از سنبل گریخته بودند نامزد ساختند و
چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام بردها را شنیده و آن ولایت
را گذاشته بگجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه
بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را
بحراست رای جیمل نام سرداری شجاع مشهور که در قلعه مرته
با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور کونبهلیر [۲]
برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

(۲ ن) کوتبهل نیز ـ کونهل نیز (در نقشه کومل میر است)

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهة ایفاي نذر آن راه را پیاده طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه رمضان باجمیر رسیده نزد روضهٔ مقدسه زیارت مزار متبرک فایض البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس سره نموده و در صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکب دولت آورده‌اند ومیر علاء‌الدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که

شاه دین پرور و جمشید سریر • خسرو عهد محمد اکبر
ساخت بی شبهه پی فتح چیتور • دیگ رونین تن اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب • دیگ چیتور کشا شد یک سر

و بحدود الور رسیده شکار شیر فرموده‌اند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در مردانگی شیری دیگر بود در مقابله آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

ودرین سال نسبت که خدائی صاحب انتخاب در بداون مثلی واقع شد و بموجب وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ بخیستگي برآمد والحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلي • اتصالي بماه چهری شد
عقل تاریخ کدخدائي را • گفت ماهی قرین مهری شد

و درین حال قدوهٔ اهل خیال و سر دفتر مشایخ ارباب کمال شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این تاریخ گفته شد که

این بجنت داد آب و آن بدوزخ برد جوی

گرچه خون کبر و مومن هر دو یکجا می دوید

و روزي بو کرکمان و زاغان فراخ گشت سبحان من وسّع الرزق علي عباده قريب بپانصد سپاهي که اکثري از ايشان پادشاه شناس بودند بپاي فنا رفتند و شهد شهادت چشيدند و از هندوان چه توان گفت و کامران شباشب زور آورده ديوار قلعه از بن برج ها بر آوردند و بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بيش در شب سه شنبه بيست و پنجم ماه شعبان از سنه مذکوره از اطراف زور آورده و ديوار قلعه شکافته جنگ سلطاني راي انداختند و روي جيمل شرير از روشني شرارهاي توپ و تفنگ که بلشکر اسلام مي انداختند نمايان شد درين اثنا تفنگي بر پيشاني او که مخصوص بود رسيد و سرد گشت و سنگي در مجمع گنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان ديده همه بخانها دويدند و اهل و عيال را گرفته در پي سوختن شدند که آنرا باصطلاح هند جوهر ميگويند و آنچه ماندند اکثري طعمهٔ نهنگ تيغ خون آشام گشتند و قليلي از بقية السيف و بقية النار که ماندند در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشير مقاتلان از قتال ليام نياسوده و داخل نيام نشد تا وقت قيلوله رسيد و هشت هزار راجپوت جنگي کشته شدند و اين مصراع تاريخ يافته شد که

دل گفت که بگشاد بزودي چيتور

بعد از نيم روز دست از کشاکش باز داشته بمنزل باز گشتند و سه روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان را بحکومت آن ولايت سرفراز ساخته روز سه شنبه بيست و پنجم

بشنیدن این خبر از اجین روی فرار به مندو نهادند و امرای کبار تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نربده گذشتند خبر شنیدند که جهجار خان حبشی چنگیز خان را در میدان ترپولیه احمد آباد غافل یافته بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان بگجرات شتافته بحملهٔ اول قلعه چانپانیر را گرفتند و بقلعهٔ بهروچ پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومی را که متحصن در انجا بود بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و قلیچ خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نربده بازگشته بدرگاه آمدند و جاگیرداران مندو همانجا ماندند

و در غرهٔ رجب این حال بدهلي رسیده و روزی چند شکار قمرغه در نواحي پرگنه پالم طرح انداخته بکوچهای متواتر در آخر ماه شعبان بپای قلعه رنتهنبور رسیدند و در اندک مدت ساباطها مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوله پنج منی و هفت منی میخوردند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و رای سرجن حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را بوسیلهٔ بعضي زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

عزیز جهان شیخ عبد العزیز • که عالم همه قطب دهلیش خواند
سوی عرصهٔ آخرت تافت رخ • وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او • بگفتا که قطب طریقت نماند

و چون شیخ بخط خود بیوسته می نوشت که ذرهٔ ناچیز عبد العزیز یعنی از فضلا ذرهٔ ناچیز تاریخ یافت

و در سنه ست و سبعین و تسعمائة (۹۷۶) اتکه خیل را به تمام و کمال خان گهکر را از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلی خان داده بدان صوب نامزد گردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح رنتهنبور از آگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار سنبل و بریلی بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بگجرات رفته پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دست درازی ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بسیاری از افواج قاهره بر سر رنتهنبور نامزد شده بودند این خبر شنیده بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیج خان که او نیز بعد از ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند و در سرونج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهم رسید و میرزایان

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل ازان هم مژدهٔ ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزی بملاقات شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهة این رابطه عمارتی عالی ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع و سیع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهند طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهاده بازار و حمام و ترپولیه وغیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابنیهٔ عالی باتمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعه قبة السلام • رفع الله قدر بانیها

قال روح الامین تاریخه • ابری فی البلاد ثانیها

دیگری

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثانی المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاهزادر اهل بیت خویش محرم ساخت و هرچند اولاد و احفادش گفتند که ازواج ازما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن با پیلبانان دوستی • یابنا کن خانهٔ درخورد فیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیهٔ وفات سید موسی

قلی خان خان جهان بدلاسای او رفته رای سرجن را بدرگاه آورده و کلید سپرده و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت • و فتح ملکی • تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی سپرده و ادو را بحراست خواجه امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب اگره داده خود چریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه اجمیری عازم شدند و ازانجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذي القعده سنه ستة و سبعین و تسعمایة (۹۷۶) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه
ملهی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیری گفته که

قلعهٔ کفر چو از دولت شه یافت شکست
شه کفار شکن یافته شیری سالش

و درین سال دروازه هتیا پول که نام دروازهٔ قلعه جدید آگره است باتمام رسید و تاریخ او این است که

کلک شیری بی تاریخ نوشت
بی مثال آمده دروازهٔ فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند بی هم متولد شدند و در معرض از عالم گذشتند درین سال یکی از حرمهای محترم حمل گرفت استمداد از خدمت شیخ الاسلام چشتی ساکن سیکری نموده ان حرم را درحریم

هرچند هوای دل زدی جوش • میکرد حیا ندا که خاموش
در پیش نظر زلال حیوان • یکدم نه مجال خوردن آن
دلها ز کمال تشنگی گرم • لبها شده مهر بسته از شرم
یك خانهٔ خلوت و دو مشتاق • دلها شده جفت مانده تن طاق
ماندند دو خستهٔ دل افروز • در بازی طاق و جفت تا روز
این است به نزد ما محبت • کز دل ببرد خیال شهوت
چون دل ز هوای نفس میرد • کی عشق در آن قرار گیرد
نبود به جهان بی سر و پای • جز در دل پاک عشق را جای
عشق است انیس جان پاکان • عشق است رفیق درد ناکان

القصه بصد لطافت و ناز • بگشاده هزار دفتر راز
دیدند قریب چون سحر را • کردند وداع یکدگر را
و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب برخاسته خان و مان وداع کرده و از سر ننگ و ناموس گذشته همراه عاشق چون مهتاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت

کای عاشق صادق وفاکیش • من با تو موافقم میندیش
عهدیکه نخست با تو بستم • آن عهد یکی است تا که هستم
برخیز که فکر خود نمائیم • وز بام دگر فرود آئیم
تا آنکه نگشته است آگاه • دزدیده رویم تا سحر گاه

و از آن محله سرعت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه گردیده در کاشانهٔ آشنائی معتمد علیه تا سه روز مختفی ماندند و خویشان نازنین خانهٔ سید موسی را حلقه وار درمیان گرفته بنیاد دعوی و خصومت نهادند و سید شافی برادر خورد سید مختار

ولد سید مکری[۲] کرمحضیریست از اعیان سادات کالپي از دیار هند مجملا آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در اگره بر هندو زن زرگری موهني نام که در حسن چون زر خالص عیار بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرده و رابطهٔ تعلق و تعشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد
ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکر کشي رفته بور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون قلعه اگره خانهٔ در جوار محبوب بکنار آب جون نزدیک بدیر سید جلال متوکل گرفت و کرش بجفون کشید و یک دو مرتبه او را مصحوب نفران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا بدست عسسان یا بدست زرگران قبیلهٔ وي افتاد

فرشته ایست برین بام گنبد دوار
که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهي از دور بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افگن کمندی چون عهد راستکاران محکم و چون وعدهٔ جوانمردان درست بر بام موهني انداخت چون رسن بازان بر آمد و با یک دگر صحبت بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر سید موسی گفت اشعار بدان معنی میکند

(۲ ن) بکری ــ بکسری

دیدند همه که بس خرابم • بسیار ز غم در اضطرابم
آ گاه شدند از حالم • کردند ترحمی بحالم
ز انسان که مرا بخانه بردند • بردند بچنان غمی سپردند
آورده بخانه ام رساندند • زان محنت و درد وا رهاندند

هندوان بی عقل این حیلهٔ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت در اخفای آن تضیه بود اما بقابر غرضی روزی چند آن گنج را در حلقهٔ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد و از عقیله عقل به یکبارگی خلاص یافت

دردا که عشق باز بدیوانگی کشید • خط جنون بدفتر فرزانگی کشید
اول قلم که بر ورق ناز راند یار • بر حرف آشنا خط دیوانگی کشید

و چون این قصه کالشمس فی نصف النهار اشتهار یافت در هر مجلس ازان داستانی و در هر دهانی بیانی بود دلارام پیغام بدست مشاطه فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانهٔ که زنان را می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجمله خلاص یافتم

از طعنهٔ اهل عصر رستم • فارغ ز چنان بلا نشستم
در کوی جنون قدم نهادی • و آن رنج مرا بباد دادی
اکنون هم اگر علاج یابی • امید که رو ازان نتابی
نوعی بکنی که این فسانه • شهرت نکند درین زمانه
یعنی که ز شهر من برائی • وز منزل ما کنی جدائی
لیکن ز گمان دوستداری • یک محرم راز خود گذاری
تا حال مرا چنانچه داند • هر روز بتو خبر رساند

البته که به نقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر در مثنوی نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هامی داد و بلعل ولیت میگذرانید و آن دلبر ازان معرکه خبردار گشته و دلش بسید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری باو رسد و آن دلداده را بضرورت رخصت داد و بوعدهٔ وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامی که برچهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیدهٔ من جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کسی در خواب هم مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکلل از جواهر بر سر و دو شهپری از نور در بر دارد و برمن چون جادو زدها افسونی خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته بشهری برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید و در قصری رفیع و منیع پر از عجایب و غرایب گونا گون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نژادان آرام گرفته

هرچند که آن مقام دلخواه • بوده بخدا بسی طرب گاه
وان جمله بتان حور زاده • بودند بخدمتم ستاده
لیکن ز فراق دوستانم • آرام نمی گرفت جانم
می مردم از اشتیاق مادر • میسوختم از غم برادر
هر لحظه درین تن بلا کش • هجر پدرم همی زد آتش
با گریهٔ زار و آه جان سوز • چون رفت دران مقام ده روز

میبردند تا از شکنجه بشدت و صعوبت تمام مدت مدید رنجه گشته
و بلوغی خلاص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آوازه
بردند و او که از ضعف دوری مانند هلالی و خیالی شده بود از شنیدن
این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و
دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان
صبوری چاک زده خواست که باگرو آید برادران مشفق و یاران
موافق خواهی نخواهی او را گاهی نصیحت و گاهی بزجر و تهدید
و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا آنکه اردوی ظفر قرین به
مستقر سلطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت و درین
مرتبه هرچند جهد کرد دیدار یارش از آنکه در جای مستحکم و
محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری
هندی میولی پوری از توابع کالپی را که با سید نسبت مصاحبت
جانی داشت دل برو سوخت و وقت نماز شامی آن گنج نهفتن
نشانهٔ عفت را ازان کلبهٔ تاریک بر آورده بر توسنی سرکشی چون
ابلق روزگار و بادپائی تندی چون سمند عمر ناپایدار ردیف خود
ساخته براه کنار دریائی جون بالا روبه آب روان شد و خویشان زن از
عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ
در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون
خر در وحل ماند و چون مهرهٔ نرد دران ششدر روی گذشتن نداشت
و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانهٔ زین بر زمین
انداخت و قاضی را گفت تو جان خود بسلامت به بر و حالم مرا بآن
گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

و سید موسی بموجب فرمودهٔ او صحرای رفته اورا بحالی که معلوم است وداع کرد و محبوب از جانبین برخاست و محرم رازی را در خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه رنتهنبور پیش درید همت ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکی سازم
و اگر زانجا روم بیرون بهر گامی کنم منزل

و آن نازنین تاب دوری نیاورده بعد از روزی چند بآن محرم متفق شده گفت که شبی بصورت گدایان فریاد براری و من بحیلهٔ چیز دادن از خانه بدر می آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و دران وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانهٔ مادر و پدر برآمد و کنیزکی را که دیدبان او بود در پی کار فرستاده و روی بفرار نهاد

غمش تا یار من شد زدی در راه عدم کردم
خوش است آوارگی آن را که همراهی چنین باشد

و استعداد سفر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده بخاطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا ازانجا که خدای عز و جل نمی خواست بیکبار در میانهٔ راه خویشی از خویشان آن لعبت چون بلای ناگهان پیدا شده او را که خود مستور و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و دست در دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

عسسان پهلوان جمال که دران ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته جمیلهٔ گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزندان

بیدار ز بهر آخرین خواب • چون اشتر عید و کار قصاب
سیب ذقنش ز حال گشته • مانندهٔ سیب سال گشته

مادر و پدر او را بآن حال دیده دست از وی یکبار شسته معذورش داشتند

کس نستد از ده ویران خراج

و بعد از آنکه اختلافی و اختلالی تمام چون نبض اهل سکرات در حرکات و سکناتش پیدا شد دمبدم چون سودائیان با خود درجنگ و در گوشهٔ دل تنگ نشسته بر سینه سنگ میزد و نام سید موسی را ورد زبان و حرز جان ساخته و بحضور میر سید جلال متوکل که مقتدای زمان بود کلمهٔ اسلام بر زبان رانده خود را بر خاک عاشق پاک زد و جان بجانان سپرد چنانچه سید شاهی صاحب در آن مثنوی اشارت بآن میکند که

این واقعه چون شنید آن ماه • آمد سوی ما دریده ناگاه
آورد بلب کلام ایمان • شد پیش جماعتی مسلمان
چون یافت شرف ز دین اسلام • بر بست بطوف خانه احرام
با خوی او چو عشق شد جمع • پروانه صفت بسوخت آن شمع
کرد از سر شوق و جذبه فریاد • موسی بزبان گرفت و جان داد
در یک نفس آن دو سرور عشق • گشتند شهید خنجر عشق
تا آنکه میان باغ رضوان • باشند بهم ز خلق پنهان
آن هر دو مصاحبان جانی • رفتند ازین جهان فانی
از درد و غم فراق رستند • پنهان ز همه بهم نشستند
ای سیدی این چه ناله داری • دل را چه بغم حواله داری
این واقعه را بکن فراموش • در صبر بکوش و باش خاموش

من چند همي قلم قضا ميگويد • بيرون ز كفايت تو كار ديگر است
سيد موسى اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجائي كه داشت در بر روي خويش بربست و از ياس وحسرت روح او در گداز رجانش چون طاير ملكوتي به پرواز در آمد و از حبس چار ديوار طبيعت رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و دران حال سه بار اين بيت برزبان راند كه

از بار دلم هزار جان يافت • ياري به ازو نمي توان يافت
الهي اين درد را نصيبهٔ جان من خراب مهجور گردان

بزن بر سينه ام خنجر جدا افگن سر از تن هم
در اين خانهٔ تاريك را بكشاي دروزن هم

و چون رخت ازين سراي مستعار بدار القرار كشيد قالب تهي او را بدست تهي بمنزل بردند تا بگل بسپارند از مرد و زن غريو وشيون برخاست اتفاقا نعش او را از زير غرفهٔ آن صنم طرفه گذرانيدند وصنم چون درين نوبت گرفتار شده زنجيري چون گيسوي مسلسل در پاي او انداخته بودند بالاي بام از صبح تا شام متحير و مبهوت مانند مهر سكوت بر حقهٔ لعل و ياقوت نهاده نظارهٔ جنازهٔ آن شهيد عشق ميكرد آخر بي طاقت و بيقرار گشته خود را بهمان حالت نعره زنان ازان طاق بلند انداخت و زنجير از پا بگسست و ديوانه وار سر و پاي برهنه اول در محله آن غريب از دولت وصل بي نصيب رسيد و حالش زمان زمان تغير پذير شد گهي خاموش وگهي مدهوش سر تحير بگريبان تفكر كشيد و آثار بيماري برو ظاهر گشت

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جادهٔ هدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته بار بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریدهٔ زندگی پاک گردید و در میان علما بر سر تجهیز و تکفین او اختلافی رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق وعف و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشقم بخون دیده آلوده
بخاکم همچنان بر خون چارید وشوئیدم

و شیخ عبد النبی صدر عالی قدر و دیگر علما وقضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده و آلودهٔ فسق بوده نه آلودهٔ عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صبوری چاک زده و بر خاک وی کفنی پوشیده خاک روبی آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزی در خلوت خانهٔ عدم رفته با یک دیگر همدم وهمقدم گشتند

خوبرویان چو پرده برگیرند ٭ عاشقان پیش شان چنین میرند

و درین سال شیخ گدائی کنبوی دهلوی که حکم شحنه معزول داشت و از طنابل مقابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود درگذشت و « مردهٔ خوک کلان » تاریخ یافتند و در سنه سبع وسبعین وتسعمایة (۹۷۷) چون خبر فتح چیتور و رنتهنبور در اطراف و

الحمد لله علی نعمة الایمان و الاسلام بر اذکیا معروض میدارد که اگر
چه بمقتضای وعدهٔ اختصار جای اطناب درین واقعه نبود اما چه
توان کرد که سخن عشق بی اختیار عنان قلم از قبضهٔ اقتدار بیرون
برد و دراز نفسی واقع شد العذر العذر

بشنوای گوش بر فسانهٔ عشق * از صریر قلم ترانهٔ عشق

کار من عشق و یار من عشق است * حاصل روزگار من عشق است

چه کنم در سرشت من اینست * وز ازل سرنوشت من اینست

بهر این آفریده اند مرا * جانب این کشیده اند مرا

امید واری از درگاه کارساز بنده نواز اینست که درین دعوی مرا
دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزیاند و همدران درد بمیراند

کسی کش روزیست این سینه سوزی

مر او را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکی از شیخ
زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به
عنوان صلاح و پارسائی موصوف بود بر یکی از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده * صد قافله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته * بد بختی و نیک اختری را

در چنبر زلف کرده پنهان * دستار سپهر چنبری را

دراگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهی رسید بمقبل خان که از جملهٔ
مقربان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از سر جان گذشته
شبی در قصری محفوظ که معشوق را آنجا برده در بروی او برآورده
بودند کمند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه ننمودند بر دور چمن
لالهٔ زین گونه نکشود از میان لاله زار
دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل
سبزه با گل هم زبان لولو بگوهر کرده یار
مهر می گوید که می زیبد که آن معیار را
از پی زیب جمال از زهره سازم گوشوار
مقدم مولود می افزود زیب شه اگر
لولوی لالا فزودی زیب درّ شاهوار
شاه شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
پادشاه نامدار و کام جوی و کامگار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر
عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار
از کلام او بیان حال معنی مستفاد

اکناف شایع شد و قلاع بیقدر و بی آب گشتند رام چند حاکم بهته عاقبت اندیشی نموده پیش ازانکه کار بمنت و شفاعت انجامد کلید قلعهٔ کالنجر را که از دست بجلی خان پسر خوانده بهار خان مروانی بمبلغ کلی خریده بود با نفایس پیشکش بدرگاه فرستاد و حراست آن را به مجنون خان قاقشال که دران نواحی جاگیر داشت دادند و فرمان استمالت براجه رام چند فرستاده پرگنهٔ اربل را که نزدیك بجهوسی و پیاگ است عرف الهاباس (۲) با سایر امکنه به جایگیر وی دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت ساعت از روز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلیم چشتی در فتح پور واقع شد

گوئی بزمین ستاره آمد * یوسف بجهان دوباره آمد

بالای سرش ز هوشمندی * می تافت ستارهٔ بلندی

و شاهنشاهی دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حسین مروی قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه حاصل میشود و دو لک تنکهٔ نقد صله یافت و آن قصیده این است که

لله الحمد از بی جاه و جلال شهریار

(۲ ن) اله اباد

والی والا علم کل کرم کوه وقار
نیر برج و جودی گوهر دریای جود

از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار
کی بجودت ماند آبی از حیا بیش سحاب

بارجودت می نریزد جود از ابر بهار
پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام

هدیه کل آمد گرامی باز جوی و گوشدار
کس ندارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی

هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
یک بیک اشعار صوری بسکه بی عیب آمده

هریکی جوئی زدی مقصود دریابی‌ه‌ بار
مصرع اول ز روی سال جلوس پاه شاه

از دوم مولود نور دیدهٔ عالم بر آر
تا بود باقی حساب روز های ماه و سال

و آن حساب از سال وماه و روز دوران نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم

روز های بی حساب و سالهای بیشمار
و شیخ امم شیخ یعقوب صیرفی کشمیری نیز قصیدهٔ بهمین اسلوب
گفت اما چه سود که صله را دیگری ربود و دیگری این تاریخ یافت
ودیگری • نیز شاه وار لجهٔ اکبر •

روی نمود از مطلع اقبال شاه کامیاب
و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذری که بجهة شکرانهٔ طلوع

وز کمال او بنای دین و دنیا استوار

سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین

پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار

بر زبان گاه از نجوم تیر آرد الامان

با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار

مجلس دی را سمای چارمین دان عود سوز

مرکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار

مرکب منصور وی ز آنجا که راند عالمی

یمن گوید از یمین با یسر داند از یسار

حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان

بر سپیدی یا سیاهی میرود لیل و نهار

ای چو منبع ذیزالی آفتاب ملک و دین

پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار

والی والا علم عالم دل و کیوان سریر

والی والا مآبی عادل عالی تبار

مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر

با محبان مهربانی از کریمان یادگار

شاه منبع عدل و دادی ماه شام جاه وگاه

برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار

معدن عدلی و احسان منبع لطف و کرم

با بهاء و باقال و دین پرور و پرهیزگار

حامی دین نبی ای ماحی آثار بد

تلخ بود بجزاي اعمال شوم رسانيدند و تبقی ازين قضيه در تاريخ کشميرکه جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام يافته ٭

و درين حال پرگنه لکهنو را از تغير حسين خان بمهدي قاسم خان که از حج بازگشته شاهنشاهي را در قلعه رنتهنبور آمده ملازمت نموده بود جايگير دادند و حسين خان ازو بجان رنجيده و آيهٔ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده ديدارها بقيامت انداد برغم دختري مهدي قاسم خان باوجود آن صحبت گذرا دختري از عم خود غضنفر بيگ گرفته و بعد از چند گاه اورا در بيتابي و دختر مهدي قاسم خان را در خيرآباد نزد برادرانش رخصت داده از لکهنو بقصد غزا و کسر اصنام و هدم بتخانهائيکه خشت هاي آنرا از طلا و نقره شنيده و طمع در ساير خزاين موفوره غير محصوره که شهرت کذب يافته بود بسته براه اوده درکوه سوالک رسيده و کوهيان اول چنانچه دستور ايشان است يکبار جاي هاي خويش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههاي بلند خطرناک متحصن شدند و حسين خان بجائي که سلطان محمود همشيره زاده پير محمد خان شهيد شده و مقبرهٔ شهدا بود رفته و فاتحه بارواح طيبهٔ ايشان خوانده و صفه بر مقابر فرمودهٔ آن جماعت بسته بيشتر درآمد و تا نواحي قصبهٔ وجراپل نام از ولايت راجه رنکا که زميندارِي با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تا به اجمير که پاي تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابريشم و مشک و ساير نفايس ولايت تبّت است دو روزه راه مانده بود که بيکبار بموجب خاصيت آن کوه از تاثير شبهٔ اصيان و بانگ نقاره و فرياد

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیاده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت کروه راه طي میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلي را معسکر ساختند و چند روزي بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکار افگنان بدار الخلافت نزول فرمودند ٭

و درین سال میرزا مقیم اصفهاني را با شخصي میر یعقوب نام کشمیري در فتح پور به تهمت رفض سیاست فرمودند مجملاً انکه این میرزا مقیم چند گاهي در لکهنو بملازمت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت یا وی بلطف و رعایت پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان خاطر نشان ساختند که این رافضي تند و غالیست و مزاجش از میرزا انحراف تمام یافت و او در ملازمت پادشاهي آمده رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد درهمان ایام جمعي از غالیان رفضه قاضي حبیب را که سني متعصب بود بجهة تعصب زخمي ساخته بودند اتفاقاً قاضي مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیري قاتل را بحکم مفتیان بسیاست رسانید و میرزا مقیم باعث کشته مقتیان را بابن علت که چرا بقتل آن شخص فتوی دادند هرچند از روی سیاست هم باشد به شخصي متعصبي غلیظ شدید سپرد تا سه چهاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او و میر یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بعرض رسید والی هر دو شخص را بفتوی شیخ عبد النبی و دیگر علما که عدال او بودند در میدان

خود ملکهٔ او گشته بود درجای مناسب کدخدا ساختم و بعد از
سه ماه ازان امر خیر که متضمن صد شر بود هم اورا و هم قرة العین
عبد اللطیف را که اول نوبارهٔ من از باغ عمر و زندگي بود چشم
زخم روزگار درطرفة العینی بازی بازی از مهد بلحد برد و مرا که
شهریار زمان خود بودم بیک ناگاه غریب شهر خود ساخت اِنَّا لِلّٰهِ
وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

تاکی زمانه داغ غم بر جگر نهد • یک داغ نیك نا شده داغ دگر نهد
هر داغ که آورد قدري روبه بهتري • آن داغ را گذارد و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غم پشت گر دهد • دستش هزار کوه دگر بر زبر نهد
چه توان کرد لیس هذا اول قارورة کسرت في الاسلام و این ترکیب
بند درمرثیهٔ اواز بس که بداغ حسرت نوشش الی الیوم الموعود
کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که افتاد مرا
وین چه جانکاه بلا ئیست که رو داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من ازرا نرسید
نرسد هیچ کسی لیک بفریاد مرا
ماه من آخر شب رفت پس پردهٔ غیب
بین کزین حاملهٔ غیب چه غم زاد مرا
مایهٔ شادي و امید دلم رفت بخاک
بعد ازین دل بچه امید شود شاد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوي بود ولی
سیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

مردم ابر و باران عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرسنگی
بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت تهور
ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
در زر و جواهر و خزاین مینمود مردمش از بسکه دل بباد داده
بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عنان توسن اورا
گرفته باز گردانیدند و در وقت باز گشت کفران سر راه گرفته
تیر هائی را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
باریدند و سنگباران چاره آن شد دربن اکثر مردم کار آمدنی و مردم
جنگ آزمایی شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند
بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بتاثیر زهر جان گزایی از
سرایی سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمیه « تلخ بی
مزه یافته شده » و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و گوله را
از دامن کوه بجهة انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نموده و
بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد اما
در میان آن نتوانست در آمد و بسیاری را از مردم خوب او که ازانجا
مرتبه اول نیم جانی بسلامت آورده بودند دربن مرتبه زهر آب
انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
عاقبت بعد از چند سال سرخود گرفته دران کوهستان رفته رخت
وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
و نقیر دربن سفر برخصت حسین خان از لکهنو به بداون آمده و
برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی

چشم تاریك مرا روشني از روي تو بود
روشني رفت ز دل تا تو ز چشمم رفتي
بود! چشم مرا همچو نگين در خاتم
چون نگين عاقبت الامر ز خاتم رفتي
دلت از هيچ مسر شاد نشد در عالم
حيف صد حيف كه ناشاد زعالم رفتي
جان پاك تو درين مرحله بس غمگين بود
رخت بستي و ازين مرحلهٔ غم رفتي
بر دل از كار جهان هيچ نه بودت باري
باري از كار جهان خوشدل و خرم رفتي
بودم از مهد ترا مونس و همدم همه‌دم
در لحد بهرچه بي مونس و همدم رفتي
رفتي و حسرت تو زين دل حيران نرود • غمت از دل نرود تا زغمت جان نرود
كيست آنكس كه نشان تو بمن گويد باز
خبر جان روان گشته به تن گويد باز
قصهٔ گل كه فرو ريخت ز آسيب خزان
كيست القصه كه با مرغ چمن گويد باز
وامدي كو كه غم و درد مرا روي برد
يك بيك پيش تو بر وجه حسن گويد باز
با تو گويد سخنم را به زباني و انگاه
بهر تسكين ز زبان تو سخن گويد باز
تنگ دل غنچه صفت گشتم و كس نيست

آن کسی را که کنم یاد بروزی صد بار
رو که یکبار بحالی نکند یاد مرا
چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون
داد خود از که ستانم که دهد داد مرا

حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کنم • چارهٔ درد دل خود زکه جویم چکنم

ای فلک رو که دلم خستهٔ و ویران کردی
خاطر جمع مرا باز پریشان کردی
گوهری کان بکفم بود ز اقبال نهان
آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی
سرو من بردی ازین باغ بزندان لحد
باغ را بر من ماتم زده زندان کردی
یوسفم را بکف گرگ سپردی و مرا
در غمش معتکف کلبهٔ احزان کردی
در گل تیره نهادی گل نورستهٔ من
روز من با شب تیره ز چه یکسان کردی
حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
بردی اورا و مرا بی سر و سامان کردی
آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی

وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک • جای آنست که از غصه کنم بر سر خاک

آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی
دیده پوشیده ازین دیدهٔ پرنم رفتی

اي منم از رخ خوب تو جدا افتاده
وز فراق تو به صد گونه بلا افتاده
تو بصحرائی و من ماندهٔ درین شهر غریب
الله الله تو کجا من به کجا افتاده
بار گل هم نکشیدي و ندانم این بار
بر تو صد پشته خس و خار چرا افتاده
قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا
که ملاقات تو با روز جزا افتاده
کردمی جان بسر و کار تو لیکن چه کنم
که سر و کار تو با حکم خدا افتاده
سال تاریخ تو شد گفت چو صورت او فتاد
آن مهي سرو چه ناگاه ز پا افتاده
مادری ناله و فریاد نمی دارد سود
در دعا کوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود ٭ هم خدا ازوي رحم از توخشنود بود

یا رب اندر چمن خلد گذارش بادا
قصر فردوس برین جای قرارش بادا
در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان
حور و غلمان ز یمین و ز یسارش بادا
در شب تار چو عزم سفر عقبي کرد
نور اسلام چراغ شب تارش بادا
بر مزارش چو کسی نیست که افروزد شمع

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز
هست صد پیچ و شکن در دلم از ماتم تو
که بتو زین دل پر پیچ و شکن گوید باز
دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسی
که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامی بکنم • تا جوابی شنوم از تو سلامی بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالست ترا
با تن خستهٔ و بی تاب چه حالست ترا
تو بخواب اجل و بی تو قیامت بر خاست
خیز و سر برکن ازین خواب چه حالست ترا
از جدائی تو احباب بسی بد حالند
ای جدا مانده ز احباب چه حالست ترا
شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک
دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا
بود جای تو بمحراب و کنون می نگرم
مانده خالی ز تو محراب چه حال است ترا
می خورم خون جگر بی تو مرا پرس کهی
که درین خوردن خوناب چه حال است ترا
بر گلت صد گل سیراب دمید از اشکم
زیر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست
مونس روز و انیس شب تاریک تو کیست

اول ولادت پادشاه زادهٔ اول و از ثاني ولادت شهزادهٔ ثاني مفهوم ميشود

داد دو شهزاده بشاه اين سپهر * چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب
اول ازو ثاني شاه جهان * ثاني ازو دلبر عالي جناب
و آن يکي از يمن بشاه حرير * مژده رسان بود بصد فتح باب
آن دگري باعث امن و امان * مهر زمه داده باو مهد خواب
مژده که مولود شد از اول است * گفته ازو مصرع اولي جواب
از دومين مصرع ابيات هم * مولد شهزادهٔ ثاني بياب
باد مدام آن شه و شهزاده را * جاه سکندر فر افراسياب

و بتاريخ بيستم ربيع الآخر اين سال از فتح پور بعد از آنکه دوازده روز توقف نموده بودند از براي ايفاي نذر متوجه اجمير شدند و بر دور آن خطهٔ پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عاليه بامراي عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادي الآخر از آنجا کوچ نموده در عرض دوازده روز بيلده ناگور رسيدند و حوض بزرگ آن شهر را بر امرا تقسيم نموده و حکم برکندن آن فرموده شکرتلاو نام نهادند *

و درين ايام چندرسين پسر مالديو حاکم مارواز بملازمت رسيده و راي کليان مل راجه بيکانير نيز با پسرش راي سنگه آمد دختري پيشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بيکانير داده پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پيش از آن واقع نشده بود کرده بعزم زيارت قطب المشايخ کان نمک وگنج شکرو فريد عصر مخدوم شيخ فريد قدس الله سره العزيز جانب اجودهن مشهور به پتن نهضت فرمودند و ميرزا عزيز کوکه ملقب باعظم خان که جاگيردار آنجا بوده جشني عظيم ساخته وتحف و هدايای

برتو لطف خدا شمع مزارش بادا

از عروس کهن دهر چو بگرفت کنار

نو عروسان بهشتي به کنارش بادا

هيچ ياري چو نشد همدم او بعد از مرگ

دمبدم رحمت حق همدم و يارش بادا

مردمان قطرهٔ اشکی که فشانند برو

گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تا ابد مسکن او فردوس عليين باد ٭ اين دعا از من و از روح امين آمين باد

و درين سال عمارت مقبرهٔ دلپذير خلد نظير پادشاه غفران پناه در دهلي بکنار آب جون باهتمام ميرک ميرزا غياث بعد از هشت نه سال باتمام رسيد و آن عمارتي است که ديدهٔ نظارگي در مطالعهٔ آن غير از حيرت بار نميدهد ٭

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرم سنه ثمان و سبعين و تسعماية (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شيخ سليم دست داد و درين سال هم جشني خسروانه چون جشن سابق ترتيب دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصراع تاريخ ولادت اين دو شاهزاده مي بر آيد اول از اول و ثاني از ثاني

اولين شهزاده آن تا بنده ماه ٭ ماه وار از اوج عزت شد عيان

آن دوم فرزند اکبر پادشاه ٭ آيتي نازل شده از آسمان

ايضا تاريخ ديگر هم باين اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سليم شد نازل ٭ لواي شاه مراد ابن اکبر عادل

و خواجه حسين مروي قطعه هفت بيتي گفته که از هر مصرع

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیهٔ لشکر را با توپچیان و تیر اندازان از قلعهٔ بکر بجنگ محب علی خان فرستاد و ایشان را نیز همان آتش در گرفته شد و گریخته بقلعه در آمده نیل کشیدند و چون ازدحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد و وبای عظیم افتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) سلطان محمود که پیر فرتوت و معمر و مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد و میر گیسو را برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جونپور اسکندر خان اوزبک را که از پیش افغان آمده بار آنجا آورده و هر دو را کمر شمشیر مرصع و چارقب و اسپ با زین مطلا انعام فرموده و لکهنو بجاگیر اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده رخصت بجونپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمایة سر ببالین مرض موت نهاده فوت یافت

چه باید نازش و نالش ز اقبالی و ادباری
که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بداونی که صاحب جمال سفرزمی و از یاران جانی قدیم بود در سنبل همراه خان کلان روز عید قربان قبق زده بیره بلی از دست ناشناسی خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

قبله پیشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسی نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و ازانجا بلاهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند والعودُ احمد خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و ازانجا بکوچ متواتر بقصبهٔ پور نزول واقع شد و محب علی خان پسر میر خلیفه را که از مدتی باز ترک سپاه گری نموده منزوی شده بود بوسیله کوچ دی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان حاکم تته در حبالهٔ خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده و جایگیر در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک او نوشته و نبیرهٔ او مجاهد خان را که بسیار شجاع و مشهور بود همراه گردانیده بجهة گرفتن تته تعین نمودند او بملتان آمده و قریب بچهار صد سوار در جایگیر خود نگاهداشته کس بسلطان محمد حاکم بکر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلانی اینجا بیاید هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته باز میدهم و این معنی بعرض هم رسید و باعتماد شما مرا باین ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است او در جواب درنوشت که اگر براه جیسلمیر به تسخیر سند متوجه میشوند کومک بشما میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر خود را بمدافعه فرستاد و محب علی خان بجنگ غالب آمد و بکریان در قلعه ماتیله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و
به میراث از ابو البشر بما رسیده دیدهٔ عقل را پوشید و آنرا عشق
نامید و بدام شهوت و آز گرفتار سلطنت و سر نوشت گذشته پیش
آمد تا بی ادبی عجیب بناگاه دران درگاه واقع شد و ازآنجا که هم
غیرت و هم عنایت حق سبحانه عزّشانه بود مکافات آن جریمه و
تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندیرا
مسلط ساخت و نهٔ زخم شمشیر بیدلی از ایشان بر سر و دست و
دوش خورد و همه بپوست مال رفت مگر زخم سر که استخوان را
شکسته بمغز رسیده و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بنصر چپ
اندکی بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را سیر کرده آمد و
بخیر گذشت امید که دران نشاه نیز عاقبت بخیر باشد

القصه هر آنچه کرد گردون زجفا ٭ حق دایدگفت بود دو رحق ما
شکرانهٔ نعمتش نمی کردم هیچ ٭ تا الجرم فگند در رنج و بلا

و جرّاحی حاذق در قصبه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته
زخم ها فراهمی یافت و دران رنجوری و بیماری نذر کرد که اگر
ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در
بدن امل باین سعادت موفق گردد وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ
فَمِنْهُم مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَنْ يَنْتَظِر

درین فیروزه کلخ دیر بنیاد ٭ عجب غافل نهاد است آدمی زاده
نباشد دایب او نعمت شناسی ٭ نباشد کار او جز ناسپاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند ٭ نداند قدر آن تا در نماند

صد آه از جواني و زيب جمال خان

و شيخ امم شيخ يعقوب صرفي كشميري اين تاريخ يافت

سپرده جان بروز عيد قربان

و در سنه تسع و سبعين و تسعمائة (۹۷۹) محلي عالي در اگره و محل ديگر در معموره جديده فتح پور باتمام رسيد و قاسم ارسلان تاريخ يافت كه

تمام شد دو عمارت مثال خلد برين • بدور دولت صاحبقران هفت اقليم
يكى به بلده دار الخلافت اگره • دگر بخطه سكري مقام شيخ حليم
سپهر از پى تاريخ اين دو عالي قصر • رقم زده دو بهشت برين بملك قديم

و در سلخ ماه مبارك رمضان اين سال رحلت شيخ اسليم چشتي فتح پوري كه از مشايخ عظام ديار هند و صاحب مقامات عاليست وشمة از احوال او در ذيل اين منتخب بطريق تذكره نوشته خواهد شد انشاء الله تعالى از دار غرور فنا بدار سرور بقا واقع شد و يك تاريخ او • شيخ هندي • و ديگر

تاريخ وفات شيخ اسلام • شيخ حكما و شيخ حكم

و درين سال بر جامع منتخب واقعة هايلة روى نمود و آن مجمل اين است كه چون كانت و گوله بجاگير محمد حسين خان بود و فقير بر حسب تقدير چندگاه در صحبت او مانده امر صدارت آن صوبه و عهده خدمت فقرا داشت و بتقريب زيارت مزار فايض الانوار شيخ كبار بديع الحق والدين شاه مدار قدس الله سره العزيز در مكن پور از توابع قنوج رسيده و چون آدمي زاد كه شير خام خورده به حسب سرشت مركب از غفلت جبلى كه موجب

حکم روغن نفط داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش
بگوش رسیده و بعضی را گوشمال داد و بعضی را پامال ساخت و
قبل ازان واقعه مجذوبی از میان دو آب بآنجا رفته و فقیر اورا در
منزل خود آورده بار صحبت داشتم در خلوتی بمن گفت که ازین
شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی
است چون خراباتی بود ازو این سخن باور نشد

چه پرسی از بداؤنی وز احوال پریشانش
که آیات عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین وتسعمایة (۹۸۰) فتح گجرات روی داد
مجمل این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود وملوک
طوایف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت
تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بتاریخ بیستم شهر صفر از دهلی
تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلدهٔ اجمیر مقر
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضهٔ قدسیه مرشد سلسلهٔ
چشتیه حضرت معینیه قدس الله سره و اسرارهم روز دیگر بطواف مزار
میر سید حسین خنگ سوار که این بیت در شان ایشان گفته اند که
شکر لله که بدل تافته انوار جلی • از حسین بن علی بن حسین بن علی
و بالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار
سوار برسم هراول پیشتر روانه گردانیدند وبکوچ متواتر در نهم ماه
جمادی الاول بناگور رسیدند و در شب چهار شنبه هفدهم ماه جمادی
الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاوری صالح تولد شاهزاده صاحب
اقبال دانیال واقع شد و این مژده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهی

و ازانجا بکانت و گواه رسیده چون غسل کرد از سر نو صاحب فراش گشت و حضرت خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت بشری بجای آورد و چون بجهة سرمای مفرط آن جراحت گزک شده بود هم مرهم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا ازانجا ببداون آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سر چاک کرد و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری

نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا دفتری و دیوانی و محررانی در کار اند و جمعی از یساولان مانند کارخانهٔ پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و یکی از نویسندگان ورقی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید که این آن نیست و در همان مخمصه چشم من بکشود و معًا در خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از افواه عام در حالت صغر من می شنیدم باور شد آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی غالب است و الله غالب علی امره ٭

و درین سال در بداون آتشی عظیم افتاد و چندان کس از هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و ارابه‌ها پر کرده سوختها را بدریا می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر فصیل قلعه بر آمدند از تابش زبانهٔ آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار انداختند و جمعی دیگر معیوب و مسلوخ ماندند و آب دران آتش

از حصر احمداباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست و جمعیت افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر ولد سلطان محمود گجراتي که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته خود ملک راني میکرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود میرده سی روپیه ماهیانه از گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطاني رسید و بدست راجه سورته اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساخته جانب چوناگره نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم استره هلاک ساخت و بقیي احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و سید حامد بخاري و اختیار الملک حبشي و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشي و جهارخان حبشي و سایر امرای گجراتي کلهم و جلهم آمده ویدند و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورده و حبشیان را بجهة رعایت حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم این ماه سید محمود خان بارهه و شیخ محمود بخاري محل را باردو رسانیدند و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بجانب کنبهایت بدفع ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروچ و بروده و سورت را متصرف شده بودند متوجه شدند ودرین فرصت اختیار الملک حبشي که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر فرار نموده رفت و بجهت بی اعتنائي اعتماد خان را حواله شهباز

رسید بتقریب شدید دانیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا نامر شرع نبي باد
و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواحي مبرته
شتافتند خبر آمد که راجپوتي در سروهي بپاجي گري آمد خان
کلان را بجمدهر که نام سلاحي است در اهل هند مشهور زد چنانکه
بر سینهٔ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرده و بخیر گذشت و آن
راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز
فراهم شده رو به بهي آورد و چون بسروهي رسیدند مقدار صد و
پنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان مي باشد بعضی در بت
خانه و بعضی در خانه راجه سروهی خود را بمردن قرار داده بجنگ
پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتارخان
مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید
شد و درین منزل رای سنگ بیکانیري را بجوده پور تعین ساختند
تا راه گجرات روان سازد و مضرتي از رانا کیکا حاکم کوکنده و کومهلمیر
بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگوانداس را با فوجي آراسته
بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیرخان فولادي
که با اهل و عیال بآن صوب شتافته رفت و در غره رجب ظاهر بلدهٔ
پتن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بارهه برادر سید
محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با
غنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیرخان رسید

(۲ ن) ککا

شدند درین وقت یکه پسر راجه بهگونت[2] داس بهونپت نام دران معرکه بقتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهی که در زمین تنگ ناهموار که از هر طرفش زقوم زار است ایستاده بود حمله آوردند ازان جمله سه کس تاخته یکی براجه بهگونت داس متوجه شد و راجه بهگونت داس از ورای زقومزار نیزه دستی برو انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دوی دیگر حمله بر شاهنشاهی که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیاورده فرار پیش گرفتند و مقبول خان غلام مرج[3] بدخشی بتعاقب آن دو کس رفته و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب افتاد دست از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودی چند از راه احمد نگر بصوب دهلی رفته از آنجا بناگور آمد و آنجا نیز بامرا جنگ کرده هزیمت یافته و از دهلی گذشته بنواحی سنبل رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی ●

و هژدهم شعبان مراجعت نموده در بروده باردوی بزرگ ملحق گشتند و از آنجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند خان وزیر گجراتی برغم فرنگیان بکنار دریا در سنه سبع و اربعین و تسعمائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد فوت چنگیز خان آن قلعه را

(۲ ن) راجه بهارمل راجه بهونپت (۳ ن) مرخ - شرح

خان کنبو نموده‌اند و ششم شعبان به بندر کینبایت نزول واقع شده و چهار دهم این ماه بقصبهٔ برودهٔ رسیده حکومت گجرات را بتمام در قبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در قلعه بهروچ رستم خان رومی را بقتل آورده ازین هشت کروهي میخواهد که گذشته رود بنابران خواجه جهان و شجاعت خان جمعي دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته و ملک الشرق گجراتي را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطالب سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و دیگر امرایي که بجانب سورت نامزد شده بودند فرستاده متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندري رسیدند شب شده بود با چهل سوار در انجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقربان شروع در پوشیدن سلاح نمودند و امرایی که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده ملحق شدند و ما نسنگه به هراولي متعین گردید و بعد کس از آب عبور نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت ازشنیدن این خبر ایلغار پادشاهي از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در صحرای بانعک جنگ در مقام تورک دادن مردم خود درآمد و مان سنگه در شکسته ها و جرهاي کنار آب مهندري بجانبي دیگر و شاهنشاهي براهي دیگر افتادند عاقبت تلاقي فریقین روی نمود و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه اوقیبان رانده آمد و تا خیلي مسافت ایشان را دوانید و چندي از جانبین کشته

عجز و انکسار و مسکینت برای طلب امان بیرون فرستادند تا بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتاده و اورا با مودهٔ امان رخصت دادند و قاسم علی‌خان بقّال و خواجه دولت ناظر را نامزدگردانیدند تا همزمان‌وتمام قلعه بقدان را دلاسا داده بملازمت بیارند و جمعی از محرران متدین تجزیه جهت نام نویسي مردم و ضبط اموال متعین شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند ازان همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن مخفان بی ادبانه گستاخانه جلفانه از و بظهور آمده بود یا چندی دیگر بعد تادیب و تقبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند داین فتح بتاریخ بیست و سوم شهرشوال سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشي این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بجملهٔ
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت
اینها بدولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بتماشای قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر شکست وریخت آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندکار روم در وقت عزیمت تسخیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر بتقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها ازان زمان باز

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون گجرات مفتوح گشت میرزایان اهل و عیال خود را در آنجا متحصن ساخته و زمام حل و عقد آن را بهم زبان نام قورچی پادشاه غفران پناه که از ملازمت شاهنشاهی گریخته با اعدا پیوسته بود سپرده و در ولایت متفرقه گشته بنیاد افساد می نمودند و چون خبر شکست ابراهیم حسین میرزا به اهل قلعه رسید گلرخ بیگم دختر کامران میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا مظفر حسین را که حالا بشرف دامادی شاهنشاهی معزز شده همراه گرفته بدکهن روان شد و شاه قلی خان محرم که بهمراهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تا خیلی راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و اثقال که به غنیمت یافته بود بازگشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودرمل را تجهة تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بواقعی عرض نماید او فتح آن قلعه را در اندک زمان بلمهل وجهی خاطر نشان ساخت و در هفتم ماه رمضان مبارک بیک کروهی قلعه نزول نموده آن را چون هالهٔ دور ماه در میان گرفتند و مورچلها بخش کرده وجنگ ها انداخته کار بر اهل قلعه تنگ ساختند و در عرض دو ماه تلهاي بزرگ و مر کوبهای بلند بهم رسانیده و توپ چیان و تفنگ اندازان بالاي آن بر آمده نمیگذاشتند که هیچ فردی از افراد قلعه سري تواند بر آورد و از جانب دیگر که متصل حوض آبی بود دولتخانه برپا کردند و مورچلها نزدیک رسانیده راه آب بر قلعه بندان مسدود گردانیدند و همزبان و سایر قلعه نشینان مولانا نظام الدین نام طالب علمي زبان آوری را از روی

اعظم همت عالی را کوتاه فرموده هیچ قبول نکرد و بر رغم آن جماعه
خاطر ازآن عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را
در همان روز به پسر قلیج خان سپرده چهاردهم ذی قعده متوجه
احمد آباد شدند و دران ایام محاصره قضیهٔ چند روی نمود اول
انکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره میگشت و
آخر بدست بهارجیو راجهٔ ولایت بگلانه افتاده مقید ساخته درنظر
آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به پند اورا تنبیهی
نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروچ والدهٔ چنگیز خان از دست
جهجارخان حبشی که بناحق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی
نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قاتل شد
و درپای فیل انداختند و هم دران ایام محاصره سورت ابراهیم حسین
میرزا بعد از شکست ازمقام سرنال درحدود پتن رفته به محمد حسین
میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت
تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا
بجانب هندوستان بقصد فتنه انگیزی آید و محمد حسین میرزا
و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادی پتن را محاصره نمایند تا
شاهنشاهی را بزعم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد
بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای
مردانه کرد و قطب الدین محمد خان با سایر امرایان نامورکه
جاگیر داران مالوه و چندیری باشند بکومک سید احمد خان
رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری
دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

درکنار دریا مانده و خداوند خان و زیر درزمان تعمیر صورت همه را درون قلعه آورد و آنچه ماند حاکم جوناگره دران قلعه کشیده بود بنظر درآمد و فرمودند تا ازآنجا که چندانی درکار نیست و در قلعه اگرو بردند •

و میگویند که باعث بنای خداوند خان این قلعه راآن بود که فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میرسانیدند و در تخریب بلاد و تعذیب عباد میکوشیدند و درهنگام شروع در تعمیر تقصیر در انداختن خلل ننموده اول آتشبازی بسیار بکشتیها سر دادند و بجائی نرسید و بنایان منهدس آئین دقیقه شناس اساس محارطه قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار دو طرف حصار را که متصل بخشکی است بسنگ و صلس و خشت پخته برآوردند وطول[۲] دیوار سی وپنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هردو سنگ را بقلاب آهنین پیوند کرده درجها و درزها را بسرب گداخته مستحکم گردانیده کنگرها و سنگ اندازها بدقابه بلند و خوش‌نما که نظر تماشائی دران حیران بماند و بر بروج دریا رویه قلعه غرفه ساخته که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال و اختراع ایشان است و فرنگیان در ساختن آن چوکندی خیلی مانع آمده دست بمحاربه و مجادله گشادند وعاقبت از در صلح در آمده مبلغهای کلی قبول نمودند تا آن چوکندی را بر طرف سازند خداوند خان بتعصب و حمیت

---

(۲) همچنین در هرسه نسخه است

رفت و شیر خان در قلعهٔ چوپاکته که امین خان غوری حاکم آنجا
بود پناه برد و این فتح در هردهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین
و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اعظم خان سید احمد خان بارهه را
در قلعهٔ پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته ملازمت کرد و
قطب الدین محمد خان و دیگر امرا اختیار الملک حبشی را که از
محافظان موکل در احمدآباد گریخته بمخالفان ملحق گشت وبعد از
فرار بنیاد فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگلها
و حصار ها برآورده دران ولایت تهانجات و بزکیان گذاشته در زمان
مراجعت آرده از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه ملحق گشتند •

و در سلخ ذي قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلال
شد و ده روزي درانجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمدآباد
وسایر امرایي آنکه را سایر بلاد داده و بمظفرخان در نیم‌کرورجاگیر
کرده وسارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در
روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و
ثمانین و تسعمایة (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و درانجا
از ملتان عریضهٔ سعید خان مشتمل برخبر گرفتاري میرزا ابراهیم
حسین و گذشتن او از عالم پرشور وشین رسید و در دوم صفر
این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فردیگر یافت و
مجمل احوال ابراهیم‌حسین‌میرزا آنکه او ازگجرات بقصد فتنه انگیزی
و افساد در ملک اول بمیرته رسید و قافله را که باگره میرفت

(۲ ن) احمد نگر

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان نولادي از سر محاصره برخاسته به بلچ گروهي پتن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان کردند که بر جریدهٔ روزگار یادگار بماند وهراول غنیم را بر انغار اعظم خان زده جرانغار را نیز پریشان ساختند و امرا داد شجاعت داده پاي ثبات نشردند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال شاهنشاهي وزید و مخالفان را چون پارهاي ابر پریشان ساختند و لشکریان در پی غنیمت رفتند وخان اعظم با معدودي چند در جاي خود ایستاده بیکبار چون بلاي ناگهان شیرخان نولادي که افیوني بود و بنابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم افیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم خوردن معرکه با دو سه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی رسیده به شیخ محمد بخاري دهلوي که با کسي کم پاي جلادت نشرده مانده بود مقابل میشود و رو نفته می برد وشیخ محمد گل باغ فتح میشود

قلم کردش از تیغ سر تا به بن * نوشتش ز خون هدیهٔ لم یکن

درین اثنا خان اعظم از جاي جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند تا شیرخان نیز با یاران خویش می پیوندد و راه گریز پیش میگیرد و چون ازو می پرسند که پیرزادهٔ خود را چرا ضایع کردید جواب داده که ما شنیده بودیم که از جمله سرداران مغول شاه بداغ خان و یکي دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند برگمان آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بیقین میدانستیم که اوست هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

نموده این معنی خود صورت نبست و امرای پادشاهی نیز از هر
طرف سر راه گرفتند و سر الطلبُ ردُّ الطریق عیان گردید و حسین
خان مهدی قاسم خانی که دران ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم
حسین میرزا و آمدن او بجانب دهلی در کانت و گوله که جاگیر
او بود بجهة دفع و رفع متمردان بداؤن و پتیالی آمده بود درین
اثنا مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل[٢] که
وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطی باو نوشتند باین مضمون
که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بحوالی دهلی رسیده
و پای تخت خالی است آن فرزند خود را بزودی درینجا رساند بموجب
طلب متوجه آنصوب شد و بنابرآن هنگام کوچ از موضع اوده از پرگنه
جلیسه خبر رسید که راجه اوبسر که از مدت جلوس شاهنشاهی
همیشه قطع الطریق و افساد در نواحی اگره نموده قزاق میگشت
و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب و ترددهای مردانه
کرده مردم خوب خوب را فزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع
نواهی از پرگنه جلیسه مختفی شده مانده نیم روز پانزدهم ماه رمضان
مبارک سنه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می
رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر رسیده
جنگ بنیاد شد و راجه اوبسر با گواران تختها بر سر درختان تعبیه
کرده ازان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بضرب تیر و تفنگ گرفته
بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر و دار جنگ

(٢ ن) بهارمل و در دیگر کتاب بهارامل نوشته است

تاراج کرد و بناگور آمد و فرخ خان پسر خان کلان متحصن شد و بعضی
خانهای بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز آنجا بوده متوجه
نارنول گشت به بیست کروهی از نارنول رسیده بود اتفاقا رای رام
و رای سنگه که بعهدهٔ راه بانی راه گجرات نامزد بودند قریب یک
هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بناگور بایلغار آمد و فرخ خان
باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهتولی فرود
آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدر رفت
و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بکنار حوض بزرگ
دران سر زمین بجهة افطار قرار گرفتند و میرزا پارهٔ راه رفته بر گشته
در دوم شب ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) ایشان
را غافل ساخته شب خون زد و از دو طرف در شبهه گرفته تیر باران
کرد و ایشان نیز سپرها پیش گرفته روی نگردانیدند و حملهٔ مردانه
کردند چون کاری نتوانست کرد و مردمی که همراه او بودند به هفتصد کس
نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و دران شب تاریک اکثر سپاهیانش
متفرق گشته در قریات و بیابانها گرفتار شده جا بجا بقتل رسیدند
ازان جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند
و بعضی مجروح گشته و بصد محنت خود را بمیرزا رسانیدند و
بشامت نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید و میرزا با سه صد
کس تاخت و باخت کرده و از آب گنگ و جون گذشته پرگنه اعظم
پور که جایگیر سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت
سنبل قلعهٔ مثل کوه کماون از عقب و خلقی چون گنگ از پیش
دارد التجا بآنجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار باو رجوع خواهند

پانزده کروهی سنبل رسیده بود بهمان زخم صحفه سوار باستقبال جنگ میرزا در قصبه بانس بریلی رفت و دریک روز ازانجا بایلغار تعاقب نموده بسنبل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگي او را به یقین میدانست صرفه در جنگ او ندیده براه امروهه باز گشته در نواحی لکهنو فاصله از ما تا او هفت کروه بود و اگر با حسین خان که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنکاشهای غلط میرزا این بود که دران طور فتور بر حسین خان فرصت و معین الدین خان فرنخودی حاکم سنبل با جمیعت انبوه و دیگر امرای متفرق جاگیر داران نواحي که قلعه برروی کشیده بود چون نیم شبي آواز نقارهٔ حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا برسر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون از پایان قلعه فریاد زده اند که حسین خان بمدد آمده است انجا بخاطر جمع بیشواز بر آمده‌اند و روز دیگر بمنزل شیخ فتح الله[۲] ترین که از خلفای نامي شیخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتولك خان توچین[۳] و بیك نوربین خان و رحمان قلي خان وکالر علي خان و سایر امرای جاگیر نواحي دهلي که بقصد دفع میرزا آمده در پرگنه آهار بکنار آب گنگ انتظار ما می برند ملحق شده هرچه کنکاش دیده قرار میدهند بران عمل مینمایم حسین خان گفت بارک الله میرزا که درین حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

(۲ ن) فتح الله افغان تربني - (۳ ن) قولچین

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده چران گذشته بزمین رسیده و بر
سر اسپ ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خودرا
به تهور بر سر زین گرفت و نگاهداشت و آب برو پا شیدم و جمعی
که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود
و تغیر عنانش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خالی از
تیر باران شود دران حالت چشم وا کرد و بر خلاف عادت معهود
بخشم بجانب من تیز دید و بستیزه باشارت گفت چه جای گرفتن
عنان است فرود باید آمد ایرا همان جا گذاشتند فرود آمدند و
چندان کشا کشی واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که وهم
از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای الاسلام یعلو و لا یعلی علیه
قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرذمهٔ قلیلهٔ غازیان وزید و کفار
رمه رمه و گله گله روی بگریز نهادند و دست های مجاهدان را مجال
حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمانده و دران بیشه انبوه باهم مخلوط
شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی پرداختند
و بعضی بندگان موفق راسخ قدم دران حالت هم احراز فضیلت
غزا و هم مثوبت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت شدم
باری دم آبی رساند تا گلو تر ساختم و بعضی از صبر بی آبی جان
سپردند و یاران نیک نیک بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشهٔ کارم نکند • بر هیچ مراد کامکارم نکند
لب تر نکند ز قطرهٔ آب مرا • تا خون دو دیده درکنارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و کوله رفته انجا هارا
استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پرگنهٔ لکهنو

جدائی گزیده درگذه معتقد ضرر با یلغار آمد تا دست وگریبان میرزا شود
وطن درکوی صاحب دولتان گیر • زپی دولت گریزان باش چون تیر
و از امرای پادشاهی کسی که یاری موافقت کرد ترک سبحان قلی
و فرخ دیوانه بود و دران منزل خط امرای اهار با و رسید که تعجیل
منمائید که ماهم بشما ملحق می شویم یازده پانزده به که نه و
بحرکت قسری نه ارادی انجا رسیدند اما آیهٔ کریمهٔ تحسبهم
جمیعًا و قلوبهم شتّی حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ
در بساط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهر های میرزا
را به نهب و تاراج بباد میداد چنانچه چون بقصبهٔ پایل رسیده
شد شنیدیم که مردم میرزائی چقدان خرابی در اهل و عیال
مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید ازان جمله دوازده دختر
دوشیزه را دران قصبه بکارت برده چند نامرده بودند باقی شهرها
برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش
پیش و امرا از عقب تا سرهند رسیدند و درانجا حرونی نموده
بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعهٔ
که داشت و همگی بصد کس نمیکشید باتفاق آن دو کس از
سرهند ایلغار کرده بلودیانه رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی
لاهور رسیده مردم قلعه بند شده اند و میرزا ازانجا گذشته بشیر
گده و تهنی رفته و حسین قلی خان که نگرکوت و قلعه کانگره را
در قبل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مداری با هندوان کرده

در قلعه سنبل و آن بیست سی امرای کهنه سپاهی دیگر با جمعیت بیشمار از ترس در قلعه آهار که حکم موشخانه دارد متحصن شده باشید جای آنست که میرزا دایرهٔ ولایت پادشاهی را می تاخته باشد حالا از دو کار یکی باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه عملهٔ چند مرراه میرزا راگرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و من از عقب او درآیم تا هرچه شود شود یا من بسرعت از دریای گنگ گذشته از پیش سر راه او بگیرم و شما تعاقب نمائید که دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت بامرای آهار رسانیده و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر سرزنش بسیار کرده و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم درمیان ولایت افتاده حکم خرگوش درمیان اردو پیدا کرده اگر تیزتر می جنبید می توانیم کاری ساخت و اورا زنده گرفت و این فتح بنام شما میشود سپاهیان گفتند که ما برموجب نوشتهٔ مخدوم الملك و راجه بهارمل میرزا را از نواحی دهلی رانده درولایت سنبل آورده‌ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه و جاگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آیند و ما را امر بمحراست دهلی بوده نه بجنگ با میرزا که دران صورت احتمالات باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا امروهه را تاخته و در گذر چوپاله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و حسین خان نا دولت خواهی برامرا اثبات کرده و بسرعت از ایشان

ذات پاکت چون پیمبر رحمة للعالمین

هست اسم اعظمت داؤد از تاثیر آن

چون سلیمان جن وانس آمد ترا زیر نگین

ثم وجه الله یقین من نمیشد سالها

روی تو دیدم عیان شد نکتهٔ عین الیقین

و ملتجواست که ترک کار و بار دنیا نموده جاروب کشی خانقاه اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بهندوستان باید رفت و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیناد وداع کرده و چون وقت بر آمدن از آنجا نالهای بی اختیار از جان حزین سر زده و این خبر بحضرت رسید با آنکه بیشتر از سه روز هیچ فردیرا حکم بودن بخانقاه نبود روز چهارم نیز نگاهداشتند و افادات بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میروم سوی وطن زین درد دل بی اختیار

نالهٔ دارم که پنداری بغربت میروم

و شمهٔ از احوال خویش انشاء الله در ذیل درج می نماید و حسین خان ازبك منزلی طلنبه خطی به حسین قلی خان نوشت که چون چهار صد کروه بایلغار رسیده‌ام اگر درین فتح مرا شریک سازید و در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار محبت دور نخواهد بود و حسین قلی خان خوش باشدی گفته جلودار را باز گردانید و همان روز بتعجیل تمام درظاهر قصبه طلنبه به چهل کروهی ملتان زمانی که میرزا غافل بشکار رفته و بیخبر از آمد او بود جنگ انداخت و مردم میرزا بعضی در صدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

بگنج من طلا بدشلش از مردم نگرکوت گرفته و خطبهٔ پادشاهي خوانده ازانجا باتفاق میرزا یوسف خان و معتمد عالی تتو غلام عدلی و اسمعیل قلی خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده بمنگرو رسیده حسین خان از روی دیوانگي که هزار مرتبه بر عقل این ناقصان شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان راند که تا بحسین قلي خان نرسد خوردني نخورد و در گذر تلونډی از آب بیاه گذشته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده حضرت غوثي قطب الاقطابی ارشاد پناهي ولایت دستگاهی ملاذي شیخ داؤد قادري جهنی وال قدس الله سرّه را ملازمت نموده چون طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت یمین سهل و آزردن دل درویشان جهل است خان مشار الیه فی الحال غلامی را آزاد کرد و کفارت داده ازان طعام تناول نمود و از فواید انفاس نفیسه مستفید گشت و شب دران جا گذرانید و وجه مهماني آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانهٔ اسپان از زراعت خاصهٔ ایشان بود و صباح ازانجا روان شد و فقیر بعد از سه روز از لاهور بشیر گده رسیده و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و چیزي دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سرّ اذا رأوا ذکر الله عیان گردید و این چند بیت در بدیهه روی نمود و گذرانید و بدرجهٔ قبول افتاد و آن ابیات این است

ای منزه نسبت اجداد تو از ماء و طین

میکنند و میرزا با مردمي چند که بعضی مجروح و بعضي معیوب و بی حال بودند به مدافعهٔ آن طایفه می خیزد و بمقتضاي آنکه

صف مغلوب راهونی بسته است

چهچان غالب می آیند ناگاه تیری دران میان بقضاء الله بقفای سر میرزا میرسد و از دهن بدرمی آید و چون کار بروی دیگر گون میشود لباس خود را تغیر میدهد و مردمش گذاشته از هرطرف پریشان میگردند و بهرجا که میروند نشانهٔ تیر اجل میشوند و بمکافات مي رسند و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفي بدر برند با نهایت ضعفي که داشت درمقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باومی آرند شیخ بظاهر مرهم ملایمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد

هر کجا گوشه نشینی است درو مکری هست

سعید خان غلام خود دولت خان نامي را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدرگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستد وحسین خان بعد از خبر گرفتاري میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم منافی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی مروتی است و میرزا در دل خواهد گفت که این قلغچی را به بدبینید که در وقت امان یافتن از محاصرهٔ ستواس تسلیمات بجهد کرد و حالا که مارا روز بد افتاده است استغنا مي ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

متفرق وتوزک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر خورد میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نمودہ بر فوج حسین قلی خان تاخت و اسپش در زمین ناهموار سکندری خوردہ بر زمین افتاد وگرفتار گشت و میرزا ابراهیم حسین تا از شکار برگردد قابو از دست رفته بود هر چند تردد مردانه کرد و حملها آورد فایدہ نداشت و کاری نتوانست ساخت و عنان تافته راه فرار پیش گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبنه با هشتاد و نود سوار نقارہ‌کوفته رسید و حسین قلی خان معرکه را باز نمود وکار هرکسی خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زندہ بدر رفته است شما را بایستی تعاقب او کرده تا دستگیر می ساختید که کار هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگرکوت بایلغار آمدہ ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کردہ و بحال خود نماندہ این فتح کلی بود حالا نوبت یاران دیگر است حسین خان باشید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و ایلغار پانصد کروہ راه صحرا شود رخصت گرفته پیشتر راند و بعضی مردم محنت کشیدہ خود را با نیل ونقارہ بلاهور فرستاده و با خود جمعی معدود گرفته سر در پی میرزای بیچارہ نهاد فاصله اندک از و تا میرزا ماندہ بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیاه وستلج[2] که یک جا شدہ اند فرود می آمد و طایفه جهبل[3] که متفق از رعایای زبون ملتانند جمعیت نمودہ بر سر او شبخون می آرند و تیر باران

(۲ ن) ستلہ ـ (۳ ن) جهبل

گذرانیدند و هیچ برروي او نیاوردند و همدران ایام معید خان از
ملتان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مردن از تن جداکرده
بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایهٔ اعتبار مقربان شد

هرآن خالی که آرد تند بادی • فریدونی بود یا کیقبادی
خوش آید این کشاورزی نمودن • فریدون کشتن وخاقان درودن

و در سال نه صد و هشتاد نگرکوت بدست حسین قلي خان
مفتوح شد و شرح این قصه بر وجه اجمال انکه چون شاهنشاهی
را از مصر من باز بطوایف مختلف از براهمه و باده فروشان و سایر
اصناف هندوان ربطی خاص و التفاتی تمام است بنابران دراوایل
جلوس برهمني باده فروشي گدائي بر همداس نامی از ولایت کالپی
که مداحی هنود همیشه پیشه او بود وفهمي و ادراکی بلند داشت
بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروز تربیت
می یافت تا بمنصب عالی رسیده وبشرف ندیمی مشرف گشته
لحمک لحمي و دمک دمي بوده اول بخطاب کب رای یعنی
ملک الشعرائی بعد ازان براجه بیربر یعنی بهادر نامور مخاطب
شد و بتقریب انحراف مزاج از راجه جی چند حاکم نگرکوت که در
خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجاگیر بیربر مقرر ساخته
وجي چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم
لاهور نوشتند تانگرکوت را گرفته بتصرف بیربر در آورد حسین
قلي خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفرخان
پسر قزاق خان و فتو مسند عالی وغیرآن اول دهمیری و گوالیار
وکوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزور گرفته ولایت را تسخیر

شنیده گفت که بیائید و بی تسلیم به بینید که معاف است او
باوجود این تسلیم کرده و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما
سر بغی و خروج نداشتیم اما چون کار بجان رسید سر خود گرفته
خود را بملک بیگانه انداختیم و انجا هم نگذاشتند و چون بحسب
تقدیر بما این شکست رسیدنی بود کاشکي از پیش تو که همجنس
بودی منهزم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
که بیگانه از دین و مذهب است حسین خان ازانجا بازگشته در کانت
و گوله رسید و انجا خبر آمد که میرزا بعد ازاندک فرصت در ملتان
بحبس در گذشت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد * زمانه بخندید کو نیز شد

و از کانت و گوله حسین خان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین
قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعهٔ اسیران
از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب بسیصد کس
بودند و پوست خر و خوک و سگ بر روی آن گرفتاران کشیده به
ملازمت می آرد تا چندیرا بعقوبات اختراعی گونا گون کشتند و
باقي را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب
داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از هزیمت در راه ملتان
بحسین خان انجا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
از برگنه بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
بود حسین قلیخان تمام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
ساخت او بعرض رسانید که چون اسیران را کشتن نفرموده اند آن
جماعه را صدقه سر شاهنشاهی گردانیده خلاص بخشیدم ازد در

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند
درین هنگام خبر تشرات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور
است و حسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر
چندین دواعي و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر
شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و تماش بسیار و
نفایس از هر جنس پیشکش نمودند و در شوال این سال خطبه
و سکه دران دیار خوانده و درست گردانیده طاق مسجدی بلند بردر
راجه جیچند بر آوردند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان
شد و چون بقصبه چماری رسیده بخدمت قدوة السالکین نتیجة
الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله
روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان
عنایت فرمودند تاثیر آن دعا بود که در قصبه طلبنه بایلغار رفته
ظفر یافت چنانچه رقمزدهٔ کلک وقایع نویس گشت

سخت آزرده دلا تیر اثر خواهد کرد • درحق هرکه باخلاص دعائی بکنم

ودرین سال سلیمان کرراني حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی
خطاب داده و شهر کنک و بنارس کان کفر را او فتح کرده و جگناتهه را
دار الاسلام ساخته از کهرو تا اوڑیسه متصرف شده بود برحمت
حق پیوست و بایزید بسرش قایم مقام او شد و در سر پنج شش
ماه افغانان اورا کشتند برادرخوردش داؤد بن سلیمان در آن ملک
متصرف گشت •

ودرین سال یا سال گذشته بقیهٔ اولیاء و نقاوهٔ اصفیاء و مطلع
بر ضمایر قلوب و مشرف بر سرایر عیوب سالک مجذوب مستقیم

نموده و محافظان گماشته براهی معبد که فقیر در سنه نهصد و
نود و هشت بتقریب سیر نگرکوت در انجا رسیده و دیده ام که پای
مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از وهم دران نشیب و فراز
می لغزد با فیل و اسپ و شتر و حشم و خدم و توپهای بزرگ و
دیگهای کلان گذشته قلعه کانگره را محاصره نموده و بدهی چند پسر
جی چند پدر خود را در بند مرده انگاشته قلعه بند شد و معبد
نگرکوت در بیرونی شهر که لك لک مردم از ولایت دور بلکه کرور
کرور در موسم معین جمع شده انجا خروار خروار طلا و دینار واقمشه
و امتعه و نفایس دیگر انبار انبار بیشمار نذر می آرند در اول وهله
مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را
که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردوز کردند و تا حال هم
آن تیرها معلق مانده و مقدار دویست ماده گاو سیاه که هندوان آنرا
تعظیم بحد می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار
الامان خیال کرده در انجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته ودر
وقتیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران پی در پی میریخت از روی
شوق و نهایت تعصب موزها از خون پر کرده بر در و دیوار می
افشاندند و برهمنان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از
قیاس افزون باشند و ازین ممر خویش و بیگانه بربیربر که خود را
پیر هندوان که لعنت بر ایشان باد میگرفت هزاران هزار نفرین
میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و ساباط و سرکوب بلند طرح
انداخته توپی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب
بهشتاد کس زیر آن جان بمالك سپردند و بدهی چند بصد حیله

پسران شیرخان فولادي و پسر جهجار خان حبشی نیز باعث افزونی جمعیت و گراني پله او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر رفته باحمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروچ طلبیده بجهة بی اعتمادي بربعضی از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتي و افغانان و حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل محمد خان ولد رشید خان کلان درین معرکه بیاد فنا رفت و خان اعظم وقایع یومیه را نوشته عرایض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بمهم سازي امرائی که مرتبه اول هم رکاب نبودند و اداي زر نقد از خزانه بسپاهیان هلچانگر شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند وحسین قلی خان را خطاب خانجهاني داده با امرای پنجاب بآنصوبه و سعید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت خان را با پیش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ بیست و چهارم ربیع الثانی بر بختیان تیز رفتار باد کردار سوار شده براه بساور و توده روان شدند و صد کروه راه در دو روز طی نمودند وبیست وششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فایض انوار علي ساکنها السلام من الله الجبار رسیده و شرف زیارت آن مرقد منور دریافته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبهٔ پالیانه عرض لشکر دیده و افواج قرار داده و میرزا خان پسر خانخانان بیرم خان را که حالا خان خانان و نامزد بتسخیر دکن شده است در قول

احوال شیخ نظام الدین انبیتهی و ال قدس الله روحه ازین سرای ملال بدار الخلد وصال انتقال فرموده و شمهٔ از احوال آنصاحب کمال رحال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت ٭

و در سنه احدی و ثمانین وتسعمایة (۹۸۱) بتقریب اطفاء نایرهٔ فتنهٔ گجرات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز بایلغار از فتح پور باحمد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در قلعه محصور داشتند محاربهٔ عظیم نموده مظفر و منصور بسرعت باز گشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وقایع آنکه چون شاهنشاهی مرتبهٔ اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده آمدند متمردان آنجا هرجا سری بر آورده هریک بسر خود شدند و اختیار الملک گجراتي جماعهٔ حبشیان را همراه گرفته احمد نگر وآن نواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا از دکهن آمده اول داعیهٔ تسخیر سورت نموده و چون قلیچ خان در مقام قلعه بندي در آمده به ممانعت و مدافعت برخاسته به کنبایت(۲) رسید و متصرف شد و اعظم خان خود برسر اختیار الملک رفت و مابین احمد نگر وایدر میان افواج نریقین جنگها واقع شد و بمقتضای الحرب سجال فتح دایر بود و نورالخان ولد قطب الدین محمد خان را با جینحامد برسر محمد حسین میرزا بجانب کبنایت تعین نمود و محمد حسین میرزا در محاربات صعب بکرات و مرات داد تردد ومردانگي داده آخر الامر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

---

(۲) ن) کنبایت

بایقغار چهار صد گروه راه میتوانند رسید انگاه محمد حسین میرزا
با توجهاي آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار سوار
در برابر خان اعظم فرستاد تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و افواج
شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با
هزار و پانصد مغول فدائي که همه خطاب خاني یافته و امید وار
منصب و جاگیر و صاحب داعیهٔ عظیم بودند بر هراول که محمد
قلي خان و ترخان دیوانه باشند زد و بر داشت و حبشیان و افغانان
معاً بر وزیرخان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین
در مقام جولانگري در آمده صد جان بجوی بود

فرو شد بماهی و بر شد بماه • بن نیزهٔ و قبهٔ بارگاه
هوا نیلگون شد زمین آبنوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
بانگشت لشکر بهامون نمود • سپاهی که آنرا کرا نه نبود
کمان کیانی در آمد بزه • یکی گفت بستان یکی گفت ده

و کارزاري رفت که تا ادوار قرون و اعصار یاد گار ماند و شاهنشاهی
هراول را بي پاي دیده و موزون یا معین که دران زمان و روزبان
بود انداخته گران رکاب گشتند و صف اعدا را پریشان ساخته زیر
و زبر گردانیدند و خیلی سرها بخاک رفت و سیف خان کوکه درین
حالت تاخت بر صف غنیم آورده غوطه دران گرداب زد و سري
بدر نیاورد و محمد حسین میرزا طاقت بشري را در وادي تردد
و دلیری کار فرموده هیچ تقصیري نداشت اما آخر تنگ کار خودگرد
و اسپش زخمي شد تا روي از ستیز بگریز آورد و بوته زقومي در
سر راه وي پیش آمد و خواست که اسپ را ازان بجهاند ناگاه

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار بمیر محمد خان کلان و جرانغار بروزبر خان و هراولی بر محمد قلی خان وتربخان دیوانه قرار یافت وخود با صد سوار کار آزمائی که هر یکی از ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار می کشید *

و روز سه شنبه سوم جمادی الاول بقصبهٔ کری بیست کروهی احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلهٔ نوجی از قلعه بر آمده و سر راه گرفته بجنگ پیوستند و در طرفة العین علف تیغ شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نبود ازآنجا پنج کروه پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز درانجا رسیده بجهة آسایش فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا بسه کروهی احمد آباد عنان باز نکشیدند و سلاح از جیبهٔ خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان اعظم فرستادند این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز کرنای شنیدند مضطرب بجانب اسپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دو سه سوار بجهة تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک سبحانقلی که او نیز با دو سه کس ازین طرف بر آب رسیده بود می پرسد که بهادر این چه نوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که بادشاه را در فتح پور گذاشته اند و اگر فوج بادشاهی باشد فیلانی که دائم همراه رکاب می باشند کجا اند جواب داده که فیلان در عرض نه روز کجا

عنان گسسته بیگ جلو میدوید که اسپ او نیز در زخم زاری چون خر در وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بتاراج ترک اجل غارتگر رفت و مهراب بیگ ترکمان که سر در پي او نهاده بود دست و گریبان باو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که ای جوان تو ترکمان مینمائی و ترکمانان غلام مرتضي علي و دوستداران اومي باشند و من سید بخاري ام مرا بگذار مهراب بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکي و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سر اورا از تن جدا کرده و چون اسپ او را دیگري برده بود سر را در دامن گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار سر در آن جنگ گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان سرها مناره بسازند تا موجب عبرت گردد و دران وقت که غوغاي دار و گیر اختیار الملک افتاده بود موکلان راي جنگهه محمد حسین میرزا را از فیل فرود آورده بضرب نیزهٔ دستی کار اورا تمام ساخته بعالم عدم فرستادند و مراد و اختیار الملک را باگره فرستادند

چه کلي سر گذشت طراري • سر گذشت از اجل شنو باري
تا بگوید بغافل کر و کور • بکه دادم ز که ستیدم زور
خسروان را چگونه بستم دست • قصرها را چه گونه کردم پست
تا بگوید که گردنان را من • چون شکستم سر و تن و گردن
تا چو بشنیدی از غرور مهی • دل برین عمر بیوفا ننهی

و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرسش و نوازش او و دیگر امرا

متقاضي اجل عنان گیر او شده از زین بزمین کشیده انداخت و وگدای علی نام ترکی که سر در پی او نهاده بود فی الحال بر جست و اورا گرفته در ملازمت آورد و از روي رفق و مدارا عتابی چند فرموده برای سنگهه سپردند وزیر خان که در مقابلهٔ حبشیان و گجراتیان پاي جلادت فشرده در مقام رد و بدل بود آثار شجاعت خیلی بظهور آورد و سخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا و شاه میرزا شنیدند پشت بمعرکه داده و زندگی را بر ملک گیري ترجیح نهاده جان را بتك پا بیرون بردند و همچنین خان کلان پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند • گرچه خیاط نیند اي ملک کشورگیر بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند • تا ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر

بعد از فیروزي بالای پشته که بر کنار معرکه بود فرود آمده در مقام تحقیق کار هر فردي از افراد مخالفان بودند که بیکبار اختیار الملک گجراتي با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگناي شهر روي بصحرا نهاده پیدا شد و اضطرابي عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلهٔ بلند برخاست و شاهنشاهی جمعي را به تیر اندازي حکم فرمودند و غلغلهٔ صورن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش پیش می آمدند برخاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله آنکسان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هالي خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود باو بخشیدند و اختیار الملک

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکي در القاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاري که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک الک روپیه نقد میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را که نسخه متفنج گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باتفاق لشکرخان بخشی که اکثر عوام هند اورا شرخان (۲) میگفتند بجهت اهتمام فتح بنگاله در خدمت منعم خان خان‌خانان فرستادند و شهباز خان کنبوي لهوری را خطاب شهبازخانی داده میر بخشي ساختند و این سجع مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قراني * رسیدم ز خدمت بشهبازخاني

و درین ایام میر محسن رضوی که برسالت دکن رفته بود تحفهٔ لیق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دایر که چار کروهي فتح پور است خدمت ارشاد پناهي ولایت دستگاهي خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سرّه بجهة استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجهٔ قبول نیفتاد و اگرچه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام فروگذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشي باقي بود کوفته خاطر وداع نمودند و از هفت کروهي اجمیر پیاده بتاریخ دوازدهم

(۲ ن) شبرخان

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع ولدش نورنگ خان بجانب بهروچ و چانپانیر بجهة استیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت پتن و وزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم وراجه بهگونت داس و لشکر خان بخشي را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بي سر کرده بگذرند و شهر ایدر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان محمود گجراتي معسکر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی قزوینی بخشي آصف خاني یافت و دیواني گجرات و بخشی گری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثاني باجمیر رسیدند و از منزل سانگانیر راجه تودرمل را که در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود براي تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر بپای تخت وصول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیك و نیم ماه کشید •

و در بیست و پنجم این ماه سنت ختنهٔ شاهزادگان عالی مقدار بجای آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم تحفهٔ تعلیم از دست حق پرست مولانا میر کلان محدث هروی که ملکی بود در صورت بشری و تلمذ در خدمت قدوة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته مبق بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم - اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ درست ساختند •

که این فاضل بداونی سرکوب حاجی ابراهیم سرهندی است می
خواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شد و شیخ عبدالنبی
صدر عالی قدر را خود از جهت عدم توسل باو مزاج بر فقیر ناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل راست آمد
که مار گزیده ابنون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالفت مبدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری
که ستارهٔ دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
بگونا گون الطاف امتیاز یافت و دربن سال عمارت عالی و قصرهای
رفیع و وسیع درراه اجمیر باتمام رسید و باعث بران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفتن باجمیر لازم ساخته بودند بنابران از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرمودند و در هرکروهی
یک مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهو که در مدت
عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و ٭ مینل شاخ ٭ تاریخ یافتند کلنکی ابجای آنها باغی یا سرائی حکم
میفرمودند و دربن سال برهنمونی شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعیین کروریان در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن ولایت بیک قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی ٭
و در سلخ صفر سنه الفی و ثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بآهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتی نهنگ سر نشستند و باعث بدین سفر
آن بود که چون سلیمان افغان کررانی که از عهد اسلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او شد و بجهت بد سلوکی درااندک

ذی قعده بزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند •

و در هفتم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیّر اعظم و نور بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعیش و خرمی میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالي ترتیب داده مقدار یک لک روپیه بهر صنفي از حضار مجلس بخشیدند و در بیست وسوم ماه ذی قعده از شهر اجمیر که بلدهٔ طیبه ورب غفور در شان آن واقع است نهضت نموده و در پاي تخت رسیده در پي استعداد سفر بنگاله شدند و امر بساختن کشتیها فرمودند ازان جمله یک کشتی شیر سر و دیگر نهنگ سر بود که مگر جهازهاي دریا بآن وسعت و بلندي باشد •

و در اواخر ذی حجهٔ این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر پاي تدبیر است از صحبت حسین خان گسسته و از بداؤن باگره آمده بوسیلهٔ جمال خان تورچي و مرحوم جالینوس حکیم عین الملک شاهنشاهي را ملازمت نمود و چون در ان ایام متاع دانش رواج بسیار داشت بمجرد رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل اهل نشست گشت تا بعلمائي که کوس تبحر میزدند و فردیرا در نظر نمي آوردند در بحث انداختند و خود ممیز بودند و بعنایت الهي و بقوت طبع وزکاي فهم و دلیري که لازمهٔ عهد شباب بود بر اکثري غالب مي آمد وچون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

این است که بر صلحی که بمبلغ دولک روپیه پیش ازین بسعی من واقع شده اعتماد نکنی که مغولان باین قدری از سر تو وا نمی شوند بلکه پیش دستی نموده بی محابا بجنگ مغول اقدام نمائی که هرگز مشت پیشین را بدل نیست داؤد سخنان اورا غرض آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که سرابی بیش نبود مغرور شده لودی نیک خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکناه نکبت از بیخ برانداخت و خانخانان را از شنیدن این خبر نان در روغن افتاد و متوجه پتنه و حاجی پور شد و داؤد آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او نادم گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزیر ران تو بود • چون توکم تاختی کسی چه کند
مهرهٔ عیش بر مراد تو گشت • لیک بد بلعتی کسی چه کند

و شکست و ریخت قلعهٔ پتنه را مرمت نموده بی آنکه شمشیر از میان بر آید یا تیر در خانهٔ کمان در آید متحصن گشت و بتقریب بد مستی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسرداری اردو نامزد گردانیده براه خشکی فرستاده و شهاب الدین احمد خان را بحراست اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعی در ان هنگام گفته شد که

شاهنشه داد گستر دین پرور • جمشید جهانستان محمد اکبر
بنشست بروی بحر چون اسکندر • هم بحر بفرمان وی آمد هم بر

و شاهزادهٔ بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی بر غراب روی

فرصت بسعی هَمُّو بزنقهٔ بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر
خورد سلیمان داوُد که ولی عهد او بود بر خود اسم بادشاهی نهاده
روش اطاعت وارسال عرائض که سلیمان داشت گذاشت وخبرفوت
سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهی رسید و فرمان بخان‌خانان منعم
خان که دران زمان درجونپور بود درباب تنبیهٔ داود و تسخیر ملک
بهار نوشتند خان‌خانان لشکری گران برد و مبلغ دو لک روپیه نقد
با سایر اجناس و اشیای نفیس بپیشکش گرفته و راه آشتی پیموده
بازگشت و داود که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیرالامرای
خود را که حل و عقد اودیسه تعلق باو داشت وبعد ازان طریقهٔ
مخالفت مسلوک نموده در قلعه رهتاس دم از استقلال واستبداد
میزد باغوای قتلوخان حاکم ولایت جگنّاتهه بحسن تدبیر بجهت
طمع در فیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داوُد
جریده با معدودی چند بشکار برآمد ولودی ده هزار سوار ازنوکران
سلیمان همراه گرفته دغدغهٔ قصد دفع داوُد نمود داوُد بشهر آمده و
سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بلطایف
الحیل او را به دست آورد هرچه داشت و نداشت متصرف شد و
لودی در آن حالت که مردن خودرا عین الیقین میدانست نصیحت
از داوُد دریغ نداشته گفت که اگرچه میدانم که بعد از کشتن من
پشیمانی بسیار خواهی کشید و فائدهٔ نخواهد داد اما باوجود این
تدبیری میگویم که اگر درآن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

اعتماد خان خواجهٔ سرای از نزد خان‌خانان بملازمت رسیده سوانح لشکر خان‌خانان را مشروح و مفصل باز گفته اهتمام بر استعجال نموده و بتاریخ هفتم این ماه سید میرکي اصفهاني جفردان که بعد از شکست خانزمان در جونپور توطن داشت کتاب اعظم جفر را باهتمام نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این بیت بفال برآمد که

بزودي اکبر از بخت همایون • برد ملک از کف داوُد بیرون

اتفاقا همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون جونپور معسکر شد سید مذکور بملازمت شتافت باز فال جفر دید و این بیت برآمده

مژدهٔ فتح بدانگاه رسد • سر داوُد بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب در همان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصهٔ اهل بیت است و شرطي چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است که شیعیان غلیظ دارند واین فال مانند فالهای دیگر جعلي واختراعي بوده که هرکس که اندک قوهٔ متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بي منت تعلیم سید آنرا بدست آوردم عارف جامي میفرمایند

جفر دان زمانه مست و جلب • پیش بنهاده زین مقوله کتب

نه ز احوال عاقبت ترسان • نه ز اسباب عاقبت پرسان

چند حرفي نوشته پهلوی هم • وز عدد زیر شان نهاده رقم

بسته با خود تخیلی باطل • یک سر از حلیهٔ خرد عاطل

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارواها که طایفهٔ ملح دریا ورزند واز آواز و فکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیك بود که مرغ در هوا و ماهي در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از آن نتوان کرد روزانه از کشتی بر آمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار ٭

و بتاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیاگ عرف اله آباس که آب گنگ و جون درانجا جمع میشود منزل شد و کافران بطمع ثواب و حصول مدعیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع عقوبات میکشند و بعضي سر بي مغز خود را بزیر آره مي نهند و بعضي زبان دو گوئي را مي برند و بعضي از بالای درختي بلند خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه کنه کرد برای ثواب ٭ رفت بدوزخ هم ازان راه آب

و اساس عمارت عالي انداخته نام آن شهر را اله آباد ماندند و از بنارس شیر بیگ تواچي را درکشتي سریع السیر نشانده نزد خانخانان فرستادند و در دوم ماه ربیع الثاني از موضع لحقي پور از مضافات جون پور که ملتقي آب گنگ و گودی است کشتیهای شاهزاده با مخدرات اهل حرم و صدور و قضاة بالا رویه آب گودی کشیده به جونپور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب التماس خان خانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عنان نهضت دریا آشام باز گذاشتند و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف شدن محب علي خان آن ملك را رسید و در ششم ماه مذکور اردو از راه خشکي در ظاهر بلدهٔ غازی پور ملحق گشت و درین منزل

نزد خان خانان فرستادند و بزودي باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمدخان که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بنابر خبث دروني و بد ذاتي في الجمله کوفت خاطري که در بدارن از مهر قرب جایگیر او داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کوفت و گوله بنواحي لکهنو و اوده رسیده بنگاره ها را مي تازد و میگردد ازین بد مددي از حسین خان بسیار رنجیده اثر آن بي عنایتي زود ظاهر شد تا وقت مراجعت اورا کورنش ندادند و جاگیرش کشیدند و او عاقبت سر خود گرفته در کوه شمالي در آمد و بکفار غزا کرده زخمي شده بهمان زخم مکرر در آگره آمده جان بجانان داد چنانچه بعد ازین شمهٔ از آن مذکور شود انشاء الله العزیز•

و در شانزدهم این ماه قریب پنج پهاري که بدو سه کروهي پتنه پنج گنبدیست متقارب بلند که کفار سابق هند از خشت پخته بر آورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق هاي مروارید به نثار ریخته و نفائس و اقمشهٔ فراوان که فزونتر از حد احصا باشد پیشکش گذرانید و از آنجا سه هزار سوار جرار در عین طغیان آب در غراب هاي پر از اسباب و آلات قلعه گیري با آرایشي و نمایشي که دیده از دیدن آن بهرومند شود بجهت تسخیر قلعهٔ حاجي پور که مدد بمردم پتنه از آنجا میرسد بهمراهي خان عالم روانه ساختند و راجهٔ گجپتي که جمعیت و زور آور بیشانهٔ بود که خان زمان را تا مدت دو سال بجنگل بري وجنگ مشغول ومعطل داشت

مرد را دقت اهل دل رادق • چیست این جفر جعفر صادق
جعفر صادق از تو بیزار است • صادقان را ز کاذبان عار است
طرفه تر آنکه اهل جاه و جلال • که ندارند در زمانه مثال
بخرد گرچه در جهان سمرند • این زخارف از آن خران نخرند
این جواهر که فاضلان سفتند • و آن معارف که عارفان گفتند
همه در گوش هوش شان باد است • طبع شان ز اجتناب شان شاد است
کهنه خوانند جمله را و قدید • کی بود در قدید فرق جدید
می ندانم که این جدید کجاست • فرق نو بارهٔ جدید کراست
مدعی کز جدید می لاند • تار و پود جدید می باند
کهنه بگذاشت تا رسید بنو • کهنه را ریخت نو نکرده درو
و در بیستم ماه ربیع الثانی جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان
رسید که عیسی خان نیازی از امرای کبار افغانان که بشجاعت
مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعهٔ بقه بر آمده
بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکرخان بقتل رسید و درین
ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را
که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتی بملازمت بود هر روز
اخبار از آن لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید
و تقربی تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب
دادند تا عاقبت چه خروج و بغی که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه
ثمره که نیافت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و
در دهم اینماه موضع روستی از اعمال بهوجپور کهنه محل نزول
گشت و درین منزل قاسم علی خان بقال را بجهت پرسیدن مصلحت

چند انکه گرد عالم صورت بر آمدم • غمخوار آدم آمد و بیچاره آدمی
هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است • کس را نداده‌اند برات مسلمی
و بعد از فتح حاجی‌پور داؤد را با انکه بیست هزار سوار و فیلان
جنگی مست افزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تب لرزه دهشت
گرفت و درشب بیست و یکم این ماه بکشتی در آمده فرار بر قرار
اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سرهر هندی
بنگالی که باعث بر قتل لودی اوبود و خطاب راجه بکرماجیت داشت
خزانه را درکشتی انداخته سر در پی او نهاد و گوجرخان کررانی که رکن
الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی
عظیم از هول بدریا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را برزمین انداختند و حشو خندق
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و
گریختگان چون بآب پن پن رسیدند گوجرخان فیلان را از پلی که برروی
آن بسته بودند گذرانیده روی براه اورد و از هجوم عام پل شکست
و خیلی از مرداران نامی افغانان اسباب و اسلحه انداخته خود را
عریان بآب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردند آخر شب خبر
فرار داؤد بشنید بشهر پتنه در آمدند و پنجاه و شش فیل در شهر
بغنیمت گرفتند و این مصراع تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داؤد رفت

و خانخانان را بحراست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیلان
داؤد همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش کروهی از پتنه بکنار دریای گنگ واقع

وهنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با حشری چون مور و ملخ زجرده و مامك بسیار بکومک خان عالم نامزد گشت وجنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی وتری احاطه کردند و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی بر آمده تماشای جنگ میکردند چون از سر دوری و دود بسیار نمایان نمی شد جمعی از جوانان کار آزمایی را در غراب انداخته وقت عصر بصوب حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هژده کشتی پر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعد از محاربه این جماعه قلیل بران فئهٔ کثیره غالب آمده خود را بخان عالم رسانیدند و ازان طرف فتح خان بارهه باافغانان بسیار بهجنگ عظیم بپیوسته بقتل رسید و قلعه بقهر و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با سرهای دیگر در غرابی بدرگاه فرستادند و همان را بجبس در نظر داوُد بردند تا باعث رعب و عبرت اوگردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد چتر شه دین بهر کشاد پتنه • اند مدت چو سایه بر سواد پتنه فی الحال رقم زد از پی تاریخش • منشیّ خرد فتح بلاد پتنه و روز دیگر بر پنج بهاری بر آمده و نظر اجمالی بر قلعه پتّنه انداخته اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبوحی کرده مرگ خود را نصب العین گردانیدند و توپهای بزرگ می انداختند که از مسافت سه کروه در اردو می افتاد و توپی از بالای سر فقیر که در خدمهٔ سید عبد الله خان چوگان بیگی حاکم بیانه راجونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز مهلت یافتم اگرچه معلوم نیست که این امهال تاکی خواهد بود

در موضع خانپور معسکر شد و درین موضع قاضي نظام بدخشي که
اعلم علمای بدخشان و ماوراء النهر بود و از عالم صفوت و طریقه
تصوف حظي وافر داشت و شمّهٔ از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه
کابلي که از خانه زادگان میرزا محمد حکیم است و از طالب العلمي
في الجمله و قوتي و از خط و شعوب موسیقي بهره دارد و هیأت
مجموعي او خالي از چیزي نیست بملازمت رسید و «دانای بدخشي»
تاریخ یافته شد و قاضي نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار
روپیه نقد باو انعام فرمودند بحسب فطرت عالي و استعداد ذاتي
بتدریج بخطاب قاضي خاني بعد ازان غازي خاني مخاطب گشته
بمنصب سه هزاری رسیده و فیروزه باعتبار زیادتي جوهر نسبت رجع
القهقری پیدا کرده ازانچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد
و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود
از پتنه فرار نموده بگرهي رفت آن قلعه را استحکام داده و بمعتبران
معتمد علیه سپرده بجانب ٹانده شتافته بمجرد رسیدن افواج قاهره
رعب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته
رفتند •

و بتاریخ ماه جمادي الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع
اوراق را شرف التفات ارزاني داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که
کتاب سنگهاسن بتیسی را که سي و دو حکایت است از احوال راجه
بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطي نامه ترجمه نموده نظم و نثری
ترتیب دهي و باید که هم امروز شروع نموده ورقي ازان بگذراني و
برهمني دانا را برای تعبیر تعین فرمودند و همدران روز ورقي آ

است یا یلغار شتافته قریب بچهار صد ذیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشی و مجنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروه پیشتر گذشته باز گشتند و بعرض رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچهٔ پل پهوند نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند ●

و در بیست و یکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز درانجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امرایی همرکاب بکومک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده از انجا بغیاث پور که در کناره گنگ است مراجعت نموده آمدند ●

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را بسرداری اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قلعه رهتاس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنرا بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید ●

و در سوم این ماه در پتنه آمده انتظام مهمات داده عمارات داؤد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که دران ملک بعضی خانهای چپربندی را میگویند که بسی و چهل هزار روپیه می بر آید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رسیده یکماه انجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادی الثانی از جونپور عازم دار الملک دهلی گشته

کین همه طمطراق کن فیکون • شمهٔ نیست پیش اهل جنون

چون این معنی بعرض رسید بر سر التفات آمده شال خاصه باو بخشیده
و تیری از ترکش خاصه بپروانگی داده حکم فرمودند که پرگنه کانت
وگوله و پتیالی و غیر آن که بیک کرور و بیست لک جاگیر داشت تا یک
فصل بدستور سابق برو مقرر باشد و کروری دخل نکند و بعد از ان که
سواران را بداغ و محله رساند جاگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از
غایت جود و نهایت زربخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت
نمودن ده سوار نداشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجاگیر رسیده
در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد • وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم

و در اوایل شعبان المعظم از دهلی متوجه اجمیر شدند و در
منزل نارنول حسن قلی خان خان جهان بتهنیت آمد و خان اعظم
بایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت
کروهی اجمیر رسیده بدستور سابق پیاده بزیارت شتافته یکجفت
نقاره داود که نذر نقاره خانهٔ حضرت معینیه قدس الله سره العزیز
کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود دران روضهٔ مقدسه
شبها صحبت با اهل الله و علما و صلحا داشته مجلس سماع و صفا
منعقد می شد و اهل نغمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بی
همتا بود ناخن برگ دل زده جان را بآواز حزین می خراشیدند
و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب[۲] خان والد محمد

(۲ ن) حبیب خان

هر حکایت بنظر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتبخانه شد و بفوا در منزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهید قدس الله روحه بجهت وداع بجانب سمرقند آمده گفتند که میخواهم که مشتی استخوان را بآنجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس مخلص میرزا اشرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضر است از خدا همین خواسته ام که نعمت ایمان مسلوب سازد و بمجرد رسیدن در سمرقند چنانچه گفته بودند بآبا کرام قدس الله ارواحهم پیوست ٭

و در بیستم جمادی الثانی در منزل قصبه اسکندر پور خبر آوردند که داود و ثانده را هم که این طرف آب گنگ محاذی گور واقع شده بی جدال و قتال گذاشته سر بصحرای اقصای آوارگی نهاده و به اودیسه رفت و خان خانان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم مخیم اقبال گشته چند روز بزیارات مزارات متبرکه پرداختند و درین ایام حسین خان که نزدیک پتیالی و بهونگاون بقصد ملازمت آمده بود راه گورنش نیافت و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را ازان طنابی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندری بر آورده هرچه از فیل و شتر و اسپ و سایر اسباب سپاه گری داشت همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضهٔ پادشاه غفران پناه و اهل مدارس و خوانق بخشید و الف چه داری هیچ در حق او راست آمد

در دور تو آثار قیامت پیداست
دجّال توئي خواجه امینا خر تست

و اگرچه در بخل ضرب المثل است بمثابهٔ که طعام شب ماندو میخورد اما در وادیٔ کار سازیٔ ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل وي در روزگار نبود و چون مي‌خواست که یکي را از ملازمان درگاه مهم سازي نماید مقرر به رشوت زري میگرفت و همان زمان از بادشاه توغ و نقاره و منصب خاني و سلطاني با و رسیدمانید و هرجایگیری که میخواست تلخواه می ساخت و هر کس از اهل علم و فضل از ولایت ماوراالنهر و خراسان و عراق و هندوستان می آمد زرهای گران مدد از سرکار پادشاهي و اهل میگردانید و بعضي او امرا هم خرجي وامر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود ازان جمله بحافظ تاشکندي که یکي از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم اسفراینی که چون اوئي در وادیٔ عربیت سر آمد نبود و بر سورهٔ محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشود قریب می چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا بسامان تمام نزد منعم خان خانخانان رفت و ازانجا زر دار بعزم مکه معظمه درسنه نه صد و هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست •

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم سرهندي که مکابر است و مغالط و در مباحث متشاغب و مجادل بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم عقلیه معلم همه بود پرسیده که موسی کدام صیغه است و ماخذ

طاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کارديده بر سر چندرسین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و سیوانه آزار بمردم دیندار میرسانید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج خود را در جنگلهاي پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهاي متواتر در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلي خان محرم و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که نبیرهای مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص بود و انبساط و ظرافت بردرجه اتم داشت و دیگریرا تصرف در مزاج بادشاه بزور ندیمی مثل او میسر نبود جنگي عظیم نموده بدرجهٔ شهادت رسید و دنیا خورد و عقبي برد برو صادق آمد بعدازان شهباز خان کنبو رفته دراندک فرصت آن قلعهٔ را بتصرف در آورد *

و درین سال میر گیسوی بکاول را برای تحقیق اموال سلطان محمود بکري و حراست قلعهٔ بکر فرستادند *

و درین سال در گجرات هم وبای عام افتاد و هم گراني غله بمثابهٔ که یک من جواري بصد و بیست تنکه سیاه رسید و خلایق بیحد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجهٔ جهان در لکهنو وقت مراجعت اردو از بنده داعی حق را اجابت نمود و صبوحی شاعر در تین کلانی و بزرگی او این رباعي گفته بود که

بر اهل هنر سد سکندر در تست

یاجوج که گویند صف لشکر تست

در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنک شراب در مجلس عمر
یک لحظه زما بیشترک مست شدند

و در این سال اختراعی در وادی آبادانی ملک وتربیهٔ رعایا بخاطر رسانیده رقبه پرگنات خشک و تر ولایت را از شهر و کوهستان و دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یک سر جریب را که

در نظر عبرت مرد لعیب ٭ مار دو سر به که طناب جریب

کشیده آن مقدار زمینی را که بعد از مزروع شدن یک کرور تنکه محصول آن شود جدا ساخته بیکی از معتمدان خواه آشنا و خواه ناشناس بکرکن و فوطه دار سپرده آنرا کروری نام نهاده تا در عرصهٔ سه سال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامره رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن سال گرفتند و ابتدای پیمایش از چهار حد فتح پور نموده یک کرور اول را آدم پور و دیگری را شیث پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسامی پیغمبران علیهم السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کروریان ویران شده ورعایا زن و فرزند را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای افتاد و کروریان در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بیشتری از مردم خوب در ته ضرب شدید و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلادی و سیافی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن دهاتیان هنود بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتی ساخته

اشتقاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کما ینبغي نتوانست
بر آمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجي ابراهیم بر همه یقین شد
و این از جمله بي انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند بکوی گمرهي خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * في القبر یضرهم و لا ینفعهم

و چون از قاضي زاده شرکه اورا قاضي مدبرا ساخته بودند پرسیده اند
که شما چرا در بحث نمي آئید گفته که اگر حاجي ابراهیم از
ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن از بسیار
خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن
جماعه مباحثین و مناظرین چه محقق و چه مقلد که از صد نفر
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب کُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ماندند

جرت الریاح علي مکان دیارهم * فکانهم کانوا علی میعاد
ز خیل دردکشان غیر ما نماند کسي * بیار باده که ما هم غنیمتیم بسي

حالا که بمقتضای النعمة اذا فقدت عرفت آن هم صحبتان را یاد
میکند خونابهٔ حسرت از دیدهٔ نمدیده نرومی بارد ومي زارد ومی
نالد ومي گوید که درین حسرت اباد کاشکي روزی چند دیگرهم اقامت
مي نمودند که بهر حال مغتنم بودند و خطاب منحصر با ایشان بود

بلي در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان در بوستان

این بندهٔ مضرور داین نقطهٔ مصدور را غیر از داغ حرمان و نالهٔ پنهان
چه در مان غفر الله الماضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

وخزانه وجمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهرحال
خاک درکاسهٔ سپاهی بیچاره افتاد چنانکه دیگر کمر نتوانست بست
و هرجا اهل حرفه از جولاهه و ندّاف و نجّار و بقّال هندو
و مسلمان بود اسپ و یراق بکرایه آورده بداغ میرسانید و منصب
می یافت و کروری یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از
چند روز ازان اسپ موهوم و یراق معدوم نشانی نبوده پیاده
بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر
پادشاهی در دیوان خانهٔ خاص بحضور خویش با ملبوس دست
و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش
برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بکرایه و لباس و یراق
عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآنمردم چیزی
میدهیم که اوقات گذرانیده باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته
احدی دواسپه و یک اسپه و نیم اسپه می ساختند که دو سوار یک
اسپ مشترک نگاه دارند علوفه برآوردی که نصف روپیه برآوردی
میشد شریک شد

اینک در روزگار من بین و مپرس

و این بازار رواج تمام تر و دکان کشادی کسادی عظیم یافت و باوجود
این از قوت طالع و بلندی اقبال هر جا غنیمی بود نابود گشت و احتیاج
چندان بسپاهی نماند و امرا نیز از تازهائی بیحصل قلقچیان خلاص
یافتند و درین سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم
تعاقب داؤد بصوب اودیسه و مجنون خان قاقشال را بجانب

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می بر آید میکنند و مرفوع
القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یگان یگان را دران بتخانه جمع
ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را فدای آن بت معبود می
سازند وچون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جاگیر
داشتند و ازکثرت فسق و فجور و زیادت خرج بیوتات وجمع اموال فرصت
نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها
با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و
سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نی شهباز خان که میر بخشی رسم
رروش داغ و محلی را که ضابطهٔ سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان
مدت شیر شاهی بود بتازگی باز دهانیده در میان آورده و مقرر چنان
شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابینان خویش در
کیشک و جار و ملچار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار
موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و فیل
و اسپ و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون
این مقدار سوار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش
رعایت یافته منصب هزاری و دوهزاری تا پنج هزاری تابز که بالاتر
ازان پایه بدست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز
سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص
خیلان و بارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده بمنصب خود
درست میفرمودند و جاگیر در خور منصب گرفته بارگیران را
رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنگه بحسب ضرورت سپاهی
عارضی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سر دهند

داؤد که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخدمت شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفته بود در حوالی رهن کهاری آمده خواست که بداؤد ملحق شود راجه تودرمل و میرزا ابو القاسم گومالة که به تمکین[۲] ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابلهٔ او رفت و جدید تاب نیاورده پناه به جنگل برد و از آنجا بمدن پور رفته چند روزی توقف نمود در آنجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتوانی افتاده بعالم جاودانی رفت و فتوری در مردم پادشاهی راه یافت تا باز گشته از مبدنی پور بمدارن آمدند و آنجا قیاخان گنگ بی موجبی از امرا رنجیده بجنگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و لشکر خان بخشی که او را چند گاه عسکر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنها رفته قیاخان را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در بر چین خبر آمد که داؤد اهل و عیال را در کتک بنارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت باستقبال او رفته براجه پیوست و افغانان برپور اردهی خود خندق زده قلعه ساختند ٭

(۲ ن) غمگین

کهوراگهات[1] نرجشاده روی بملک بنارس نهاده که داؤد بعد از فرار قانقه دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان در گهوراگهات او را با سلیمان منگلی جاگیردار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قاقشالان چندان غنایم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند دختر سلیمان منگلی را مجنون خان برای پسر خویش جباری که حالا در خدمت شاهنشاهی در سلک امرا منتظم است خواست قالی الحال که باولاد جلال الدین سورکه وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکهٔ آن دیار بود در حدود کهوراگهات جنگ ایشان باتفاق زمیندارن آن ولایت او راشکست داده تا حد قانقه تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین الدین احمد خان فرنخودی و مجنون خان بحراست قانقه پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند قانقه بعد هزیمت داؤد انتشار خبر مراجعت خان خانان اناغنه به جنگلها در آمده مختفی و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داؤد نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان توقبایی و مظفر مغول از مداری بکوبهایی بهایی تا بگوالپار[3] متعلقه بدگاله رسیدند و داؤد که از آنجا ده کروه پیشتر دربی کساري نام جائی جمعیت انبوه بهم رسانیده و رهپیر پور[4] مستحکم شد و دربین اثنا جنید ابن عم

(۲) غالب که ـ کهوراگهات ـ باشد (۳) غالبکه گوالپاره باشد

(۴ ن) و هرپور ـ دیبرپور

میفرمود تا درین میان اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی
آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ
تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
کروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قیاخان
گنگ و چاندی دیگر از اوقچیان از هر دو طرف افغانان بپیچیده به
شیهٔ تیر گرفته میرفتند و موج ایشان را حکم غربال داده و کار به
جای کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از
شست قضا تیری بر مقتل گوجر خان رسیده او را که رانده می‌برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سر از پا نشناخته
پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال عملدار
خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با
معدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چلتغی زه
کشادند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تودرمل
و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند
بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همچنین شاهم خان جلایر و پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار بر برانغار افاغنه که خانجهان حاکم اودیسه
باشد حمله برده و هر طرف را برداشته برغول که داود دیگر اعیان
امرای افغانان باشند زدند وفیلان جنگی نامی اورا از ضرب تیر
مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ تفرقه دران جمع پریشان افتاد
و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر کشته

و بتاریخ بیستم ذی‌قعده‌سنه‌اثنی وثمانین و تسعمایة (٩٨٢) در نواحی بجهوره تسویهٔ صفوف نموده وافواج را با فیلان منکلوسی از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاده که زبان قلم از کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داؤد که همه گیاه نیلک خورده ازهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان‌خانان فرمود تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالای عرابها بود از پیش صفها سر دادند و چند فیل نامی که در آمده بود رو گردان شد و بعضی از دلیران کارزار طلی افغانان را جان بضرب تفنگ از قفس کالبد ها پریان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمة الجیش داؤد بود برخان عالم و خواجه عبد الله و کلیک[٢] خواجه و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهی که هراول بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر فوج التمش که قیا خان ککك سردار آن بود زد و خان اعظم سردار هراول پای ثبات افشرده آخر بعالمی که ثابت و باقی است خرامید و التمش درهم شده بر قول که خان‌خانان با سایر امرای کوه شکوه دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت ازهم گسسته ویران شد و هر چند خان‌خانان جهد کرده که تزلزلی وتخللی دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بست و گوجر خان دراین وقت رسیده زخم‌پیاپی برخان‌خانان زد و خان‌خانان چون شمشیر در میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کار

[٢] ن) کچک خان خواجه

سلیمانی از کنگ بنارس باتفاق بزرگان افغانان برآمده باردوی خانخانان رسیده متوجه دیوان خانگشت وخانخانان از کمال تواضع وتعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط سرا پرده پیشواز آمد ودر هنگام دریافتن داؤد شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد وگفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی وآزاری رسد من از سپاهی گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکی از تورچیان خویش سپرده و دست او را گرفته در یک نمد تکیه پهلوی خود جای داد و پرسشهای پدرانهٔ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات ترتیب داده هر زمان داؤد را بر تناول مستلذات غیر مکرر ترغیب میکرد وبه نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می‌نمود بعد از فراغ طعام سر انجام مهام در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان شمشیری که بند وبار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سرکار خود طلبیده بر میان داؤد بست و گفت شما چون طریقه دولتخواهی اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بربندید وآیت بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس نفیسه گذرانیده اورا رخصت فرمود ومجلس بگرمی وشگفتگی گذشت وخانخانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث وثمانین و تسعمایة (٩٨٣) بدار الملک ٹانده آمد عریضهٔ مشتمل برماجرا نوشت و فرمانی مطابق مدعای او باخلاع فاخره وکمر شمشیر مرصع و اسپ تازی با زین ولجام فرستادند و مهام بنگاله را برای ورویت او باز گذاشته زمام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند ٭

شدن گوجر خان بداوُد رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه

تن ز غنیمت بهزیمت مبرد ٭ بردن جان را به غنیمت شمرد

و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد وآن مقل راحت آمد که لشکری گریزد و لشکری سرشود وخان خانان دران منزل چند روزی توقف نموده بمداوای جراحت خود و سایر مجروحان برداخت و لشکرخان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق گشت و بعد ازان که داوُد گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیاخان و سید عبد الله خان و محمد قلی خان توقبای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این فوج بکل کل کهاتی رسیده داوُد وسایر افغانان کتک بنارس رامضبوط ساخته دل برمرگ نهاد وتن بر جنگ قرار داده و فضای تنگ را برخویش تنگ یافته باز درتهیهٔ اسباب جدال و اشتعال نایرهٔ قتال شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب مهقدری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داوُد آمده خانخانان را به بیند و صلح رابایمان موکد مجدد ساخته و قدری مالح از مملکت وسیع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد وروز معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم وآئین جمشیدی و آفریدونی ترتیب داده وامرا فراخور مناصب بارتفاع مناسب در پایهای خویش جا گرفته وبرابر سراپرده و بارگاه انواع صفها کشیده بتجمل تمام استادند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با حشمت و شوکت

و غال و مضل و رخصت کوته گرفته درپی دفع و رفع او شده محتسبان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی شده بود منبر مسجد اورا شکستند و شیخ اول آنجا بشیخ سلیم چشتی فتحپوری که دراوج جاه وجلال بوده برده التماس شفاعت نمود شیخ سلیم بدست بعضی از خلفای خویش پاره خرجی فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن بگجرات چون از آنجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متوسل شدند او تعریف علائی و درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینی انعام از شما ندارد رنجانیدن آن فقیر چون باشد تا از سر ایذای او برخاستند و زمانه در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمایت پادشاه و زور خدمت و زمانه‌سازی و بی دیانتی و مزاج‌شناسی وخوشامد باقصی الغایة در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و سعی تا مشکور کرده بودند یاقبح رجوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن کهلة فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عباد الله از مشایخ و عوام وصلحا و ضعفا و ایتام و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت و بزبان حال وقال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیان دلیلی بفرست • نمرودانرا چو پشه تیلی بفرست
فرعون وشان دست بر آوردستند • موسی وعصا ورود نیلی بفرست

و چون بر سر این وضع فتنها و خللها برخاست این رباعی بیشتر بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

و در شانزدهم ماه جمادي الثاني (الاول) اين سال حضرت قطب الاقطاب ارشاد پناهي ولايت ملاذي قايم مقام غوث رباني قطب صمداني شيخ محي الدين عبد القادر جيلاني ميان شيخ داود جهني وال از عالم فاني بجنت عدن خراميد و « يا شيخ داود ولي » تاريخ يافتند و مقير « كمالات دستگاه » يافت و بعد از مراجعت از سفر اجمير در ماه ذي القعده سنه اثنين وثمانين و تسعماية (٩٨٢) بناي عبادت خانهٔ مشتمل بر چهار ايوان نزديک بخانقاه جديد نتم پور واقع شد و تفصيل احوال آن چون خالي از تطويل نيست انشاء الله العزيز تقريبا جاي نوشته خواهد شد •

و درين ايام شيخ ابو الفضل خلف شيخ مبارک ناگوري كه اورا علامي مي نويسند و آتش درجهان انداخته و چراغ صباحيان كه حكم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانيده و بمقتضاي من تخالف تصرف مخالفت جميع امم را بخود قرار داده كمر درشتي بر ميان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مقني ساخت و تفسير آية الكرسي كه دقايق و نكات قرآني دران خيلي درج شده و ميگويند كه تصنيف والدش بود گذرانيده عز تحسين يافت و « تفسير اكبري » تاريخ آن شد و از براي مالش گوش ملايان فرعون صفت اورا بر خلاف چشم داشت كه از مقير داشتند خاطر خواه يافتند و باعث برين مخالفت و درشتي آن بود كه در زمان گرفتن اهل بدعت و قتل ايشان مثل مير حبشي وغير ايشان شيخ عبد النبي و مخدوم الملک و ساير علما متفق اللفظ و المعني شده بعرض رسانيدند كه شيخ مبارک مهدوي نيز اهل بدعت است

وبعد از ادای نماز بامداد بمهمات ملکی و داد و ستد سپاهی و رعیت می پرداخت و توزیع اوقات نموده تضییع آن تجویز نمی کرد و خبر آمدن میرزا سلیمان نیز که پادشاهی بود صوفی مشرب و صاحب حال و مرید میگرفت از بدخشان در میان بود بنابر چندین بواعث و دواعی همان حجرهٔ شیخ عبد الله نیازی سرهندی را که سابقا ارادت بشیخ اسلام چشتی آورده آخر در دایرهٔ مهدویه در آمده بود چنانچه شمهٔ ازان ایراد یافت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایوانی ساختند وسیع و عمارت حوض انوپ تلاو نیز باتمام رسید و آن حجره را عبادت خانه نامیدند که آخر رفته رفته عبادت[۲] خانه شد و ملاشیری دران باب قصیدهٔ گفته ازان جمله این بیت است

دریں ایام دیدم جمع با اموال قارونی
عبادتهای فرعونی عمارتهای شدّادی

وبعد از ادای هر نماز جمعه از خانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسی دران معبد ساخته غیر از مشایخ وقت و علما و فضلا با چندی از مقربان و ندیمان مخصوص دیگری را نمی طلبیدند و از هر قسم سخنان افادت و استفادت میرفت تا روزی جلال خان قورچی که مربی و وسیلهٔ ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاوره عرض داشت که در اگره بدیدن شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استیلا یافته که روزی در مجلس چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پارهٔ بمن دادند و

---

[۲] ن) عمارت ـ عبادت

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش
ای وای من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آوردند میگفت که سخن فلان حلوائی و فلان کفش‌دوز و فلان چرم‌گر بر ما حجت می آرید و نفی همه مشایخ و علما بدو سزاوار آمد *

و در سنه نهصد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال فتوحات عظیمه و غریبه پی در پی روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا کرد و کارها بر ونق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی بفقرا و مجاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه العزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثهٔ قال الله و قال الرسول می گذشت و به سخنان تصوف و مذاکره علمی و تحقیق مسایل حکمی و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خدای جل و علا و مشغولی یا هو و یا هادی که ملقن بآن شده بودند احیا می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهة ادای شکرانه بعضی از ان نعم سحرها بطریق نیازمندی و درد مندی تنها بر تختهٔ سنگی از حجره کهنه که در جوار محلهای پادشاهی از آبادانی بیک سو افتاده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و فیض سحری ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نماز تهجد بجماعت میگذارد و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

را بقصد ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجي ابراهیم رفیع
ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهددین و مذهب نو است بلکه
مرشد بحق و داعي مطلق و دیگر احداث را بمباحثهٔ او سر میدادند
و تغلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضي از مقربان نیز
بر حسب اشارت در مقام کاوش و کاهش و تراوش در آمده از ود
خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ
اِلىٰ اَرْذَلِ الْعُمُرِ در حق او درست نشست از آن جمله شبي خانجهان
گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بحج رفتن درین ایام
فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاري است و چون وجه پرسیدند
دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است و گجرات در راه
خشکي ناسزا از قزلباشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
فرنگی گرفته زبوني باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی داره
پس بهر دو طریق ممنوع باشد و دیگری حیلهٔ اسقاط زکوات مال که
در آخر هر سال مجموعه خزانهٔ خود را بمنکوحه می بخشید و
پیش از حولان حول کامل استرداد می نمود و در حیله غیر این
نیز که حیل بني موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست
و رذالت و خباثت و جبالت و مکاري و دنیا داري و ستمگاري او
که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب
نموده بود یک بیک بظهور پیوست و سرّ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ برضما بر
ظاهر گشت و حکایاتي که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

پارهٔ دیگر برای خانگیان فرستادند از استماع این خبر متاثر شده بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه منزل برای او تعین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران مفرق آمده صحبت بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار می بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیله مقربان در آنجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات داخل خزانه عامره شده بود بر علما و فضلا بنفس خود تقسیم می نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوارالمشکوة بود بزیادت یك فصل از مشکوة الانوار و آنچه ناقل آمد بامرا در وجه طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آوازهای بلند و دمدمهٔ بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هرکرا بدانی که سخن نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثر را باید برخیزاند پرسیدند چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی منبسط شده این سخن را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری

از امرا و مقربان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را
که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ
تا فراشان و دربانان و سائسان و حلالخوران نیز رشوتهای کلی
دادی وگلیم ازان ورطه بدر بردی و بی این هر دو صورت درته چوب
پایمال شدندی و بسیاری از ایمه نامراد در هوای گرم دران ازدحام
عام جان میبردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم وعلوشان
آن صدر عالی قدر بر روی او نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند
جاه و جلال می نشست و امرای عالی شان اهل علم و صلاح را در
دیوانخانهٔ او بطریق شفاعت می بردند و او ازراه شفاعت پیش آمده
کم کسی را تعظیم میکرد و بعد از مبالغه و الحاح وعجز بسیار بمدرس
هدایه و دیگر کتب منتهیانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز
میفرمود باقی زمین را که ازسالها باز متصرف بودند می برید اما عامه
مجاهیل وحشافیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل ازخود
میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین
دیوان چون بعد از نیم روز بر کرسی غرور نشسته وضوء می ساخت
قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روی و جامه امرای کبار و
مقربان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تحاشی ازان نداشت و ایشان
ازجهة کارسازی نفرات آن معنی را برمیداشتند وبتملق و
چاپلوسی و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که می خواست تنزل
می نمودند و در وقت کار ازو انچه در بزنه بود برآوردند

روستائی اگر شود قاضی * حکمهائی کند که بکشدش

هرگز درزمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

اورا بمکهٔ معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي در عین جاه و جلال و مخدوم الملک در آغاز هبوط و زوال بود پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهي بجهت استماع علم حدیث بخانهٔ شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند و شهزادهٔ بزرگ را در حجرهٔ تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامي قدس الله سره العزیز میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثي و دعوی حافظي و امامي دران علم شریف حدیث الحزم سوء الظن را که هرکودکي میداند که بجای مهمله و زاي معجمه است بخای معجمه و زاي مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج پادشاهي ازو رجعت طایفهٔ ملایان میرزا عزیزکوکه اینمعني را خاطر نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن مي نازید باین مثابه بود نهایتش. اورا شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحور بعد الکور *

و درین ایام ترجمهٔ کتاب حیوة الحیوان را که نقیب خان اکثر اوقات در ملازمت میخواند و معني آن خاطر نشان میساخت بشیخ ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسي ساخت و درین سال حکم فرمودند که ایمهٔ جمیع ممالک محروسه تا فرامین مدد معاش و اوقاف و ادرارات خویش بامضای صدر نرسانند کروریان مجری ننهند بنابران طایفهٔ اهل استحقاق از اقصي مشرق روبهٔ هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قوي

امثال و اقران شما هیچ کس را این قدر مدد معاش نداده‌ایم و آن امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پرده مشیت مانده و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرابي بیش نبود و خدمتهاي بي نتیجه و قیدهاي مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفهٔ غیبي است بر گردن افتاده

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

بازي چرخ ازین یک دو سه کاري بکند

رضینا بقضاء الله وصبرنا علی بلاء الله و شکرنا علي نعماء الله

به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعهٔ فضولي بغدادي که در حق حیرتي سمرقندي در زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتي از ملک عجم

هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب

یافتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش

او ز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امید نه سازي امید واران را

و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جواني مقید با این

صدر را دست نداده بود و دران ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول وهله فرمودند که موافق منصب بیستی اسپان بداغ رساند و شیخ ابو الفضل که همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید قدس الله روحهما گفته که از یک تنور بر آمده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجهٔ وزارت رسید و فقیر از بی تجربگی و ساده لوحی بنوکری نتوانستم قرار داد و این شعر مضحک که یکی از سادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلی سازی و بیستی • مبیناد مادر باین نیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاه دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ روزی مقدار هزار بیگه زمین که دران زمان کلی می نمود موافق علوفهٔ بیستی به جهة نا سازگاری صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که نیز در لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبی گفت که از

پرسیدند که شما درین باب چه میگوئید عرض کردم که مآل چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزدیک امام مالک رحمة الله وشیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعي و امام اعظم رحمة الله علیهما حرام مگر انکه قاضي مالکي مذهب حکم با مضاء آن بکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضي یعقوب درین باب چیزي چند درهم میگفت یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجمع علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئلهٔ قراة الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردي قدس الله روحهما و اخذ قرات فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رسمی در حق ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بعجز گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضی یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و بیرانرا از صدر تا مخدوم الملک و قاضی وغیر ایشان ازین کاروبار حالتی عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

مضائقه نبودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا
علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از
شیخ عبدالنبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم
تجویز کرده است معروض داشتند بلی ابن ابی لیلی مجتهد برین
رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ
لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ تا هژده زن هم روا داشته‌اند
اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ
عبدالنبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان
اختلاف میکردم نه انکه فتوی باباحت آن داده باشم و این معنی
بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق
ورزیده بود که آن زمان چیزی دیگر میگفت و حالا دیگر میگوید و این
تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات
متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن که میسر باشد خواستن
مباح است و این در مذهب امام مالک رحمة الله جایز است و شیعه
خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بهتر از غیر آن دوست
میدارند برغم اهل سنت و جماعت و درینجا هم سخنان خیلی
گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکور شده و موطای امام
مالک را نقیب خان نمود که در انجا بتصریح حدیثی بر منع
متعه اسناد کرده و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابو الفضل و حاجی
ابراهیم و یک دونی دیگر از علما در حجره انوپ تلاو در ملازمت نشسته
بودند شیخ ابوالفضل معارض مشایخ شده روایاتی که والد ماجدش
جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی اورا بدبخت ملعون گفته
و دشنامها داده عصا برای زدن بر داشت تا بحیله خلاص یافت *

و همدرین سال حکیم ابو الفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر
داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نور الدین
قراری تخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر کلان
بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح
گفته مداهنة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته
زود بدرجهٔ تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که
اورا یزیدی میگفتند از ولایت آمده بایشان ملحق شده مطاعن
بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته
پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بیربر حرام زاده و شیخ
ابو الفضل و حکیم ابو الفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند
و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را
از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال
اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام
قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می
گفته باشند و درمیان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند
مسخرو راجه طنجبوله می گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم
نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده
می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراخ تر
نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر
معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت فرنگیان

متبحر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگره طلبیده بعهده قضاي ممالك منصوب ساختند و قاضي یعقوب را بگور فرستادند تا قضاي آن صوبه کند و ازان روز بازراه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه نوبت باجتهاد رسید و هلم جرًا تصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در همان ایام شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق نموده جزیه بر هندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند و آن حکم چون نقش برآب زود برطرف گشت و در همان ایام فرمودند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اوزک و در سکه نقش فرمائیم چون است اکثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجي ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیهٔ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با کمال عجز دعوی خدائي چه طور درست می آید و مقصود ما مناسبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه معني داشت *

و دربن حال بیش از تحقیق مسئلهٔ متعه سید محمد میرعدل را که از ملاحظهٔ تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر خاصه و اسپ و سروپا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از چند گاه بملک آخرت شتافت رحمة الله علیه بعد ازان میرعدلی جامهٔ بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهندی فتوای باباحت لباس سرخ و زعفراني داد و حدیث دران باب

خواهد بود نه نوشت و اثر آن بنابرآن باقي نماند و از جمله احکام آن
این است که تا عبارت کذائي را که الم بسیار دارد و مقابهٔ کلمه
طیبهٔ لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر انکه گوشت گاو
خوردن بشرطی چند مباح است دیگر انکه میت را دفن کنند و
نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را
الزام داده و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذالک

ودرماه شعبان این سال گلبدن بیگم بنت بابرپادشاه عمهٔ شاهنشاهی
که در سال نهصد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم
بنت نور الدین محمد میرزا که سابقا در حباله بیرم خان خانخانان
بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حج از گشته و
یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و
چهار حج دریافتند وقت باز گشت سبب تباهی عدن کشتی یکسال
دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در سال نه صد و نود آمدند و
از انکاه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان
درگاه را میر حاج ساخته و مردم را اذن عام داده با خرجی بسیار و
زر نقد وجنس وتحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند
بعد ازان برطرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن
پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک
و فوج کوچ او ولي نعمت بیگم ورسیدن وقائع و حادثات صعب
وعقوق شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا وخروج و بغي او بر وجه
تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل بامید استمداد میرزا

نیز شد و بعضی اعتقادیات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد ۰ چرخ بر عقل اهل آن خندد

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تایب و نایب مناب پدر گشته وتوفیق یافته و انزوا گزیده بریاضت ومجاهدت وفکر و ذکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمراسم اداب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن وبرخاستن وحرف زدن ایذای لسانی بسیار کرده و دواعی دیگر نیز متتابع شد از نهایت یاس وغیرت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر و از انجا بگجرات رفته و جریده در غرابی نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اکثر اوقات روزهٔ وصال میگرفت و در هوای گرم پای برهنه طواف میکرد تا انکه شرف کعبهٔ وصال و قرب ذو الجلال دریافت اللهم ارزقلي منه

کمال از کعبه رفتن بر در یار ۰ هزاران آفرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهاون که برهمنی بود دانا از ولایت دکهن بملازمت رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرهٔ خاصه خیلان شد و فرمودند تا بید اتهربن را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند وتفسیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد وبعضی وعبارت های او چون اغلاق بسیار داشت ومعبر عاجز از تعبیر بود و جقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضي بعد ازان بحاجی ابراهیم سرهندی حکم ترجمه او شد و او همچنا نکه خاطر

چندگاه بکورنش نیاید و حارسان گماشتند تا از اعیان کسی پیش
او نرود و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در
خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویهٔ تنهائي باشد
و میرزا سلیمان چون بکوچهای متواتر از لاهور بمتهرا رسید ترسون
محمد خان از امرای کبار و قاضي نظام بدخشي که میرزا سلیمان
اورا قاضي خاني داده از درگاه غازیخاني یافته بود باستقبال رفتند
و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید
و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد ازان خود با جمیع
امرا تا پنج کروهی بپیشواز بر آمدند و دران روز پنجهزار فیل بعضی
بجلهای مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت رومی و زنجیرهای طلا
و نقره آراسته و قطاسهاي سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از
هر دو طرف راه بر قطار ایستاده و اسپان تازی و عراقي با زینهای
طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابهٔ چیته با قلادهای
زرین و مخمل و قماش و گاوان عرابه با سر افسرهای زر دوزی
نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونهٔ بهار شد و دشت
و کوهسار عکس لاله‌زار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد
بي تکلف از اسپ فرود آمده پیش دوید تا تسلیم کرده دریابد
شاهنشاهی بزودي از خانهٔ زین خود را بادب برروی زمین گرفته
او را باداي تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از
آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش
احوال و تفقد و تلطف پرداخته در دولتخانه انوب تلاو که در و دیوار
و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعي را ببدرقگی تعین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب اینکه

مبادا که در دهر دیر ابستي * که خواری بود پیری ونیستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی سامان راه هند بقدم توکل طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا تردد هاي بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بصد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه اسپ خانه زاد مع عریضه بدرگاه فرستاد و بنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسپ عراقي و رهوار بدست آغاخان خزانچي باستقبال میرزا فرستادند و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امرا و حکام سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داري بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را مي آوردند و در خلال این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و ثمانین و تسعمایة بفتح پور شتافته ملازمت نمود روزي بتقریب احداث داغ و معامله کروري و داد و ستد سپاهي و خرابي احوال رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستي درمیان آورده انچه دانست از روی انکار بي تحاشي گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود این کلمة الحق را بر نتافت و فرمودند تا

کوچانیده برده و آن شهررا که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای بغایت مضعف و متعفن داشت تعمیر فرمود و هرچند امرا مانع شدند سود نکرد

ای عجب دل تان نبگرفت و نشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیماریهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر امزجه طاری شد و هرروز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگررا وداع میکردند و از چندین هزار کس که نامزد آن دیار بودند معلوم نیست که صد کس بسلامت باوطان مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دفن عاجز آمده اموات را در آب سر می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت امرا گوش زد خانخانان میشد و با وجود آن متعفن نمیگشت و از نازکی مزاجش هیچ کس قدرت آن نداشت که پنبهٔ غفلت از گوش او بدر آورده و رخت ازانجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دُشوار آیدش
بگذارم اندر کوی او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهاج اعتدال انحراف ورزیده در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشرهٔ کامله در شهر رجب سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال

چو عمرت را وفا نبود چه بکمال و چه صد سالش

زرین و سایر اقسام اسباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ
سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضرساخته ملاقات دادند و بعد
از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر
بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانهٔ در برج هتیا پول که نقاره
خانه انجا بود برای میرزا تعین کردند و شبها در عبادت خانه
گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال می ورزید
و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازو فوت
نمی یافت روزی بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمودم میرزا
اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتم در زمان رسول صلی الله
علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات
مکروه هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که میخواندند
گفتم که مارا بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین
باید خواند قبول کردم باوجود آن روایت درباب کراهت هم نمودم
و دران ایام احیاناً تورا قدیم چغتیه نموده روزی چند برای نمودن
میرزا سلیمان شیلان در دیوان‌خانه می کشیدند و پادشاهان را تواچیان
جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت
آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجهزار سوار جرار
نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ
مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان بسپارد و بلاهور مراجعت نماید از قضا
آن نقش دیگرگون یافته بودند تا انکه خبر آمد که منعم خان
خانخانان بعد از صلح داؤد در عین برشکال از تانده که آب و هوای
ان معتدل است برهنمونی اجل از گنگ گذشتند و مردم را بگور

صحاری و داغ که هادم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از
لگدکوب آن همه صعوبت که برو گذشته بنابر دیوانگی ظاهر و فرزانگی
باطن از کثرت رگواه با جماعهٔ یاران و مخصوصان خویش که در طوفان
آتش و سیلاب دریا بهیم گونه روی گریز و گزیر ازو نداشتند برآمده
و از حدود بداؤن و سنبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو
آب درآمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری
بواجبی نکرده جواب بجاگیردار نمیدادند تا بکروری بیچاره زبون
مغلوب معیوب چه رسد تافته سری بدامن کوه شمالی کشید که
در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین
داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و سیمین خشت طلا و نقره در
کانون سینهٔ بی کینه که در و عالمی نمی گنجد می پخت و به سلت
پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور بالچه بده بی تزک
احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروری تهانیسر دروازهٔ قلعه را
بسته و دیگر کروریان برین قیاس از ترس در موشخانها در آمده او را
بباغی گری شهرت کاذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی
سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستی قدیم
با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال
حسین خان و بغی او پرسیده اند انکار آورده و چون از و خط ضمانت
مواشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده
اند هم ابا نموده آن صحبت و یگانگی بناشناسی و بیگانگی مبدل شد

این دغل دوستان که می بینی * مگسانند گرد شیرینی
پیش تو از نور موافق تر اند * در عقب از سایه منافق تر اند

چو دوران را بقا نبود چه برهان وچه تماشاش (؟)

و چون وارثی ازو نماند آن مال و منال اندوخته چندین ساله را متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل بحادث او وارث

چه خوش گفت این نکته رانکته سنج • که زر زر کشد عاقبت گنج گنج

و بنابر مثل مشهور که درزمینی بی درخت بید انجیر درخت است مایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خزانت امرا سردار خود اعتبار کردند کبرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانجهان را از درگاه قایم مقام خانخانان ساخته وقبای زر دوزی و چار قب طلا وکمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و مرزا سلیمان را خواه بحسب التماس وخواه بجهت صلاح ملکی قرار دادند که ازراه دریا بسفر حجاز فرستند و مبلغ پنجاه هزار روپیه از خزانه وبیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات کرده اورا رخصت دادند وقلیج خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت گذرانند و همدرین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده و بیمن این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر چنانچه بیاید به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفته ازان نموهند • ورنه که زدابن درکه برو نگشودند

و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم قندهار که درینولا بالعور آمده وبدرگاه پیوسته داد دیگری رابدیگری و درین سال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی باو رابطهٔ عظیم قدیم ومحبت خالصا مخلصا لله بود از صمر عجز ازنمودن

نکرد و روی درهم نساخته بي تکلف تبسمي مي نمود

رو بم شگفته از سخن تلخ مردم است

زهرست در دهان ولبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتي و وداع وابسین بود بعد از انکه بقتح بور رسیدیم بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان در بوتهٔ ریاضت گداخت که ما بقي الایش که بموجب بشریت و حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زرخالص گشته از آتش البلاء للولاء کاللهب للذهب پاک بر آمد

رفت ز معصود یک جمله صفات بشر

انچه ازان ذات بود بازهمان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقي و حکمی نصیبهٔ تام باشد به موجب حدیث صحیح المبطون شهید دران کربت غربت و بلاي جه و صعفت انفس هم بعلت زخم کفار دار الحرب وهم بتشویش اسهال کبدي از عالم فاني رخت به بهشت جاوداني کشید و مرغ روحش از قفس الدنیا سجن المومن بنداي ارْجِعِيْ اِلٰی رَبِّکِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً بسوي گلزار مقیم روح وریحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسي در جهان کوبماند ٭ مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان مي بخشید روزي که سفر اخرت گزید وجهٔ کفن و دفن اورا خدمت ملکي ملکات رفیع الدرجات قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندي روح الله روحه بهم رسانیده با عجاز (؟) و احترام تمام در اگره بمسکن غریبان بامانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

تا انکه سید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر سید محمد میر عدل امروهه را پیش از انکه رخصت بگردهند با جمعی از امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ کوهستان بسنت پور زخم تفنگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیالی که اهل و عیال او در انجا توطن داشتند بود در نواحی گذه مکتیسر رسیده اورا بآن زخم منکر آورده در اگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج و تعصب دینی درمیان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بینائی طبیب از فتح پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر نیز در صحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی بدیدن او رفتم و دریافتم و لحظهٔ از روی حسرت ایام گذشته حرفهای آشنائی درد خیز اشک آمیز درپیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم
بی واسطهٔ گوش و لب از راه دل و چشم
بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور گذرانند و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع
از ثقات دارم که غذایی او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین
خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و
چندین هزار مساجد و مقابر کهنه‌را به‌تجدید مرمت فرمود و تعمیر
روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع
ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق
حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هنود پیوندی
برنگ مختلف بر جامهای خود از دیك به بن آستین بدوزند تا
امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهة لقب تکریه در
عوام مشهور شد و تکری پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت
از غیار بکسر غین معجمه و یای مثناة باشد بر وزن دیار و چند کار
دیگر فرمود که کفران موافق حکم شرع مطهر بر زین سوار نشوند بلکه
بر پالان نشینند و در سفر بجهة رعایة خاطر سادات و اهل علم و فضل
که ملازم او بودند و همیشه نشست و برخاست بایشان بود هرگز بر
روی چهار پای خواب نکرد و نماز تهجد باختیار ازو فوت نشده چنانچه
جماعت و با وجود جاگیر لکها و کرورها بیشتر از یک اسپ در
طویله او نبود و گاه گاهی آنرا بمصرفی و مستحقی بخشیده خواه در سفر
و خواه در حضر پیاده می‌ماند تا خویشان و غلامان با او اسپ دیگر
میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در
نظرش می آوردند میگفت که گویا تبری و تیزه ایست که در پهلوی

آنرا که سرا زخاک برداشته بود

و ازنجا در گورستان پنیالی که گور خانه از بود برده چون گنج مدفون ساختند و«گنج بخش» تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگردل درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوري گفتم زار زار بگریست و بر پاکي وچستي و چالاکي او آفرینهاي کرد و گفت اگر کسي از دنیا مجرد روي اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد و رفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیرنیز همان صحبت یاد گار بود وانچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گله گوسفندي هست • نه نشنید اجل ز قصابي

مخفي نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اخلاقي که ازو در لباس سپاهي گري و دنیا داري با انکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثري از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن نمي یابم در مذهب سني پاک اعتقاد و در پاکیزگي صاحب صلاح و رشاد و در همت بي عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و بزرگ یکسان و در بي تعلي یگانه زمان و در تجرید بي آلایش و در خدمت بي آسایش و در توکل بیقرین و در زهد در خور صد آفرین و اگر او درین ایام مي بود سخنان مذهب و ملت به

وعظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد مردانه را بود و در روزجنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که یا شهادت یا فتح و هرچند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت میگفت شوق من بدیدار اعزهٔ گذشته بیشتر است از مخادیم باقی مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهای عالم و سلطنت روی زمین برو میسر و مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت و ما صدق این قطعه در بین روزگار او بود

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان (؟)
یگانه ایزد دادار بی عدیل و همال
وگرنه هر دو به بخشیدی او بوقت سخا
امید بنده نماندی بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و مجنس و ترکی از سوداگر بیک صفقه بیع کرده همین گفته که تو دانی و خدا

با مشتری مبالغهٔ در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در اول آشفتگی که فقیر را باو در زمان تعین لشکر کرهه کتکه واقع شده در آگره اسپی عراقی بپانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی هذا القیاس

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

چه توان کرد ● ع ● هرکرا انچه هست میگویند ●

می مخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمی بود و بارها دیده شده
که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در پرگنه مقطعی کرده
و ازنا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد
اعتقاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او
باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش وا نشد و چوز را از مسکرات
می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیرابادی
که از مشایخ مقتدای روزگار برجادهٔ هدایت و ارشاد خلف
بود خان را بر عدم خزینه و اسراف و اتلاف اموال و بخششهای
بی هنگام و افراط تفریط در انعام و اتفاق تعبیر نموده خواست که
ترغیب بر تغییر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامد
و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایید ایا سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه
از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص
و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهنمونی بر قلع و قطع آن
ماده بکنید نه آنکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را
حریص سازید تا در اسفل سافلین رذیلهٔ بخل و شح فرو رویم

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

و فقیر اگرچه در جنگ میدان بهلیج معرکه همراه او نبودم اما در
اکثری جنگهای جنگل و مواسات بی مواسا جدائی از او نداشتم و استواری
و جلادتی از او دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که اسامی ایشان
در داستانهای روزگار بیادگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

طوطی وگرمداری آن داشت پیش نمازي روز چهارشنبه حکم فرموده
داخل ایمه سبعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه
دولت ناظر غیف شدیدکه الخصی الذکر و الانثی حکم شده محصلی
گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود •

و دربن ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا
از عالم درگذشت و زر بسیارکه ازو مانده داخل خزانهٔ عامره شد و
درهفتهم ذی قعده این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی
بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این
ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نوفگندطرح عمل • داخل روزگندفاضل تحویل حمل
و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نموده و خبر رسید که بعد
از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داؤد نیاورده از گور
و ٹانده بحاجي پور و پتنه آمدند وخان جهان بجهت انکه لشکراو
هنوز در لاهور است بتاني میرود بنابران فرمان به مصحوب
ترک سبحان قلی درباب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا
درعرض بیست و دو روز قریب هزار کروه را طی نموده و هم در اجمیر
خبر آمد که خانجهان چون بگرهی رسید بافغانان داؤد جنگی عظیم
کرده فتح نموده و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و اسیر
گردانیده پیشتر گذشت •

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین وتسعمایه (۹۸۴)
مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی ساکنها
التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و اسپ با

و چون از عالم بیوفا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز
قرض بر ذمهٔ او ماند و از بس نیک معاملگی که نسبت بقرض
خواهان بجای آورده بود همه طوعا و رغبتا خطها را پاره کرده و ازو
خشنود شده دعاي مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان برو
فرستادند و ابراي ذمه نموده هیچ خصومتي و نزاعی مانند ورثه
دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شتّان بين محمد و محمد • حيّ امات و ميّت احياني

بالجمله مرا باین بکزبان حوصلهٔ ثنای آن چنان احسان از کجا آید
اما چون خلاصهٔ عمر که علفوان جواني است بخلاف این ارذل العمر
که هنگام رذالت پیري و سرگرداني است در خدمت او گذرانیده
و بتقریب اللغات او نشو و نماي مستحسن یافته شهرهٔ زمان و
انگشت نمای جهاني گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار
زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداءً بحق بعض احسانه ونعمه
این جریدهٔ تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمدا بمقالتي • لكن مدحت مقالتي بمحمد

و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
امیدوار رحمت عام شامل پروردگار می باشم

اعد ذكر نعمان لنا ان ذكره • هو المسك ماكررته يتضوع

تا شاید که بمقتضاي آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
با او چنانچه معنوي و منظوري بود شود وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ
و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم

گر تو مخاطره است خواهم کردن • تا سرخ کنم روي ز تو با گردن

فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صفه دست براي پاي بوس بالا بردم پاي را بالا بر کشیدند و همین که از دیوانخانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام برسر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التقای صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابت دعا است مرا بدعای خیر یاد آوري و فراموش نکني قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسپ یراق یان لشکر با جمعی از یاران موافق بگجهة رفتم

هر روز بمنزلي و هر شب جائي

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگي و خجستگي بر آمد تا عاقبت با فتحنامه وفیل مشهور متنازع فیها از راناکیکا در فتح پور رسیدم •

و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکرکوکنده فرموده بجانب دار السرور فتح پور مراجعت نموده در غرهٔ شهر صفر بمستقر رسیدند و دران ایام منهیان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهي داؤد از تانده بر آمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گنگ و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکنده وکونبهل میر
که تعلق برانا کیکا[2] داشت فرمودند و پنج هزار سوار رقمی چه خاصه
رچه دیگر غایبدان امرا بکومك او نامزد گردانیده آصف خان میر
بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصه خیل
و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تا سه کروهی اجمیر بجاییکه
سرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضی خان وآصف
خان رفتم شوق غزا در دل هیجان نمود و فی الحال باز گشته صورت
حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبی شیخ الاسلام بازنموده وسیلهٔ تحصیل
رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیل خود
سید عبد الرسول که فضول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل
به نقیب خان که عقد اخوت یار درمیان بود جستم اول مانع آمد
وگفت که اگر هندو سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت
میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود
بندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به
تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفه
بلندی پایها آویخته متوجه مزار فایض الانوار بودند التماس
رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهدهٔ امامت متعین
است چون مبرود نقیب خان عرضداشت کرد که میل غزا دارد
طلبیده مرا پرسیدند که بجدی عرض کردم که بلی فرمودند بچه

(۲ ن) کنکا

اوزنگه و راجه لون کرن حاکم سانبهر و دیگر راجپوتان در قول و جمعي از جوانان نامي در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند نفر چیده و برگزیده بهمراهي سید هاشم بارهه پیشتر از هراول نامزد شدند که آنرا جوزه هراول مي نامیدند و سید احمد خان بارهه با جمعي دیگر برانغار و قاضي خان با جمعي شیخزاده هاي سیکري خویشان شیخ ابراهیم چشتي جرانغار و مهترخان چنداول بود و رانا کوکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده دو فوج شد یک فوج او که حکیم سور افغان سردارش بود و در مقابله هراول از جانب قبله رویهٔ کوه آمد و بتقریب شکستگي و ناهمواري و بسیاري زقوم زار و مار بیچاني راه جوزه هراول و هراول یکي شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاده و راجپوتان این لشکر که سردار ایشان راجه لون کرن سانبهري بود اکثري از جانب چپ مانند رمه میش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند و درین هنگام فقیر که با چندي از مخصوصان هراول بودم با آصفخان گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنیم گفت شیوه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام ست

همچنان تیراندازي میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا نمیشد و گواه راستین تر • ع • القلب اصدق شاهد یشهد •

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و سادات بارهه و بعضي جوانان صاحب ناموس درین جنگ

نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق ترده مردانه کرده ازین جهان در گذشت و ازان طرف خان خانان سردار افغانان بقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پتنه و بهار نوشتند که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکومک خان جهان برود *

در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر عبد اللطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ افتاد و در ساعت جان بجانان داد و غریوی عظیم در شهر و ولایت بر خاست و این آوزاه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای قطب الدین محمد اتکه عنان تکاور را گرفت و گفت که کدخدا درینجا چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه تافتند و فرامین مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستاند و آن شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان سنگه و آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی مبدل شد *

و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) فتح کوکنده واقع شد مجملاً آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهای متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گره در بلدهٔ نام دره بیهفت کروهی کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد و مان سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای بادشاهی مثل خواجه محمد رفیع بدخشی و شهاب الدین گروه پاینده قزق و علی مراد

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن
متصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با
فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ
عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان
فیل رانا تیر رسید و از صدمهٔ حملهٔ فیلان بر زمین افتاد فیلبان
فیل پادشاهی بچستي و چالاکی از فیل خود جسته بر فیل رانا
نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهدهٔ این حال
رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج
رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت میفرمودند پیش
در آمده چپقلشی کردند که کارنامه بود و از سرداری مانسنگه آن
روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معني داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام

و پسر جیمل چیتوري و رام ساه راجهٔ گوالیاری با پسر خویش
سالباهن که بغایت ترددهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از
نسل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خس کم وجهان
پاک و زخمهای تیر بر رانا که روبروی مادهو سنگه بود رسید و
حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود آنجا برانا برد و هر دو
فوج یکی شد و رانا جلو بران کرده باز بکوههای بلند که بعد از
فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای
گرم چلهٔ تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمروز جنگ
میکردند و قریب بپانصد کس کشته در معرکه افتادند ازان جمله
صد و بیست کس از اهل اسلام و باقي از هنود و مجروحان غزاة

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین
در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهاتی
بر آمده قاضی خان را که در دهانهٔ گهاتی بود از پیش برداشته و
رفته بر قلب زد و شیخزادهای سیکریوال بیکبار گریختند و تیری
در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار
جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان باوجود ملائی
بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دست راست او رسیده و انگشت
ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در
اول وهله ازین فوج رو گردان شدند تا پنج شش کروه از دریاچه
گذشته عنان باز نکشیدند و درعین گیر و دار مهتر خان از میانه
فوج چنداول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان
پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان
شد تا قرار گرفتند و راجه رامساه گوالیاری نبیرهٔ راجه مان مشهور
که پیش پیش رانا می آمد کار پردازی بر جان راجپوتان راجه
مانسنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ
هراول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده آنجا به سادات که
در میمنه بودند بروند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند
چنانچه هراول جلوریزان کرده بود کار به رسوائی میکشید و فیلان را
تا مقابل فیلان افواج پادشاهی نیز آمده ازان جمله دو فیل قوی
مست نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که
عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاده و مانسنگه بجای

عالي مجمعي بود شکسته اسیر مي‌ساختند و از گوشت مواشي
اوقات گذر میشد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیاید و
اراذل عوام آنرا ناهار بجاي طعام بکار مي بردند و از کثرت رطوبت
اکثري بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکسیر
اکبري کم جرم اما شیریني و مزه چندان نداشت و درهمین اثنا
محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکلده آمده
و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسي آنچه
شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که
رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت بحضه خاطر
نیامد و امرا خواستند که نیل نامي رام پرشاد نام را که بغنیمت
بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبیده
بودند و او از بدبختي نفرستاده مصحوب عرضداشت بدرگاه روانه سازند
آصفخان نام فقیر را برده گفت که فلاني محض از جهت حسبت و
قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد
که هنوز کار خیلي مانده است مي باید که پیش صف در آمده در
معرکه همه جا امامت میکرده باشد گفتم امامت اینجا را قضائیست (؟)
کار من الحال این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام
باشم منبسط و مسرور شده نیل مذکور را باسي صد سوار بجهة
احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهانه
گذاشتن تا قصبهٔ موهني که بیست کروهي گوکنده است بمشایعت
آمدند و سفارشنامهٔ نوشته مرا بدرگاه از آنجا رخصت نمودند تا براه
باکهور و ماندل گده بقصبهٔ انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

از سیصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکر و فریب مختفی مانده باشد بنابران تعاقب نکرده باز گشته در خیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و یمدد من الله فتح قریب

و روز دیگر ازانجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده و از دره گذشته بگوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر مقفلهٔ معابد که مجموع بیست کس باشند بنابر رسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس کشته میشوند از اندرون خانها و بتخانها بر آمده حرکت المذبوحی کرده بزخم شمشیر جان ستان جان بمالکان دوزخ میردند و امرا از ملاحظهٔ شبگیر رانا کوچه بندی نموده و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت گرد شهر گوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسپان سقط گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج نمایند سید احمد خان بارهه گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه اسپی مرده که اسامی آنرا در دیوان اعلی خواهید برد از نوشتن چه سود حالا فکر غله بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کرده و بنجاره نمیرسید و عسرتی عجیب بحال سپاهی دران ایام راه یافته بتنگ نشستند و نوبت بنوبت یکی از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیرها می‌فرستادند و هرجا بر قتل وشوامخ

عبد النبی را دیدی گفتم از گرد راه بدربار میرسم او را از کجا دیدم دوشالهٔ نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگو که از کارخانهٔ خاصهٔ ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر اندازید بردم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوری گفتم دعا اللهم اغفر للمومنین و المومنات و انصر من نصر دین محمد و اخذل من خذل دین محمد علیه الصلوة و السلام خود خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد النبی درآخر حال بحالی از عالم رفت که کس مبیناد و مشنواد و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتی عاقبت خونش بریخت
حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادر است

و درین حال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با دوازده قریب کهل گانون مقابل نشستهٔ انتظار مظفرخان و لشکر بهار و حاجی پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و مژدهٔ رسیدن نفس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لک روپیه بد اکبرپوکی بجهت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پر از غله از اگره نیز حکم کردند که روانه گردانند و خبر رسید که گجپتی زمیندار نواحی حاجی پور و پتنه که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک رضائی که در تهانهٔ آره بودند رفته هر دو را بدرجهٔ شهادت رسانیده و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع الآخر سنه مذکور از فتح پور بعزم شرق رویهٔ هند نهضت نموده در پنج کروهی

و بهرجا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
مردم باور نمی داشتند اتفاقا بفتح گروهی انبیر فیل در خلاب ماند
و هرچند پیشتر میرفت درگل فرو می نشست و چون اول خدمت
بود حالتی عجب دست داد آخر رعایای آن نواحی آمده گفتند که
پارسال در همین زمین فیل پادشاهی مانده بود برین گل وقتی
آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی بآسانی برآید سقایان
همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل بآهستگی ازان ورطه
خلاص یافت و بانبیر آمد و سر افتخار آن مردم بآسمان رسید انجا
سه چهار روزی بوده براه قصبه توده که مولد فقیر است و بسا ورکه نسبت

و اول ارض مسّ جلدی ترابها

دارد رسیده و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیلهٔ راجه بهگوان داس پدر
راجه مانسنگه در دیوان خانه فتحپور کورنش کرده عرضداشت
امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
پرشاد فرمودند که چون این همه بطفیل پیر است نام آن بعد ازین
پیر پرشاد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
توان گفت و آنچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
بودی یا مسلح گفتم جیبه و کجیم داشتم فرمودند از کجا بهم رسانیدی
گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاده و دست
بالشرفیهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می
بود برده مجموع نود و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

خواجه قدس الله سره العزيز باشد بآنجا رسيدند و سلطان خواجه خلف
صدق خواجه خاوند محمود را مير حاج ساخته و مقدار شش لک روپيه
از نقد و جنس بجهة مستحقين حرمين شريفين و بناي خانه
در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطريق
محرمان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
پوشيده و اندک قصري کرده قدمي چند بمشايعت رفتند و دران
حالت غريو از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدين محمدخان
و قليچ خان و اصفخان را ببدرقگي سلطان خواجه نامزد گردانيده
حکم کردند که از گوکنده اين قافله را گذرانيده ولايت رانا پايمال
سازند و ازو نيز هرجا که خبر يابند دمار برارند و مقارن اين حال
خبر رسيد که شاه طهماسپ از عالم درگذشت و شاه اسمعيل ثاني
جانشين او شد و اين تاريخ يافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسيکه خواهد بحج رود و خرج راه از خزانه
بدهند و خلقي کثير باين سعادت فايز شدند بخلاف حال که نام
نميتوان برد و بمجرد طلبيدن رخصت مجرم واجب القتل ميشوند
تِلْکَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ايام چون خبر عسرت لشکر
گوکنده ميرسد خان منگه و اصفخان و قاضي خان را ازآنجا جريده
مي طلبند و روزي چند بجهت بعضي تقصيراتي که مي باشد اورا و
اصفخان را که با يکديگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم
ساختند بخلاف غازي خان بدخشي و مهتر خان و علي مراد اوزبک
و خنجري ترک و بعضي ديگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

فرود آمدند و دریں منزل سید عبد اللهخان سر داؤد آورد و آں بیت قال جعفر که سید میرکی وقت مراجعت از پتنه در جونپور استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژدهٔ فتح به ناگاه رسد • سر داؤد بدرگاه رسد

و قصهٔ جنگ مجمل این ست که روزیکه سید عبد الله خان در لشکر خان جهان در نواحي کهل گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش دستکها بامرا داده که هر کدام هرکجا بایستند ومظفرخان با پنجهزار کس تسویهٔ صفوف نمودنه و داؤد در عین سکر و غرور باتفاق عم خود جنید کرانی و دیگر سرداران از قلعه بر آمده وا رهانی گوشه بجنگ بایستاد و در اول وهله توپی بزانوی جنید رسیده خرد می شکند و چون افواج درهم می آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسپ داؤد در خلابی بند میشود و حسن بیگ کرد او را گرفته نزد خان جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد کفش اورا پر آب ساخته پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتی خاصهٔ خویش داده او را سیراب می سازد ونمی خواست که بکشد چه بسیار صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال فساد است بنابران فرمود که گردنش بزنند و دو زخم زدند کارگر نیفتاد و بعقوبت کشتند و سر اورا جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده بسید عبد اللهخان می سپارند و روانه میسازند و فیل وغنیمت بیشمار می یابند ودرین سال بجهة تقدیم شکرانهٔ این فتح بتاریخ بیست وسوم جمادي الثاني متوجه اجمیر شدنه و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسپ پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق امرا بقتل رسانید و میر حیدر معمائی تاریخ جلوس وی را • شهنشاه روی زمین • وتاریخ وفات • شهنشاه زیر زمین • یافت وتاثیر ذو ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را رومی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسپ که از ساده دیگر بود بپادشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابهٔ کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنی امیه بود خبری شد اما الحاد ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق • عراق قافیه میدان برهگذار نفاق و چون قصبهٔ موهنی مخیم گشت فرمانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کونده توقف کنند و قلیچ خان با امرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که بچهل کروهی احمد آباد است رفته ازانجا جمعی را همراه سازد تا باحمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه آنجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشي را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بمامن رسانیدند و راجهٔ ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه وجنگل بجنگل مي پیمود

هاله چه مه کرد که او له کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبد المطلب

معتقفي بوده اند بعنايات و زيادتي منصب سرفراز گشتند و باقي همه از درجهٔ اعتبار سقوط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا كه در كوهستان ارديق پور و خانپور و غيران قزاق ميگشت روانه گشتند و درين ايام خواجه شاه منصور نويسنده شيرازي را كه از ابتداي احوال چندگاه مشرف خوشبوى خانه بود و بتقريب عداوت مظفرخان و وقتهاى او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام يافته بمنصب ديواني رسيد و بعد از حادثهٔ منعم خان بموجب فرمان عاليشان طلب بدرگاه آمد از جهة نهايت كاردانى و سنجيدگى كه داشت اورا ديوان كل ممالك محروسه گردانيده بتدريج در امور ملكي شريك غالب راجه گردانيدند

ناقابل است آنكه بدولت نمي رسد
ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگرچه كسى دخل كرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسيده اند
پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و ثاني متم است و از اتفاقات انكه درهمان حال ستاره ذوذنابه از جانب مغرب پيدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز ميگذاشت او را ستاره دنباله دار ناميدند و از بسيارى كفايت وقت در حساب سپاهي و گرفت و گير بي محل بمرتبه رسيد كه مردم ظلمهاى راجه مظفرخان را فراموش كرده برو انبار نفرين ميفرستادند

كه بسيار بد باشد از بد بتر

و اجين رفته در دوازدهم ذيحجه در حدود ديپالپور (۲) مالوه ملازمت كرد و مصحف حمايل نفيس و بياض خطب صنايع و بدايع حافظ محمد امين خطيب قندهاري را كه خوشخواني درين عصر مثل او در نظر نيامده گذرانيد و آن مصحف و بياض را از منزل محل گروهه از بساور دزدان برده بودند و سيد عبد الله خان پيروي كرده بفقير مهرده بود چون بنظر در آورد بسيار خوشحال شدند و حافظ محمد امين را طلبيده بمطائبه فرمودند كه مصحف حمايل از جائى بما آورده اند آنرا بشما بخشيدم حافظ آنرا شناخته و روحي در قالبش از سر نو در آمده تسليمات بتجد و نهايت و سجده شكر گذاري بجا آورده عرض كرد كه حضرت همان روز سيد عبد الله خان را فرموده بودند كه آنرا انشاء الله تعالى تو پيدا خواهي كرد بجائى نخواهد رفت چون كيفيت يافتن آن از جامع پرسيدند عرضداشتم كه جماعه بيلداران كه در بعضى قريات بساور بكندن حوض و چاه و غير آن مشغول مى باشند و برين بهانه راه ميزنند اين اسباب را دزديده بودند و يكي ازانها مخالفت نموده سيد عبد الله خان را خبر رسانيد تا همه را گرفت و بدزديها كه كرده بودند اقرار نمودند درين ميان بحافظ فرمودند كه انشاء الله اسباب ديگر هم پيدا ميشود خاطرجمع داريد او بعرض رسانيد كه مدعاي من يافتن اين مصحف و اين بياض بود كه از آبا و اجداد موروثي داشتم و در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقى سهل است عاقبت الامر

(۲ ن) ديپالپور

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جاگیرداران مالوه بملازمت رسیدند و غازیخان بدخشي را منصب هزاري داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان وترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهانه موهني گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موید بیگ را با پانصد کس ماندند وقطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناته را در اودي پور و سید عبد الله خان و راجه بگهوان داس را در دهنه درهٔ ایدي پور تعین گردانیده بنواحي بانس واله و دونگرپور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و درهمین منزل قلیج خان را که از ایدر طلبیده آمعخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلیان رای بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهي سازد و در مالوه آمده بلشکر ملحق گردد *

و در فاتحهٔ این سال تحویل نو روز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبهٔ دیپالپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماري صعب در بسارر مانده بود خواست که براه بانس واله بارد و روه درهفدون سید عبد الله خان در خورده و آن راه را پر خطر و مسدود نشان داده و باز گردانیده در بحونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهي بهمراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور

چنان دیدند که قریب پانصد سوار بمحافظت تهانه گذاشته خود شباشب بر سر آن روند و انچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذيحجه سنه اربع و ثمانين و تسعماية (۹۸۴) هفت کروه راه رفته بودند که ازان طرف راجه ترابن داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب درگرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پران شد و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در سوراخی خزیدند چون عرضداشت آصف خان رسید فرمان محتوی بر نوازش سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل و دیگر پسران خود را بر سر سیوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر سید ابو القاسم ولد میر سید صفائی که اعاظم اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سیوی شد باولاد نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفضل •

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن او شاهنشاهی را در منزل دیبال پور مجمل انکه این مردرد مطرود

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم بجنس از بیلداران پیدا گشت رسیده عبد اللهخان در فتح پور بنظر در آورد و در همان منزل نقیر را باز مجددا حکم امامت شد و خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مثل راست آمد که لمحمدک بمکتب نمیرود و برندش

گر میروي وگرنه برنده اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را ابی جاگیر دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن ولایت روانه گردانیده مهده داغ و محلی آن لشکر بشهباز خان بخشي تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتي براي تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر دست آصفخان و دیگر امرای نامزد انجا رسید و شرح این مجمل انکه چون قلیچ خان از ایدر باهتمام علي مراد اوزبک که بطلب او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت راجه ایدر که دربدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران جمعیتي بهم رسانیده بده کروهی تهانه ایدر آمده داعیهٔ شبخون داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشي و میر ابو الغیث بخاري و میر محمد معصوم بکري و غیران کنکاش

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هرپنج
وقت نماز بجماعت دران میگذارند با او خلوت ساختند اول باموری
مضحک و هیاتی نا قبول و گردن کج کورنش کرده تا دیری دست
بسته وچشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند
پوشیده بطریقی که کذب وریا و نفاق ازان می بارید ایستاده ماند
و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرموده سجده بجای آورده بدو زانو
مانند اشترلوک نشست و دو بدو صحبت خلوت داشتند و
پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگررا مجال ایستادن
دران پایه نبود و از دور گاهگاهی که آواز بلند میکرد لفظ علم می
شنودم خرافات خیلی می چاوید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل
الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه • انکه ز جهالت ببطالت گمراه
مستغرق کفرند وحقیقت گویند • لاحول ولا قوة الا بالله

وتمام مدار او بروش محمود بسخوانی که درزمان امیر تیمور صاحب
قران در بسخوان که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده
رسایل نحس نجس نوشته پراز تزویق که به هیچ مذهب و ملت
راست نیاید و غیر از قیل وقال که آن را علم لفظ وحال نامیده حاصلی
ندارد خلاصه تصانیف ان اشقی الاشقیا کتاب بحر و کوزه است
و فضلاتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم
ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نزند و چه رقصها
که نکند و این شریف کثیف نیز جنگ الهملاتی نوشته و انرا
ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

مانند سگی سوخته پای از قیاری بدیاری گشته و از مذهبی
بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زد تا کارش بر الحاد قرار یافت
و چند گاه بروش متصوفه مدتی بصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد
زاهد که نبیره مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره
است آمده با درویشان بسر می برد و چون مناسبت ذاتی بدرویشی
نداشت و هرزه گوئی مزاح و شطحی بی مزه بنیاد کرده پریشان
میگفت از آنجا اخراج کردند و مولوی بیتی چند در شان او فرموده
و از آن جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام

تا سبزکنان بدکهن رسید وانجا نیز از نامقیدی جوهر خبث
خویش را ظاهر ساخت و حکام دکهن میخواستند که لوح هستی
اورا از نقش حیات پاک سازند عاقبت بر سواری خر قرار یافته
برسوائی تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان
اباحت دران عرصه فراخ و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس
بهر طوریکه باشد باشد درینولا خود را افغان وخیزان در مالوه رسانیده
و در بلج گروهی اراذل منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از
دهانش بر می آمد بجای آش زهر مار میخورد و مجلس عامیانه
میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدگان عراقی که از حقیقت ایمان
چون موی از خمیر برآمده اند و نبطی عبارت از ایشان است و
نخست از همه پرستندگان دجال ایشان خواهند بود گرد وی جمع آمده
بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجدد مایهٔ عاشره اوست
و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا اورا شبی

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن ابراهیم حسین میرزا که دختر زادهٔ میرزا کامران باشد از ولایت دکهن که والدهٔ اش گلرخ بیگم در وقت محاصرهٔ صورت بآن جانب بدر بردهٔ بود در سن پانزده شانزده سالگی باغوای مهر علي نام مفسدي از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشي چند جمع آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پرگنه پتلاد بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایت رفته و در سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با انکه سه هزار سوار داشت بنابر واقعه طلبي سپاهیان که محل اعتماد نیستند قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت و راجه بجانب احمد اباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته بجانب دولقه روان شد وزیر خان و راجه تعاقب او نمودند و دران نواحي محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و به چونا گدّه رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا مظفر حسین از چوناگدّه باز آمده وزیر خان را که بي جنگ بهمان سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده و نردبانها بر دیوار قلعه ماندنو و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود که بشکنند درین وقت بندوقی بر سینهٔ مهر علی که صندوق راز میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و اورا بصندوق عمل می برد

الموتُ یاتی بغتةً ۰ و القبرُ صندوقُ العمل

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

فقره نامربوط عام فریب را مصدر بلفظ میفرمودند ملخته که گشتگاه عجبی است و منزلی طرفه مضحکی غریب و داوجود این جهل بموجب ان لله ملکا یسوق الاهل الی الاهل کار از پیش برده چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل ان کرده که حالا داخل امرای هزاری است و از جمله داعیان مذهب حق در ولایت یک است و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت بآن مراتب میخوانند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز
زانکه کار عام نبود جز خری یا خرخری
گاو را دارند باور در خدائی عامیان
نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من ساعته و اذا اساء اصر علی اسائة و زبان حال او همه این میگوید که

یار بودم قطبک اسمال قطب الدین شدم
گر بمانم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت پرداختند ازانجا بکوچهای متواتر سیر کنان و صید انگنان براه رنتهنبور در صفر بیست سیوم سنه خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضی که حالا بخطاب ملک الشعرائی مخاطب است غزلی گفته که مطلعش این است

نسیم خوش دلی از فتحپور می آید * که پادشاه من از راه دور می آید

بعد از دو سه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که

این چندین لخت که من دارم راین خوکه تراست

و در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و در منزل توده شاه ابو تراب از اکابر سادات شیراز و مرجع سلاطین گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را برقافله حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتي را نیز زرهای فراوان داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هرکس که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر التماس نمودم که براي من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات داري گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت وی بر آید گفتم نی همین من وسیلهٔ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان حسرت پشت دست ندامت میگزد

نکرد لطف تو کاري و وقت کار گذشت
نشد وصال تو روزي و روزگار گذشت

در نواحي قصبه انبیر در[۱] موضع مولتان که شهري است قدیم و ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعهٔ بلند و دروازها و باغ را بامرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزاني داشتند تا درهشت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

(۱ ن) انبیرمر

بجانب سلطان پور و ندربار میرود و امرای نامدار که بسرداری
شهاب الدین احمد خان بر راجه علي خان نامزد شده و اورا در
قلعه کشیده کار برو تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک
بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان نرودله شده
و از امرا جدا گشته بجانب بهروچ و برودهٔ که جایگیر داشت و از میرزا
درانجا هرجي و مرجي تمام راه یافته بود مي آید و فتوري و قصوری
در تشخیص مهم امیر و برهان پور میرود و امرا بضرورت پیشکش لایق
بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت
بجایگیرهای خویش می نمایند و درهمین ایام حکیم عین الملک
شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
حاکم دکهن برسالت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی و تحفهای
گرامي عادل خان را گذرانید و بعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله
بفوجداري بانس بریلي در دامن کوه نامزد گشت و ازانجا عریضه
نوشت مشتمل بر چند فصل یکی ازان جمله اینکه چون از درگاه
جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه
ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و فساد این ولایت و
روش کار و بار واقفست و مردم باعتماد او رجوع می نمایند و بدربار
هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتي است
در حق وی و هم موجب سر فرازی بنده درگاه است و الحکم اعلی
خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
و چون باین فصل رسید نه حکم آري شنید و نه حکم نی

مو بر آید بکف و موی تو ناید بکفم

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
وجه لبندمت نامجرا موقلاست که نه روی قرار و نه رای فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من
صبری نه که از عشق به پرهیزم من
دستي نه که با قضا در آمیزم من
پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسي زماني که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بیگ تواچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در
غره ذي حجه سنه خمس وثمانین و تسعمایة (۹۸۵) فرمانی بنام
راجه علي خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه فلک بارگاه گرداند

۹۸۶

986

و در غره محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمایة ([illegible]) تحویل
نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد
صفر تخت ز سلطان فلک‌بر دارد • انجم بیرقلکش تا برآید بحمل
و دربهٔن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی تلدته شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
نخچیر بي حساب افگندند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه یکبار حالتي عجیب وجذبهٔ عظیم بر شاهنشاهي
وارد گشت و تغییر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابهٔ که تعبیر ازان
ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

رای منوهر ولد رای لونکرن حاکم سانبهر موسوم گردانیده منوهرپور نامیدند و این منوهر که اورا چندگاه میرزا منوهر میگفتند در خدمت شاهزاده بزرگ نشوو نما یافته بمرتبهٔ کمال رسیده امروز شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او در ذیل تذکرهٔ شعرا مذکور میشود و ازانجا براه نارنول متوجه دهلی گشته شیخ نظام نارنولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک رمضان این سال در نواحی قصبه ریواری خبر از بساور بفقیر رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی دران ایام شب و روز ورد زبان شاهنشاهی بود هرچند حافظ محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که این فضولی مکن و حفّاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمی برای درازی عمر این نوباوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجری و ذخری شافع و مشفع در یوم الحساب کردد و ازان منزل رخصت پنج ماهه گرفته به بساور آمدم بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولیها تخلف در وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیها و آن مخالفتها عاقبت رفته رفته باعث افتادن ازنظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

نمود و کتاب الاحادیث را که چهل حدیث است درمیان فضیلت غزا
و ثواب تیر اندازی و نام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل
کتاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن
روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما
و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا
میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه
فروع و علما با یکدیگر تیغ زبان کشیده درمقام تنافی و تقابل بودند
و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند
و کار بحث از سنی و شیعی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم
گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت
که شیخ عبد النبی خضر خان سروانی را که متهم به سبّ نبی علیه
السلام بود و میر حبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بناحق کشته
و نماز گذاردن عقب او روا نیست چراکه پدرش عاق ساخته و خود
علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجهیل و تضلیل او
می نمود و مقبلان درجماعه دو رویه پارهٔ بآن جانب و پارهٔ باین جانب
رفته سبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای فاسده
و شبهات باطله ازکمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس
صواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود
اما عامی محض و مستانف و مستانس بکفرهٔ و اراذل در شک
انداخته حیرت بر حیرت افزوده و مقصود از میان رفت و سد سدید
شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری
از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

هتی دار که نیض حق بدانگاه رسد * تا کار رسد بر دل آگاه رسد
و در پای درختی که این حال ثمرهٔ آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالي و باغي وسیع در آنجا انداختند و موی هر
را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند واین خبر در
شرق رویهٔ هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
افواه عوام افتاد وخللها درمیان رعایا پدید آمد باز در اندک زماني
فرو نشست و در منزل بهیره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را بسعید خان مغول تفویض نموده وقاضی علي
بغدادي را که نبیره میر قاضي حسین میبذي است برای تداخل
زمین مدد معاش ایمه در پنجاب وغیران تعین کردند تا صحال
قدیم را گذاشته و رقبه پیموده در یک دیهه همه را شریک سازند و
تفرقهٔ تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یافت و این همه بزرغم
شیخ عبدالنبي و بی دیانتی وکلاي او بود و ازآنجا بجانب فتحپور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثاني سنه مذکوره بکشتي درآمدند و امرا واعیان ملک نیز به
مرافقت در کشتی نشستند و اردو ازراه خشکی روان گشت وبیست
ونهم این ماه در حضرت دهلي رسید و در غره ماه رجب از کشتی
بحربر آمده وبر کشتی بر که عمارت از یاده پای هامون نورد باشد
سوار گشته درششم این ماه خود را دراجمیر بمجلس عرس رسانیدند
و روزي دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند وهر روز پنجاه
کروه راه طي میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل
تود رسیدند وجامع اوراق ازبساور باستقبال رفته بود دران وقت ملازمت

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق و در کتب فضایل و علوم رسمي و حقیقی و حالات و مقامات و کمالات انسانی بجمیع وجوه باعتبار معتبر بر حابر دانایان و مرتاضان فایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش وبطلان غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکك زایل نشود

لو بست الجبال او انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطاعن در ملت سهلهٔ بیضا و حنیفهٔ غراء که در نبوات کتب کلامیه بعضي ازان مسطور است حریفان پیوسته گوش زده می ساختند و تحریض و ترغیب بر سلوک مسلک خویش بزبان قال و حال مي نمودند

میداد رقیب آن سهي قد را پند ٭ کاندر رخ هرکس چو گلي از باده مخند
از حد چو بشد نصیحت آتشو خ گره ٭ برگوشهٔ ابروزه و سرپیش افگند
پیش ازین گفتگو چندگاهي پرکهوتم نام برهمني را که معبر نامهٔ خرد وافر بود در خلوت برده اسامي هندوی از برای موجودات اشیا بزبانی خاص پیدا اختراع مي‌خواستند و چند گاهي دیوی برهمن را که از جمله معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و ازوی اسرار و افسانهای هندی و طریق عبادت اصنام و آتش و آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برمها و مهادیو و بشن و کشن و رام و مهامائی که بودن ایشان از بني نوع انسان

قضیهٔ من و تو اوفتاده است بعکس
تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث ودواعی بسیار بود وبموجب القلیل یدل علی الکثیر و الخفیفة تدل علی الغدیر انموذجی ازان درسلک تقریر وتحریر می آورد و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هردیار و ارباب ادیان و مذاهب بدربار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تفتیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند غوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر مطول مجمل ومفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند وبمقتضای ثلث مهلکات شحٌ مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه هرچه خوش می آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از انچه نامرضی طبع و خلاف خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان صبی تا عهد عنفوان شباب وازان هنگام تاسن انحطاط چندین حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید و بخود داشتی خاص و معرفتی جداگانه سوای متعارف ازانچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی پیکر در مرآة ضمیر وگنجینهٔ خیال ارتسام یافت و از هیات مجموعی این نقش کالنقش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود ومهیا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که نو پیدا شده و هزار سال برو نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و نفی دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سمنیه و براهمه که بخلوات

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفة الزمان داشته و تعبیر از ان بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه تا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او تجویز کرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب بادشاه را فرض عین شمرده روی اورا کعبهٔ مرادات و قبلهٔ حاجات دانانیدند و بعضی روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضی مشایخ هند را درین باب متمسک آوردند وبعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل ذی شوکت ذی شان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و مقتدای عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی را نقل کرد مثل انکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هر دو مظهر در کار برین قیاس وملا محمد یزدی نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن صریح و ناسزای قبیح بر خلفای ثلثه گفته و تکفیر و تفسیق عامهٔ صحابهٔ کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از متقدمین و متاخرین رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت و دیگری بحیله همان را حلال می ساخت دستاویز انکار گشت وچون از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند و کتبهای ایشان را دیده قیاس غایب

موهوم است و نبودن متیقن هرچند در زعم باطل بعضی را اله و
بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده
بآن جانب گرائیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شد
و قول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ درست دانستند و
خوش آمدیان کلمه گوی در رسایل اقامت بینات و دلایل بدین
مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نا محصور
نا معدودند و کتب بیشمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند
نرموده حلاوت آن در مذاق افتاد و روز بروز ثمره آن شجرهٔ خبیثه به
ظهور می آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی
دهلوی را که اکثر از اعیان اورا تاج العارفین میگفتند و از
شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوایح و سایر
مصنفات لایق و فایق درعلم تصوف ودرعلم توحید ثانی شیخ ابن
عربی بود و برکتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها برنطی
که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطحیات و ترهات اهل تصوف
از و می شنیدند و او چون چندانی مقید بشرعیات نبود مقدمات
وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و
الحاد میشود درمیان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که
در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال
آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی مایل
آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم بر فتور وهن در اعتقاد
باحکام شریعت شد و خلود کفار را درنار محقق اما دوام عذاب را
مشتبه و نا مشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآنی و

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعه که هر روزی
بکوکبی منسوب است ساختند و دعاي تسخیر آفتاب که هندوان
تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن
گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا
پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را
عوض آن میکشتند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر
شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش
پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین
زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و
بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند
تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم
که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب چه
در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا
و نوریست از انوار وي و هوم که عبادت است از آتش پرستي
بموافقت دختران راجه هاي هند خود از عنفوان شباب درون حرم
معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس سجدهٔ
آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت
افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله
برسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ریسمانی جواهر
دران کشیده از دست براهمه به تبرک بر دست بستند و امرا
فرا خور حالت مروارید و جواهر دران روز پیشکش ساخته موافقت
دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لتهٔ پیچیده بر دست

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند ودانایان مرتاض ملک افرنجه
که ایشان را پادهری و مجتهد کامل ایشان را که تغییر احکام بجهة
رعایة مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند
ورزید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل بر ثالث ثلاثه گذرانیده و
حقیت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و
شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقی چند تیمناً ازان بخواند و شیخ
ابو الفضل به ترجمهٔ آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که

ای نامی وی ژژ و کرستو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخشش است و شیخ فیضی
مصرع دوم چنین گفت

سبحانک لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن را در باب
حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الدجالین
فرود آوردند و بیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر
تام است و بخشش غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است و روشنی
عالم و حیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی
بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد
و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گاو و
سرگین آن نیز و قشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلای مقرب
مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم
و مربی پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معنی باعث
تعظیم نو روز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال دران روز جشن

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدي
از گردن زمانه علي ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضي به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پسران خرف که صدر و قاضي و حکیم الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش مي‌آمد خفیه بدست آصفخان میر بخشي پیغام فرستادند که چرا با ما در مي افتي جواب میداد که ما نوکر مردي ایم همان حکایتست که نوکر بادنجان نیستم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین ذل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکي از اهل اسلام جز حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدي در بعضي مسایل با او مماشاة نمیکرد چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المساعد

و آیة فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائي به بیگانگي کشید و الحمد الله که بدین خوش حالم

دل در تگ ریو نشد نیکو شد که نشد
جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد
گفتي که برنجم از نیکو شد کارت
دیدي که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و نخود را قابل رعایت و نه ایشانرا لایق خدمت دانستم و سر بسر راضي شدم

بستن درگرد شد و بر رغم اسلام هر حکمي که ارباب ادیان دیگر
بیان کردند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام
آن نامعقول و حادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع
الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتمادی در باطن استقرار
گرفت یُرِیْدُونَ لِیُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْكَرِهَ
الْكٰفِرُوْنَ و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
ابطال آنهم نماند یاد دارم که در ابتدای گفتوگو شبي در دیوان
خانه خاص نتح پور با شیخ ابو الفضل مرا مجالست روی داده
میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دو رهگذر یکی
آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل ننوشتند چنانچه احوال
پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلّم درضمن وقایع سنواة
نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدده خود هست گفت
ني آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستي نوشت گفتیم بتقریب
تقادم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شده
باشد و باقي به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم
آنکه هیچ اهل حرفه نماند که درتذکرة الاولیا و نفحات الانس و
غیرآن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که درانجا
داخل نساختند و این معني بغایة محل تعجب است درانجا هم
آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد ازان پرسیدم
که میل شما ازین مذاهب مشهورة بکدام بیشتر باشد گفت
میخواهم که روزی چند در وادی الحاد سیري بکنم بمطایبه گفتم
اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر سقف آن منارهٔ بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره پلها گذاشتند و دعوي حکیم چون قرابادینات دروغ بر آمد وگریخته بجاي رفت اما حکیم علي گیلاني بعد از هفده سال در لاهور آن چنان حوضي ساخت ومیر حیدر معمائي «حوض حکیم علی» تاریخ یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید بر ساختند و روزی با شیخ بلجهو نام قوالي خوش خواني صوفي وضعي از مریدان شیخ ادهن جونپوري که ناسش تاریخ وفات میشود صحبت داشته و خوش وقت شده و میان تان سین و دیگر مغنیان بطریقهٔ هند را طلبیده او را بر انها ترجیح داده فرمودند که مجموع زر این حوض را شیخ بلجهو ببرد چون از حمل ان عاجز ماند اندک زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند و باقي آنرا در مدت سه سال کم وبیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند و همدرین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوائي گرفتند وپیش ازان روزي در وقت نمودن شیخ فیضي گفته بود که شیخ ما تکلف ندارند فرمودند آري ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ بلجهو و میان تانسین و همه ارباب غنا را نزد شیخ فرستادند تا تشخیص نماید او بمیان تانسین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی می تواني گفت تا آخر مردو اورا باصوات حیوانات تشبیه داده بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکهٔ میرزا حکیم که جوان مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به ملازمت رسید و منصب پانصدی یافته در ولایت بهار نامزد شد و انجا با کالا پهاڑ که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

بیا تا تکلف بیکسو نهیم ٭ نه از تو تیام و نه از ما علام

و از دور گاه گاهی در صف نعال کورنش میکردم و نظارگی بودم

که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها

تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است

صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده شد و پناه بلطف ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده اوست بر انجاز وعدهٔ الا ان حزب الله هم الغالبون الیس الله بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزی دیگر نبود و نیست و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجویم

رضیتُ بما قسّم اللهُ لي ٭ وفوّضتُ امري الی خالقي

لقد احسن الله فیما مضی ٭ کذلك یحسن فیما بقي

و درین سال حکیمي در فتح‌پور آمده گفت که خانهٔ میتوان ساخت که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آید و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضي بیست گز در بیست گز و عمق آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجرهٔ سنگین و

پدر زنت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از مکهٔ معظمه معاودت نموده اسپان عربي نژاد و غلامي حبشي و هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آزادت و صدارت رسید و میر حاجي سال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نبایر حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه حواله ایشان نموده بتاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر در افتاده باعث بي اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه این قافله اخراج کردند تا در سال آینده بمقصد رسیده در ختم کار که اعتبار آنراست از آلایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت بردند وعلم کارخود آخر کرد • هو عزیز قوم ذلوا • تاریخ یافته شد •

و دراوایل سنه سبع وثمانین و تسعمایة (۹۸۷) خبر رسید که خان جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرماني مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیواني یافته بود حاکم آن ولایت و رضویخان را بخشی و حکیم ابو الفتح را صدر و رای پترداس و میر ادهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتحپور نامزد گردانیدند •

و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی درسن چهل سالگی فرزندی دلبندی محی الدین نام طوّل الله عمره و رزقه علما نافعا و عملا متقبلا کرامت فرمود و مولد او در بساور است •

و درین سال ملا که عشقی که خطاب خانی داشت و دیوانی و مثنوی دارد مضحک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

جنگ کرده غالب آمد و از تغیر پور فرمان هزاری و اسپ رخلعت خاصه براي او فرستادند چنين ميگويند که او حضرت مرتضی علی کرّم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجۀ مبارک خود بر پشت او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

و درماه شوال سال مذکور ملا طیب راکه سفله رذل بود ازکیتهل ظاهرداه تربیت نموده واکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و حاجی پور و راي پرکهوتم بشوح ایضا بخشی وملامجدي - رهندی راکه سابقا پروانه نویس اسلیم شاهی بود امین وشمشیرخان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تعقل که لازمۀ ارذال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند ونه پادشاه را رعیت و تحکمات , بدعتها پدید آورده و رقتهای نامعقول ناهنگام را کفایت خیال کرده سپاهي را رنجانیدند ومعصوم خانرا بزور باغي ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی وهم درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهي گناه میرزا را بخشیدند ودرین ایام بشرف دامادي مشرف ساخته او را رعایت فرمودند ودرین سال شهباز خان بخشی را با تازی خان بدخشي و شریف خان اتکه وغیرآن بر سر راناکیکا نامزد گردانیدند ورانا در کونبهل میر که قلعۀ مستحکم است در آمد واین افواج تغير نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شبي از قلعه

و دریں ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مسایل شرعیه شایع بود و بدبختی چند از هندوان و مسلمانان هندومزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوءبیدین در تصنیفات از خطبه تبرا می آوردند و اکتفا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الکفائین ببرند و این معنی باعث بدنامی عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت سر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت برگردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمة الحق بر زبان جاری شدن ممکن نبود *

و دریں ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفهای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افزون باشد پیشکش فرستاده بود و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاوطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیج خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هرزود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

رفته بود آمده و به مصحوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر زعفران بسیار و مشک و قطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و تبت پیشکش آورده و درینولا حکیم علی خویش حکیم الملک گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عدیم المثل است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین ایام میر نظام برادر میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمده و اسپان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی از سلاطین قوی الاقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ گورگان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابران ظاهرا متابعت اظهار نموده و حقیقت استقلال در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند و بتشویش تمام این سه بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و ابیات این است که

خداوندی که مارا خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد

بعدل وداد مارا رهنمون کرد * بجز عدل از خیال ما برون کرد

بود وصفش زحدّ فهم برتر * تعالی شانُهٗ الله اکبر

محضر

مقصود از تشئید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان صینت عن الحدثان بمیامن معدلت سلطانی و تربیت جهانبانی مرکز امن و امان و دایرهٔ عدل و احسان شد طوایف انام از خواص و عوام خصوصا علمای عرفان شعار و فضلای دقایق آثار که هادیان بادیهٔ نجات و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تامل کافی در غوامض معانی آیهٔ کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث صحیح ان احبّ الناس الی الله یوم القیمة امام عادل من یطع الامیر فقد اطاعنی و من یعص الامیر فقد عصانی و غیر ذالک من الشواهد العقلیة و الدلایل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبهٔ سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبهٔ مجتهد است و حضرت سلطان السلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا اعدل و اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کافه رعایا لازم و متحتم است و ایضا اگر بموجب

الدين محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته طبقهاي زر و جواهر نثار فرمود *

و درین سال ایلچی عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی محبت انگیز از ماورا النهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه خطیب که از آدمی زادهاي بخارا بود با تحف و هدایا همراه او فرستاد و ختم نامه برین بود که

چو ما دوست باشیم با یکدگر * بود بحر و بر ایمن از شور و شر

و درین ایام محضري بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبي صدر الصدور و قاضي جلال الدین ملتاني که قاضي القضاة بود و صدر جهان مفتي کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود و غازي خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت مرجوحه را در مسئلهٔ مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکي نباشد و بخودي خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید محصل این بود که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای مصالح ملکي را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئلهٔ مختلف فیها را امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوع و بعضی بکره بران تذکره مهرها کردند و صورت آن بعینه نقل نموده میشود *

قدس الله سره العزيز از گوشهٔ دامن او برخاسته اند و آن همه انکار

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است
درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق قران و توغل در استحاله وحی و تشکیک در نبوات و امامات امتحان کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار صریح آوردند و تواتر قران و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند و امثال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدست کوری چند • مصحفی ماند و کهنه گوری چند
گور با کس سخن نمی گوید • سر قرآن کسی نمی جوید

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد • چون روی عروس
ساقی می ناب در سبو خواهد کرد • چون خون خروس
افسار نماز و پوز بند روزه • یک بار دگر
از گردن این خران فرو خواهد کرد • افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمهٔ لا اله الا الله اکبر خلیفة الله عقیده تکلیف نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن چند کسی اکتفا نمودند و • فتنهای امت • تاریخ یافته شد و در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

رای صوابنمای خود حکمي را از احکام قرار دهند که مخالف
نصی نباشد و حسب ترفیه عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر
همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروي
و خسران دیني و دنیوی است و این مسطور صدق وفور حسبةً لله
واظهارا لجراء حقوق اسلام بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین
تحریر یافت و کان ذلك في شهر رجب سنه سبع وثمانین وتسعمایة
(۹۸۷) • و مسودهٔ آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکره
نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست
که من بجان و دل خواهان و از سالهاباز منتظر آن بودم و بعدازان
که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام
متحقق شد و معارضي نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت
واعقلیت امام بر حکم شرع بشد اسلام را تقلید نامیدند و حال شیخ
ابو الفضل بعینه چون حال حیرتي شاعر سمرقندی بود که از بس ایذا
که از علماء القهریان بارد مزاج کشید برغم ایشان بدکیشان موحقان عراق
یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب
او درست نشست •

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجانب اجمیر روان شدند
و بعد آن تا الیوم چهارده سال باشد که عطف عناني بآن طرف
واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج کروهی اجمیر پیاده شده
شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زنان میگفتند که عجب کل
العجب انکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که
در هر گوشه صد هزاران هزار ولي کامل و مکمل همچون خواجه

برند تحفهٔ لوح ادیب از پی نرد
کنند مصحف قاري گرو بوجه قمار

ودرشتي بسيار بحكيم الملك از جهت مخالفت او با شيخ ابو الفضل
که اورا نضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه
فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضي علي مذکور فقیر
را ایزکه از خدمت باز مانده خود را بزعم خود از جمله منسبان
ساخته بودم در بلدهٔ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش
را که ضایع کنندهٔ روزگار است شنوانید

بهر گاه حکم در گاه و بیگه • روي تا کی بیگهٔ چند حاصل
فرمودند که پنداریم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که
بلي بشرط خدمت فرمودند که بپرسید که مگر ضعفي داشت که از
خدمت ماند نمازخان بدخشي در بدیهه گفت که ضعف طالع
داشت و هر کدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران
ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهبازخان
بخشي گفت که او همیشه در خدمت مي باشد جواب دادند که ما
کسي را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیهٔ خدمت ندارد زمین او
مداعفه باشد في الحال تسلیم کردم و این معني بسیار گران آمد
و روي بر تافتند و چون قاضي علي مکرراً بعرض رسانید که درحق
او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبي را که
هنوز در اردو بود بپرسند که او بي شرط خدمت استحقاق چه قدر
زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداد امروهه مرحوم بانعام فرستاد
که چون معاملهٔ است و خرج هم شنیده میشود که دارد ما هم

قطب الدین خان گفت بادشاهان ولایت چون خوندکار روم و غیر ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای خاطر خوندکار روم غایبانه از جانب او این درعتی میکنی و جای از برای خود وقتی که ازینجا بروی پیدا کرده ٭ تاعتبار بابی همانجا برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی در آمده بپیر بزرگ جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد تو میتوانیم بر آمد و کار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست بر دهنهای شما بزنند و در همین ایام ترسون محمد خان حاکم پتن از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمه را تا حدی از نظر می گذرانید و اکثر زمین آنها را می بردند و ازکار عددوی (؟) گفته اندکی میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی زادگان هند ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات و مدارس و مساجد مدروس و اکثری جلای وطن شدند و اولاد ناقابل ایشان که ماند بمرور بهاجی گری نام بر آوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالی

که ماه روزه ز میخواره خانهٔ خمّار

هژده کروهی آگره است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
ایشان جدا ساخته و هردو را بکشتی نشانده و از آب جون گذرانیده
بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمی دیگر میرسد که اینها را ضایع
سازند و موکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
دیگر کهنه می نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتی
عمر این هر دو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزی
قاضی یعقوب از بنگاله میرسد و اورا هم متعاقب ایشان میفرستند
و یکان یکان را از ملایان که ازو توهم بی اخلاصی داشتند در نهانخانه
عدم میفرستادند و علمای لاهور را جلای وطن ساخته هر کدام را
چون ملک منثور از هم گسستند ازانجمله قاضی صدر الدین لاهوری را
که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروچ از گجرات و
ملا عبد الشکور کول دار را بقضای جونپور و ملا محمد معصوم را به
بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را بمالوه جلای وطن کردند و صدارت
آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
المرام شدند اما شیخ معین نبیره مولانای معین واعظ مشهور را بجهة
کبر سن و اطلاق اسم شیخی برو از ملایان که مقلد محض و دشمن
دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سنه نهصد و نود
و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم سرهندی را صدر گجرات ساخته
فرستادند و او ذخیره و زر بسیار برشوت از ائمه گرفت و زر فراوان
جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
معنی بعرض رسید که داعیهٔ رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم و مقربان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت کردند خواهی نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیاده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم

و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کرور میرسید بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و هم درین سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرنخودی که حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت و ملا محمد یزدی را بقاضی القضاتی آنجا مقرر ساختند و حکومت دهلی بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغي بر پادشاه داد تا محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرنخودی و میر معز الملک و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هرجا چنانکه مذکور شود جنگهاي عظیم کردند و ایمه میگفتند که پادشاه در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در ملک او تداخل نمود ارحم ترحم عاقبت مهتر سعادت که پیشرو خاني خطاب دارد وقتي که نزد معصوم خان جونپوري رفته بازگشت حقیقت فتوي ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا محمد یزدی را بتقریبي از جونپور طلبیدند چون بفیروزآباد که

بمقتضای رای خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی
را که میدانستند که مرید میگیرد یا مجلس سماع یا نوع قلابی دارد
آن را دکان نامیده یا درقلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله
وبکر می نمودند و این معرکه پیوسته در کرد بود پیران معمرو
شیخان قالی مرحوم تر از دیگران بودند وتفصیل این تطویل دارد
بنابران فراسدین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید باقتضای
مصنوعات هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای
وطن یافته درموشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق • که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان برزمین شد بخیل • که لب تر نکردند زرع ونخیل

والحق آن مجالس خنک وآن حالتهای افسرده و آن حرکات زشت
وآن تکلفات بیراه وان صوفیان مرائی نابر خورداز اکثری قابل همین
بودند که بر افتند

آن نه صوفی گری و آزاده‌ست • بلکه کیدی گری و قوادیست
دزدی و راهزنی بهتر ازین • کفن از مرده کشی بهتر ازین

هرچند می خواهم که این مجالهٔ پارهٔ معنی تاریخی هم داشته
باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگرو طرح ووضع جدید زمانه
و منقل مذهب و ملت نوکه سوخته آتم میرود

والخلق کالسطور اذا عدت صفحة • و ان لم اشأ تملی علی و اکتب

کفش میکشی بخانه خاوند میرود

بشکی ازین خلاص می یابم اما چکنم که

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم • وبقیت فی خلف کجلد الاجرب

یعنی ازانجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها
می طلبیدند او رسالهٔ مشتمل برنقل دروغ ازبزرگان دین خوش آمد
خیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل انکه
عبارتی جعلي از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی کهنه
کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد
داشت و ریش تراش خواهد بود و علامتي چند که در خلیفة الزمان
بود درج کرد و باوی بسر عنایت آمده در سلک بار یافتگان پایه
قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه ازکتب
ملا ابو سعید برادر زاده میان مان پانی پتی حدیثی موضوع گذرانیده
بودند که پسر صحابي مقرّش در نظر آن حضرت صلي الله علیه و
آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود
چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای
دلیرانه میکرد و منصبها می نمود بقلعه رنتهنبور فرستادند تا بمرد
و جثهٔ اورا بعد از انداختن بپایان قلعه یافتند که با پارچهای
طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خود را از بالای قلعه
می انداخت و این واقعه درسنه نهصد و نود و چهار روي نمود

فاصبحنا من الدنیا لبیئات کفردوس

و اصبحنا بلا دار کان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
و مشائخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند
و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
توزه تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت بار در خلوت یا جلوت داشته

قدیم آنرا لکهنوتی میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را هرجا که یافتند بغارت بردند ومظفرخان کشتیهای بسیار جمع کرده حکیم ابو الفتح و تیرداس را مرصود تا بانواج خویش در برابر قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که بار بزم بود نه رزم و از تیرداس هندوی نویسنده بدین قیاس چه آثار جلادت بظهور رسیده باشد و بمظفرخان فرمان استمالت اشتمال جماعه قاقشالان و تقرر جاگیر ایشان که دران ایام رفته بود بقاقشالان فرستاده پیغام دادند که رضوی خان و تیرداس را فرستتند تا خاطر جمعدارند و نام برده‌ارا با میر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاربه گرمتر ساختند در همین اثنا ملا طیب ورای پرکهوتم بخشی که جاگیر معصوم خان کابلی و عرب بهادر وسایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بقیاد بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برسر رسیده رای پرکهوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بگرهی شتافتند و از جانب مظفرخان خواجه شمس الدین محمد خوافی که حالا دیوان کل است در گرهی سر راه بر ایشان گرفت و معصوم خان بجنگ غالب آمده و بقاقشالان یکی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر خان آمد مظفرخان در قلعه تانده که چار دیواری کهنه بیش نمانده بود متحصن شد و وزیرخان جمیل بیگ که از امرای قدیم الخدمت

خطابي با ملک کردم که از تیغ جفا کشتي
جهان مجلس آرای و جوان مردان برمک را
زمام حلّ و عقد خود نهادی درکف قومي
که از روي کرم باشد بر ایشان شرف مگر (؟)
همان در گوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
که سبلت بر کند ایام هزده روز یکیک را

و درین حال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری بنیاد کرده و امرای آن حدود را متاذي و متضرر ساختن گرفت و جایگیر اکثری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلي بطرز دربار و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشو در حساب جهان سخت گیر • که هر سختگیری شود سخت میر
بآسان گذاري دمی میگذار • که آسان زید مرد آسان گذار

و باباخان قاقشال و خالدی خان که از اعیان و اساطین بودند هرچند استعفاي داغ والتماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست و بجهة باز یافت زرجایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالدی خان را مقید ساخت وکف پائي فرمود اتفاقا در همان ایام فرمانی بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکرمیرزا محمد حکیم را که از کابل به بنگاله رفت بسیاست برساند مظفر خان اورا از میان قاقشال برآورده و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان نموده برسر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود وهمه سپاهیان انجا از معاینهٔ این حال برخود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طاقیهای مغولی پوشیده اظهار کلمهٔ عصیان نمودند و در شهر گور که برزبان

راجه از سمر نااعتمادی لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن جسته هر روز جدل داشت
و درین لشکر عسرت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کنبو
خویش شهباز خان یك لك روپیه بداکچوکی از راه آب برده براجه
رسانید تا مده خرجی چند روز شد و همین طور یک لک روپیه
در سر هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
سرمدی و گاهی پسر سیته بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
خبر بتوالی میرسید و از جمله ڈاکچوکیان قاضی زاده صاحب حسن
ناقص عقل عبد الحی خواص پسر قاضی صدر الدین سنبلی که
او نیز از خبط مخذان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
کشتی عمر او بغرقاب بلا رفت درین هنگام همایون فرملی پسر شاه
فرملی مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
وقت گفت و گوی مسلمانیهای جدید و تکلیف و امتحان مردم
در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیوست اتفاقا در امتداد ایام
محاصره بابا خان قاقشال از بیماری صعب مشرف بر موت گشت
و جباری پسر مجنون خان قاقشال که رکن رکین آن جماعه بود
و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف بابا خان
اراده رندی نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
خان کابلی بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا
بایلغار رفت تا پتنه را متصرف شود و خزانهٔ پادشاهی را بدست
آرد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پتنه

بود باتفاق جان محمد خان بهسودی و دیگر سپاهیان بمخالفان در آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هردو سردار با رای تیرداس بنوعي از حبس خلاص یافته بمدد زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم نور الدین قراری دران فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده بر آورده بعد از انواع عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای اورا سرمایهٔ استظهار ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده جمعیت سوار و پیادهٔ بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین را که از بعد قاسم علي خان بقال حاکم کابلي به بنگاله فرستاده بودند از قید بر آورده بسرداری بر داشتند و فتنهٔ عظیم قایم شد و راجه تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای عظام برای قلع مادهٔ این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب علي خان حاکم رهتاس و محمد معصوم خان فرنخودي حاکم جونپور و دیگر جایگیرداران نواحی بکومک راجه تعین یافته و هنوز در راه بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشي جنگ کرده اورا بقتل رسانید محمد معصوم جونپوری سه هزار سوار کار آزموده مسلح و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکات و سکنات او ظاهر بود و راجه اینمعنی را فهمیده اورا بانواع تسلی میداد و حقیقت حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل کفتی فراوان و توپخانه آراسته در نواحی قصبهٔ منگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

داد که بابا بلی خیرات ترا داخل بر آورده ما ساخته‌اند بعد ازین واقعه
شریف خان اتکه را بمالوه بجای او نامزد کرده و بمنزل او رفته و
مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند ٭

و درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از آگره
طلبیده و نوازش نموده با پنج هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند
و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده بانواج آراسته بکومک خان
اعظم تعین کردند تا بسرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچهتی را
بریده عرب بهادر را ازان جا بر آورد ٭

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموافقان
در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه در وجه انعام
مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت
روانه گردانیدند و تا آخر عمر هم آنجا ماند

از سر کوی تو نمی جنبم ٭ آسمان تا بعلم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین
سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هرکدام صحبت
خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدی و
طالب بیگه چند نه خاک بر سر آن باد و چاپلوسی و متملق و
لعقة ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب
اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل و استغنا و علو همت
و آن هم بر وجه کمال از همه مسلوب دیدند ازین ممر بدگمانی
بجاهای دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامی چند ٭ بگرفته بطامات الف لامی چند

متحصن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرنخودي را با جمعي بکومک بهار خان فرستاده عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه داشت خود را بجانب کچپتي(۱) که زمين دار مشهور است کشيد و راجه و صادق خان با بقيهٔ امرا بقصد استيصال معصوم خان کابلي متوجه بهار شدند او شبخون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان ريخت و دران شب تارماه بيك نام سرداري بزرگ که با الغ خان حبشي ترکيب يافته بقرا ولي تعين شده بود کشته شد والغ خان بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزيد و معصوم خان حسب الامکان جنگ مردانه کرد و چون ديد که کاري نمشود مانده و روان شد و دران اولکا ومنع قزاق ميگشت تا آخر پناه بعيسي خان زمين دار اديسه برد که درينولا در صد و پنجاه فيل و ساير تحف نفيس به مقدار چهار لك روپيه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غير مکرر بدست سعيد خان مغول بدرگاه فرستاد وتا الحال همانجاست و آن صوبه تا گرهي بتصرف افواج پادشاهي در آمد و درين ايام شجاعت خان و پسرش قايم خان را که از اهل نعمهٔ مقربي بود و جوان ظريف و نازك و پدر و پسر هردو بحسب طلب از فارنگپور متوجه فتح پور شده بودند نوکران ايشان بجهت بد سلوکي و بد معاملگي و بد عهدي و رذالت که لازمهٔ سردار عهدشده بقتل رسانيده متفرق شدند ميگويند که روزي سايلي از شجاعت خان و ديگر خوانين که بدربار نشسته بودند چيزي طلبيد او بعد از الحاح بسيار جواب

(۱) ن) کچهتي

باطل نموده بروی آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از معلم و مظهر باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهصد و نود بر دارند، باطل شخصي خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازي ملحد جفردان که از مکه معظمه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپري شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرد بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

درنهصد و هشتاد و نه از حکم قضا • آیند کواکب از جوانب یکجا
در سال اسد ماه اسد روز اسد • از پرده برون خرامد آن شیر خدا

و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر

و دریلولا عرض داشت راجه تودرمل رسید که تا این زمان بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرنخودی را همراه دارد اما خواجه شاه منصور دیوان زر باقي بسیار ازو و از ترسون محمد خان طلب داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده ایشان را بی‌پا گردانیده درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجاي او

تا رفقه‌ره صدق و صفا گامي چند ۰ بد نام کنند! نکو نامي چند
ازان جمله شیخ چاتیلده[۲] خلیفهٔ اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه
میوهنه بحسب حکم در عبادات خانه فرود آمد و نماز معکوس
نمودن و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم بسر خواهد زائید
اتفاقا دختر زاد و حرکات بارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
فیروزآبادي بصد طرفگی آن دورکني را کرد و باعث بي اعتقادي
از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ متّهی افغان کاسي[۳] را از پنجاب
طلبیدند بمقتضاي امتثال پیاده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
تا صحفهٔ او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار
فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهي مبارک نیامده
و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادي
که بادیهٔ فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین
قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوي
علامي اوستادي میان حاتم سنبلي رحمه الله پیش ایشان ارشاد
قاضي و حاشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و
هم در معامله و هم در حال مشار الیه است بدرگاه بر حسب طلب
آمد و اورا ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشي رفت اشاره بسامعه
خود کرد که سخن بلند مي شنوم و معذور داشته در فور وداع
نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نمامي جاهل تعاضد دلایل

(۲ ن) چاتیلده (۳ ن) کابسی

گذرانیدند و معصوم خان فرنخودی که دلی برداشت بی رخصت
امرا در جونپور آمده بغی ورزید و پیشروخان عرف مهتر سعادت
که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاسای او برده و
جونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرنخودی مقرر
شد و او سخنان پریشان مخبطانه گفته و اوده را کنارهٔ ولایت دانسته
بانجا رفت و در پي استعداد جنگ بود و دران ولا که مهتر سعادت
بدربار آمد و احوال خوانین آن صوبه را گفت قصه مثنوی دادن ملا
محمد یزدي برخروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
محمد یزدي و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدرین ایام
نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوري که وقت توجه پتنه رعایت
یافته در جوسی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و برسر کره
که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که درآنجا
حاکم بود رفته الیاس خان را درجنگ کشت و قلعه را محصور
داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را برسر نیابت
خان نامزد کرده و شاه قلي خان محرم و بیربر داد فروش را برای
دلاسای معصوم خان فرنخودي روانه اوده گردانیدند و بعد از رخصت
وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کره بجانب قصبه
کشت از توابع ولایت پتنه روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
بسرعت باو رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با
چندین امرا آنچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور نباشد

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلآزار منحوس منکوس بوم شکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا باتفاق مهمات را میصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است •

و دربن ایام آدمی بگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلاً نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال دربی تحقیق این امر شدند که طفلي شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازي نشنوند دایهای موجب باید بر ایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة اینها بکدام دین و مذهب ملقی میشوند ونخست از همه چه کلمه میگویند بنابران تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و وجه تسمیه راست آمد و الکثری در آنجا رضیع مادر خاک شدند مادرم خاکست و من طفل رضیع • میل طفلان نیست بر مادر بدیع زود باشد کز میده ز اضطراب • در کنار مادر انتم مست خواب و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت وشیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست وپنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای بادشاهي بشکال در حاجی پور

بزرگ بقد آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهاي آن رامي نواخت و دوي ديگر از بيرون پنج پر طاؤس و غير آن انگشت ميزدند و شعبهاي مختلف ازان برمی خاست و ازبسکه محظوظ بودند فرنگيان هردم برنگ سرخ وزرد بر می آمدند و از حالي بحالي ميرفتند و اهل مجلس ازان عجوبه حيران ماندند و تعريفش بوصف راست نمی آيد و درين مجلس فرمودند که هر کس بگويد که درين جزو زمان امقل نلس بزعم او کيست و نام پادشاهان تبرقد که پادشاهان معتقدي اند هر کدام معتقد خويش رامي گفتند حکيم همام گفت امقل نلس خود را ميدانم و شيخ ابوالفضل پدرخود راگفت برين قياس ٭

و درين ايام اخلاص با صاحب برچهار مرتبه قرار يافته که ترک مال و جان و ناموس و دين باشد هرکس که هرچهار دارد هر چهار دارد و هرکس که يکي دارد يکی دارد و همه خودرا مريد مخلص درگاه گرفتند ٭

و در محرم سنه تسع و ثمانين و تسعماية خبر رسيد که ميرزا محمد حکيم از روی طلب معصومين باغوای فريدون خان که خال وی بود اما خال سفيد متوجه تسخير هندوستان گرديده شادمان نام نوکريرا از آب نيلاب گذرانيده مان سنگه ولد بهگوان داس بر سر شادمان رفته او را بقتل رسانيد و از استماع اين خبر ميرزا از آب گذشته در سواد سيد پور آمد بنابران هشت ماه بسپاهي زر نقد از خزانه داده و شاهزاده دانيال را با سلطان خواجه صدر و شيخ ابراهيم چشتي به نيابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در سرای باد که پانزده کروهی فتح پور است خبر فتح شهباز خان رسيد

و افواج را زیر و زبر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسپ بزمین آورد و باز خلاص بخشید و بالآخره هزیمت یافته در اوده بپیش معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان شکست یافته پناه باو آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولا بجونپور و ازانجا باوده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابهٔ داشت که که بطریق مبالغه یك مرتبه بپادشاه ایران و توران هم مقابله می توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و یراق دیگر برین قیاس بمحاربهٔ شهباز خان شتافته در طرفة العین برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل کروه راه فرار طی کرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بر برانغار لشکر شهباز خان بود در جنگلی مخفی مانده وقتی که افواج معصوم خان در پی غارت پریشان شده بودند اورا با کم کس دیده و قابو یافته حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهباز خان رسید بهمان پای که رفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان رفت و در سواد شهر اوده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان درین مرتبه هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال و اسباب شوکت و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نموده و پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه سوالک بدر رفت و این واقعه در ذی حجه سنه ثمان و ثمانین وتسعمایة (۹۸۸) دست داد •

و درین ایام از ارغنون راکه از عجائب مخلوقات است رحاجی حبیب الله از فرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند صندوقی

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثري بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعي در قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت راي فرمودند که او را در منزل کیه کوت از حلق آویخته بردار کشند و مظامه چندین خلایق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمة الملوک فانهم یستعظمون عند السلام رد الجواب و یستحقرون عند العقاب ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبرد ره بسلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عنان باز نکشید و سر یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثاني این سال بر کنار نیلاب که بسندساگر مشهور است قلعه اتک بنارس در مقابله کتک بنارس تعمیر فرمودند و ازانجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیج خان و دیگر امرا روانهٔ کابل گردانیده و مان سنگه را بیشتر ازان با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلچی گری فرستاده استعفای تقصیرات خود نمود و حاجي حبیب الله را ازدرگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط ست بندامت برگذشته و سوگند بر آینده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا بحاجي گفت که بفرستادن همشیره خواجه حسن راضي نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم

کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

و مان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزودان شادمان که
بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
میربحر نوشته بودند یافت و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده
مخفی داشتند و در دهلی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بباغ
مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانی‌پت ملک ثانی کابلی
وزیر میرزا محمد حکیم که وزیرخان خطاب داشت ازو رنجیده در
منزل شاه منصور فرود آمده اورا وسیلهٔ ملازمت ساخت و چون
درمیان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتی چندان نبود درین
وقت جدائی ثانی خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائی کرده
خالی از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
هم شد و اورا مقید ساخته فرامین نمودند و هرچند سوگند خورد
سودمند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمی حجت نمی تواند
بود و در نواحی شاه آباد ملک علی برادر قاضی علی که حالا کوتوال
لاهور است دو خطی مجهول یعنی بنام شاه منصور از زبان مشرف
بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از موهومی
مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولا و میرزا را ثانیا و
مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم نبود در یک
خریطه از نظر گذرانیده و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که شرف
بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار پرگنه فیروزپور بود
درمی کروهی لاهور یا ثانی خود نوشته که من بوسیله فریدون خان
میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه ما را معاف

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که موجب قتل او شده ساختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخورند

قتل شریفت که مدعا بود * شد باعث آن امداد مردم

و آن پشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میر شکار را نزد میرزا فرستاده و مژده عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه اوزبکیه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم تعهد وقول درنخوی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در انجا بود معاودت می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامرد گردانیده منزل بمنزل در دوازدهم شعبان بگذار سنکساگر میرسند و درانجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچهای پیاپی در سلخ رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در میان هردو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایمه آن صوبه صدری معین ساختند که ملا الهداد امروهه و ملا الهداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شادیادی و ملا شیری

کفرم باز نگوئی که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادی الثانی از آب نیلاب گذشته خواجه نظام الدین
احمد را در جلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند
و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستند عرض کردند که آمدن
بایلغار عین مصلحتی است و ازانجا هم نظام الدین احمد و هم
حاجی حبیب الله باتفاق آمده در پشاور پیغامهای خویش
آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که
ما کافی ایم اما به زبان حال همه این می گویند که فتح در قدم
حضرت است و شاه زادهٔ سلطان سلیم را باراجه بهگونتیه داس و قاضی
علی میر بخشی در اردو گذشته وهر روز بیست بیست کروه راه طی
کرده جریده در موضع سرخاب پانزده کروهی اردوی شاهزاده مراد
رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت کروهی کابل بموضع خرد کابل
نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه
کرده آخر راه فرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بعبد الله خان
اوزبک برد شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون
خان بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسیار بقتل رسانیدا
خزینهٔ قلیج خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت وافر برده بود و
حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بدانچوکی رفته بود در
وقت تاراج بدان جا میرسد و این حال را می بیند و باز گشته در
سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی
خاطر میگردد و روزدیگر که ازانجا کوچ می کنند خبر فتح می آید
و دهم ماه رجب بقلعهٔ کابل در می آیند و هفتهٔ بسیر باغهای آن

درین لشکر همرکاب است و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بود
چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که پیش ازان بیک سال باو آشنا شده رابطه قوی
که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دلسوزی و مهربانی
جبلی که بر همه احباب عموما و بر فقیر خصوصا داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوی و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالای
خط میفرستاد که چون در آمدن مسافله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط مرا که یک ساعت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود وَ اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰه عاقبت کار خود کرد

تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

و دران عالم گاه گاهی در خواب از من ابیات سر برمیزد و ازان جمله
شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی برباد آن
زاری و بیقراری داشته ام که

آئینهٔ ما روی ترا عکس پذیر است
گر تو نمینمائی گنه از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیرود و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار میگریم که کاشکی همدران هنگام سر رها برهنگی از عالم می

شاهم باشند و اول و رابع به نیک نفسي و ثاني و ثالث بد نفسي
شهرت یافتند و ملا شاه محمد باشیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقي
بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان
دو آب شیخ بنفضی را صدر ساختند و آن طرف کنگ حکیم همام و صدر
پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پالی پت رسیدند
درین منزل شهباز خان که درمدت غیبت از کرهی راست تا پنجاب
ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی
که خواسته داده بود با طمطراق و کرّ و فر آمده ملازمت کرد و چون
از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چنین
دلاسای سپاهي نمیکردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از
شما و سپاهی از شما بهر که هرچه دانید بدهید و از هرکه خواهید
منصب و جایگیر باز گیرید

ز هرکه خواهی بستان بهرکه خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد
و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعده بمستقر خلافت
رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم
بمظهري نام از مظاهر الهی و آزادي و وارستگی که تا یک سال
درست در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادي گذرانیده
تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت
کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعرض
رسانید که از جمله مدد معاشیان است گذشت و پس ازان قریب
کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت شرکه

و نیابت نیز بوسیلهٔ بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده
بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد
خان حاکم مالوه چندروزی جان بخشی کرده بقلعهٔ رنتهنبور فرستادند
و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و باتفاق محبوسان
آنجا داعیهٔ فتنهٔ عظیم داشت تا در سنهٔ نهصد و نود وهفت فرمان
فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والدهٔ دیگر
پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضهٔ جنت آشیانی داشت
محفوف بصلاح و عفت و همت وخیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت
و تفرقهٔ عظیم بحال مجاوران روضه و سکنهٔ آن مقام راه یافت و دران
ایام شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال
بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل
و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من معارض خود در آیم و هرکه سلامت برآید محق است همچنان
کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچکدام
از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
در بکر فرستاده تا همانجا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ
فقرا را بجاها فرستادند و اکثری را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند
و درین ایام جماعهٔ را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و
ترریقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین
خرافات توبه کنید می گفتند توبه دادهٔ ماست و همچنین شریعت
و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا
به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نزاد عوض آنها

رفتم و خلاص از تفرقه می یافتم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان
آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن پردازم و شعر آن گذارم از عهدهٔ عشر عشیر آن نتوان بر آمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمهٔ عشق
زان زمزمه ام ز پای تا سر همهٔ عشق
حقا که به عهد ها نیایم بیرون
از عهدهٔ حق گذاری یک دمهٔ عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهی یافت و میگویند که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)
پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش • سیلی خواهد به ضرورت سرش
آن نشنیدی که فلاطون چه گفت • مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرنخودی در کوه سوالک حیران و سر گردان می گشت بوسیلهٔ اعظم خان گناهان خود را در خواست و فرمان استمالت بنام او رفت و در فتح پور آمده کورنش کرد و بعد از ایامی چند نیم شبی از دربار بسگباشی سوار مراجعت بمنزل نموده بود که جمعی مسلح بیرون دروازهٔ شهر برو میریزند و پاره پاره می سازند

و آئین بندی هر دو دیوان خانهٔ خاص و عام بانواع قماشهای لطیف
فرموده آشیانی قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پردهای فرنگی و
تصویر هاى بی نظیر گرفتند و سرا پردهای عالی افراشتند و بازار
اگره و فتحپور را نیز بدین دستور آراستند تا هژده روز درست جشن
عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندی و فارسی و
ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب مهمانی
ازو میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از
زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام
شد و هیچ مانعی برای اظهار دواعی خفیه که در دل داشتند
نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه
تمام از انها بایستی نمود خالی ماند بفراغ بال در صدد ابطال احکام
و ارکان اسلام و بر بست ضوابط و قواعد نو مهمل و مختل و ترویج
بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در
سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و اختراعات
دیگر عجیب و غریب بجهة مصالح و حکم بر وی کار آمد و حکمهای
ابداعی کردند که عقل در آن حیران بود از آن جمله اینکه سجده به
عبارت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة
رملعبت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فسادی از آن
نزاید مباح باشد بخلاف مستی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این
چنین می یافتند سیاست بلیغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون درباری که در اصل از نسل

آوردند و نبیرهای شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل و عیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از انها در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیرهٔ حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم خاطرخواه نمی کرد و بعد از اخراج بمکهٔ معظمه و امدن او از انجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و الفای بی اخلاصی از و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و در نظام الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روی که زمین بوس انجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهایی او را در حبس خانهٔ بکر سبت با خانخانان بر آوردند و در رتهنبور فرستادند و شیخ حسین را از حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین بیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی ۰

و در نهم محرم سنه تسعین و تسعمایة (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد و شبی در اثنای محاوره باو گفتند که ما دلایل قطعی بر حقیقت تناسخ یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطرنشان شما خواهد کرد او هم قبول نمود و چندی از امرای نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته برای دفع معصوم کابلی نامزد گردانیدند ۰

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نوروز و شروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم حامل نیسان چو در آید بعمل ۰ در تحویل صدف کرد ز تاریخ حمل

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از تمام گرفتن امرای
نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
میداشتند و ازین جماعه یکی نامراجه بیربرکه خود را مرید باخلاص
میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
اربعه متصف ظاهر می ساخت واز بدات خود هم نمیگذشت بود و
او آن زمان در پرگنه کوره تیولگیر خود بود چون این خبر پرده
دری بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتمل
بر استمالت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیظ
درآن باب و منشای آن این بود که چون از خورد سالی باز
صحبت با هنود زیاد داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است
بزعم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهای عظیم هند که
خیلی بتصرف درآورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
گوشت گاو و سیر و پیاز و صحبت باریش دار و امثال آن کمال
احتراز داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
بطور خود میکردند و می کنند بنابر دلجوئی و بی رویی خاطر ایشان
و قبایل ایشان از آنچه مکروه طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
نهایت مرافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
عمل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلیل گذرانیدند
که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سرای را چون
ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز
پیشینیان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
ملامتی بودند و حالا ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

خمار است بر پا کرده نرخی معین نهادند تا هرکسی که برای
علاج بیماری ابتیاع خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف
بشنواند آنگاه ببرد و مردم باین حیله بلباس اسامی می نوشانیدند
و می بردند که تحقیق میمرد و دوکانی برای مستان واشد می
گفتند که لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب آن خمر بود والله اعلم و
باوجود آن احتیاط فتنها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را
هر روز عقوبت و ایذا می کردند تنبیه بران مترتب نمی شد و از
قبیل گجدار و مریز بود دیگر فواحش ممالک محروسه که در پای
تخت جمع شده از حد حصر و عدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان
ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و آنجا نیز محافظی و داروغه
و مشرفی نصب کردند تا هرکه بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به
برد اول نام و نسب خود بشنواند آنگاه باتفاق تمغلچیان جماع
هرچه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم
شب بخانهٔ خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد که بکارت
آنها ببرد اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغه بعرض رسانیده
رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس
میکردند و از سر مستی و سفاهت خونریزیها می شد و هرچند
بقصاص می رسیدند طائفهٔ دیگر بفخر و مباهات مباشر آن
امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر به عشق از غیب سربر میکنند

و از فواحش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحقیق می

نبود بمجتهد شرع جدید سپرده بباعث اعتماد و تربیت ایشان میشد یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هذا و برزغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم وزیر قصر نگاهداشته هرصباح نظر بران عبادت می شمردند و هفتوان که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانهٔ عمّا یقولون

و انچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده است که اگر یکی ازان درآدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند و بعضی مقربان که بخوش طبعی در همه وادی ر بملک الشعرائی ضرب المثل اند چند سگ را در سفر و همراه گرفته طعام باآنها میخوردند وجمعی از مرددان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده وابائی ازان نداشته بفخر و مباهات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگو بامیرکندر پوست سگ داری وجیفه هم
سگ از بیرون در گردد توهم کمتر مگرد انش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل می آوردند که خلاصهٔ انسان نطفه منی است که تخم آفرینش نیکان و پاکان است و این چه معنی دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و خروج این طور شیئ لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت که از جماداست بخشی چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه روزی که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالی بسازند و ایرا

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را قبایی نادان عیب
می کنند و اگر بنظر انصاف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و
مفتیان مایجن صقال نیز روایتی مجهول آوردند که کنایفعله
بعض القضات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی
قاضیان عراق حلق لحیه بود روزی حکیم ابوالفتح در ابتدای ملازمت
محاسن فقیر را ازمقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابوالغیث
بخاری مغفوری مبروری رحمة الله علیه گفت که از شما قصر
خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان
همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است بعد از چند گاهی خود از
حیدریان و جوالقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لق زده پاک و
صاف شد چنانچه محسود امارد الم گشته در موی تراشی موی
شگافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن ناقوس نصاری و تماشای صورت ثالث ثلثه و بابتان که
خوش گاه ایشان است و سایر لهو و لعب وظیفه شد و • کفرشایع شد •
تاریخ یافتند تا کار بعد از ده دوازده سال بجائی رسید که اکفر
مخاذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد خط خود
نوشته دادند باین مضمون • هذه صورته • منکه فلان بن فلان
باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی
که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرا نمودم و در دین الهی
اکبرشاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان
و ناموس و دین باشد قبول کردم • واین خطوط که لعنت نامهٔ ابلیس

وحدیث و خوانندهٔ آن مطعون ومردود و نجوم وحکمت وطب و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رائج و مفروض و حروف خاصه زبان عرب مثل ثا و حا و عین وصاد و ضاد وظا از تلفظ برطرف ساختند و عبد الله را ابد الله و احمدی را اهدی و امثال آن اگر می گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی بطریق نقل آورده متمسک می ساختند که

ز شیر شتر خوردن و سوسمار • عرب را بجائی رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو • تفو باد بر چرخ گردان تفو

و هرجا بیتی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذه می شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات مججه راک (؟) که در باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده برین قیاس در هر رکنی از ارکان دین و در هر عقیدهٔ از عقاید اسلامیه چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت وتکلیف وتکوین و حشر و نشر شبهات گوناگون بتمسخر و استهزا آورده اگر کسی در معرض جواب میشد جواب همه ملع بود و معلوم است که مستدل یا مانع چگونه بعی می تواند آمد خصوصا وقتی که توجه نافذ الامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی
آنست جوابش که جوابش ندهی

وخانمانها برسر این مباحثه رفت وحاشا که این مباحثه باشد بلکه مکابره و مشاغبه بود و دین فروشان برای خوش‌آمد شکوک متروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل اتکه لطائف

آتش حیات نامیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شیر مباح باشد که صفت شجاعت درین کس سرایت کند و همچنین دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکنند که میل کم میشود و همچنین پسر را بیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی خود عین فریضه گشت روزی مفتی ممالک محروسه را دیدم که جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر بآن روایت باشد که میرود حکم سلطان کره است گفت نی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه و حج خود پیش ازان ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح و تمسخر این عبادات بدلایل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برسم ملوک عجم که در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زردشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبهٔ جمعه که پیران مغلوک ناشناس میرفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تنکها و مهرها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که پیش از هزار سال نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و فقه و تفسیر

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بیت و این ازان جمله است

تا بزاید هر زمان کشور بر انداز آفتی
فتنه در کوی حوادث که خدا خواهد شدن
با عقاب قرض خواه تیغ در ارباب شرک
بار سر از ذمهٔ گردن ادا خواهد شدن
فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
شورش مغز است اگر در خاطر آره جاهلی
کز خلایق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
خنده می آید مرا زین بدبخش کز طرفگی
نقل بزم منعم و ورد گدا خواهد شدن
پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گرخدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نو روزی اکثري از علما و صلحا بلکه قاضي و مفتي را نیز در وادی قدح نوشي آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
باده نو لبی نگار چه معجون حکمت است
کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و روز آخرین جشن نو روز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماوراء النهر بود در شمایل ترمذی
دران حدیث که کنه جید دمیة شبهه آورد که گردن پیغمبر علیه
السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
ناقهٔ قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافلهٔ قریش در
اوایل هجرت و همچنین چهارده زن خواستن و تحریم نسا بر ازواج
در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفاصیل آن
را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن * شبی باید دراز و ماهتابی

و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس
بعدد چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد
پرسد و اگر کسی از مسئلهٔ علمی می پرسید می گفتند که این را
از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما
و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر
مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفای ثلثه و قضیهٔ فدک
و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کر باد خود بزبان
نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخیار همه جا
خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و
شبههٔ نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفی دیگران دیدند
و ازین نکته که هر ثانی منفی می باشد غافل بدابران مقبول
مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
من تصرف في ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جز ورد الله
اکبر چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیری

بر داشته چند قدم راه بجرند و باین دستور بشهر رسانیدند •

و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در
سال آینده شیخ عبد النبی و مخدوم الملک که اخراج موید یافته بودند
اخبار میرزا محمد حکیم و باغی گری بعضی امرا شنیده از مکه بگجرات
آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لا یعود غافل بودند

دنیا فراخست ای پسر تو گوشهٔ ما گوشهٔ
همچون ملخ از کشت شه تو خوشهٔ ما خوشهٔ

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود
و قاضی علی از فتحپور بجهت تحقیق اموال او نامزد شده بلاهور
آمد و چندان خزاین و دفاین او پدید گشت که قفل آنرا بکلید
وهم نتوان کشاد از ان جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانهٔ
مخدوم الملک که به بهانهٔ اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه
پیش مردم ماند عدد آن را جز آفرینندگار عز شانه دیگر کس نداند
و ان همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل
خزانهٔ عامره گردید و پسران او چندگاه در شکنجه رنجه بوده بنان گربه
محتاج شدند و شیخ عبد النبی در فتحپور رسید و سخنی چند
درشت گفت و مشتی مضبوط بنفس خود بر روی او زد و گفت
بکارد چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در
وقت رخصت مکه معظمه باو داده بودند حوالهٔ راجه تودرمل
نموده و مدتی چون گروداران در کچهری دفتر خانه محبوس
ساختند و شبی جماعه اورا خفه کردند و بحق واصل شد و روز
دیگر در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود انّ فی ذالک لعبرة

را بزیادتی منصب و جاگیر و اسپ و خلعت فراخور مهمانی و پیشکش ممتاز گردانیدند ‧

و درین محل شاهمخان جلایر از بنگاله و راجه بهگونتداس از لاهور آمدند و درمدت غیبت اعظم خان و سایر امرا که از حاجی پور برای نهضت آمده بودند خبیثه بهادرنام نوکری از معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و مرخ بدخشی در بهار خلل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علی خان در جنگ بر ایشان غالب شد و خبیثه بقتل رسید ‧

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم باستقبال گلبدن بیگم و سلیمه سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمیر رفت ودرین ضمن تقبیل زیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موقوف ماند و درهمین ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع معصوم کابلی مامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل نرفته بودند بکومک صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتی که باهم بسفر حجاز رفته بودند رسیدند و سنگی گران وزنی که فیلی قوی هیکلی می بایست تا آنرا بردارد و نقش پای بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب میگفت که این نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است

برلوح سر تربت خود نقش تو کندیم
تا روز قیامت سرما و قدم تست

و تا چهار کروه راه باستقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

باید که ارادهٔ خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و شواعی اگر اندک بذلی می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطانی میگرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخواندند

در نهصد و تسعین دو قران می بینم
وز مهدی و دجّال نشان می بینم
یا ملک بدل گردد یا گردد دین
سرّی که نهان است عیان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونته داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفهٔ دیگر ورای ایشان کدست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و «احداث بدعت» تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تنکه برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام آنجا غایت تعصب در رفض دارند قاضی را بانواع عقوبت و رسوائی هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمة الحق یا کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته سوای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپای او را اهالی توتیا می شمردند و از سعادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هرچند رخصت حج می طلبید دل از نعی

تولي الحصار و این قضیه در سال نهصد و نود و در روی نمود * شیخ کلنبی * تاریخ یافتند و بموجب آنکه
گرچه الشیخ کلنبی گفتند * کلنبي نیست شیخ مالکیی است
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت
و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قدوهٔ اهل کشف و حال شیخ جلال تهانیسری روح الله روحه مقیم روضهٔ رضوان گشت و * شیخ الاولیا * تاریخ وی یافتند و هم درین سال آصف خان میر بخشي ثاني که میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد ازان آصف خان خطاب یافته گذاشته سفر آخرت گزید و * خدا یارش باد * تاریخ یافتند هم درین ایام حاجي ابراهیم سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکیش رود گرفته آوردند و چندگاهی بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتي بقلعه رنتهنبور فرستادند تا از اوج رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیر برگفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است در دین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نماند، درین سال مخذولان بی عفت و بي عاقبت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع درمیان نمی آرید آخر قرار بران یافت که می

که خان و خان اکبر و اصاغر ازان سوخت و اخرکار آتش هرگور آتش زان نیز افتاد خذلهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروی سخن دانی
چه سستی دیدی از ملت که رفتی سوی بی‌دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردی گرد آلانی

و در ربیع الثانی سال نهصد و نود میادت پناه میر فتح الله شیرازی که در وادی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جر اثقال نظیر خود در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکهنی بفتح پور رسید و حسب الحکم خان‌خانان و حکیم ابو الفتح بالاستقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه انکه بدهد و پرگنهٔ بسیار بیداغ و محلی بجاگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز و عبادات دیگر چندانی مقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد او در وادی مذهب خود استقامت تمام ورزیده باکمال حب جاه و دنیاداری و امرا پرستی دقیقهٔ از دقایق تعصب در دین دور نگذاشت و در عین دیوان خانه خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند نماز بفراغ بال و جمعیت خاطر بمذهب امامیه میگذارد و بدین معنی مطلع شده اورا از زمرهٔ ارباب تقلید شمرده ازان وادی اغماض

تواضعتندکنند تا آخر بآن سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زادهما الله شرفا و تعظیما رفته و عمر قبول ابدي یافته از این خاکدان کهنه هم آنجا درگذشت

عیشي که ز بدش گشتي آگاه * زو خرمي که پایدار است مخواه
عمري که دروز مرگ همي یابدراه * گو خواه دراز باش خواهي کوتاه

و بجاي او قاضي عبدالسمیع ماوراء النهري میان کالي را که قاسم خان موجي شاعر این بیت که

بدري ز قبیلهٔ معزز * ریشي چو گل سفید یک گز

مگر در حق وي گفته باشد و شطرنج بگرو مي دازد و اکثري میفشد و پیالهٔ کشي بخود علانیه آمریدهٔ وصت و رشوت نظر بمذهب او فرض وقت است و خود را در قبالات قرض و سجلات بموجب حکم وضع نموده مي نویسد قاضي القضاة ساختند و الحق چون رجوع بشرع و دین نمانده از براي رفع بدنامي این قدر هم بس بود و درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت براي خاطر جماعت در دربار مي گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و امثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیروني و دختران اهل حرم اندروني گران مي آمد تا بمرور ایام اسامي چندي را از مقربان که باین نام مسمي بودند تغیر داده مثلا یار محمد را و محمد خان را رحمت میخوانند و مي نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثري ازین مخاذیل اشقیا اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغیر گنجایش داشت بلکه واجب بود ازانکه بستن جوهر نفیس بر گردن خوک خبیص ستم است و این همه آتش از آگره برخاسته

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر بر جا نماند استفاده توانیم بود اینها چه حکایت است و آن بدبخت و بد بختان دیگر گم نام اماً و صدقنا میزدند و مقوي می چاربدند اما شاه فتح الله باتکه لحظه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می خواستند سر بپائین انداخته حرفی نمي زد و سراسر گوش بود و در همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزور بي حیائي حکیم هم گرفته بود از دکهن آمده بملازمت پیوست و پدران او در سنده فاروقي حنیفي المذهب بودند آن ناپاک بران تا مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبي علیه السلام که لعن الله من لعن والده لعن او جز برو عاید نمی شد و چون درعهد شاه طهماسپ بوایت عرق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثاني در وادي تسنن بر عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایذاي رافضیان شد او به صحبت میرزا مخدوم که شریفي سني متعصب بود وکتاب النواقض في ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و از انجا بدکهن و از آنجا بهندوستان رسیده و میدان خالي یافته شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود و در اندک فرصت بجزاي اعمال شنیعهٔ خود رسید و هنوز که در صحبت شیخ فیضي نه پیوسته و دلیر نشده بود روزي در بازار او را دیدم و بعضي عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفي کردند در اول ملاقات میگوید که نور ترفض درجبین ایشان عیان می نماید

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقیقهٔ فرو گذاشت نرفت و دختر خورد مظفرخان را درحباله او درآورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه درکار و بار با راجه درآمده دار و مداری می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده وهر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زادهای دیگر هفت هشت ساله بلکه خورد قرآن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه الجعفر میداد

مشت اطفال تو تعلّم را • لوح ادبار در بغل منهید

مرکبی را که زادهٔ مربعست • داغ یونانش بر کفل منهید

و تفنگ بر دوش وکیسهٔ دارو بر میان بسته چون قاصدان بصحرا در رکاب می دوید و شان علمي که نمانده بود او بالکل برخاک زد و باوجود این همه بي شاني ورذالي و خسیسي در رسوخ اعتقاد پهلواني کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

عجبي بحضور وی با بیربر خطاب کرده مي گفتند که این معنی را عقل چگونه قبول کند که شخصي در یک لحظه بان گراني جسم از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگویي با خدای تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیاید و مردم بآن دعوی بگروند همچنین شق قمر و امثال آن و یک پای را بر داشته به

ام ایراد کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضة الاحباب
و دیگر کتب سیر از خزانه طلبیده به نقیب خان فرمودند که تحقیق
نماید و مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفته و گذرهاي
بیمحل بعنایت الهی عز و جل رهائي یافتم و از سال سی و ششم
حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفرد و
مخصوص بوده مینوشته باشد و اینمعني بسفارش حکیم ابو الفتح
بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه
خواست نوشت چنانچه عیان ست و تا زمان چنگیز خان آن وقایع
را در دو جلد تمام کرد تا انکه میرزا فولاد برلاس شبي اورا ببهانهٔ طلب
پادشاهي از خانه برآورده در کوچهٔ لاهور بتقریب غلوئی که در
مذهب داشت و آزاري که از ویافته بود بقتل رسانید و بقصاص
رسید و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود
و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن
تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم و تاخیر
نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال
داشته دو جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را بآصفخان گذاشتم
و از جمله وقایع این سال ترجمهٔ مهابهارت که معظم کتب هند
است و مشتمل بر انواع قصص و مواعظ و مصالح و اخلاق
و آداب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات
ایشان درضمن جنگ طایفه کوران و پنڈوان که فرمان روایان هند
بودند و بعضي میگویند که چهار هزار سال و کسري و بقول
جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسلی در چهرهٔ شما یاران حاضر خندیدند و خوش وقت شدند وتتمهٔ احوال او بجای خود می آید انشاء الله تعالی *

و دریں سال حکم فرمودند که چوں هزار سال از هجرت تمام شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می باید که تاریخی تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در معنی ناسخ تاریخ هاي دیگر باشد و نام ان را الفی نهند و در ذکر سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت ختمي پناه صلوات الله علیه وسلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد ودوم را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرهندی که دران ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی الله عنه نوشته بودم چون بقصهٔ تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة که بواقعي مذکور بود و سبب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنهما و تعین اوقات صلوات خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه بلیغ آورده بلیچیدند و آصف خان ثالث که میرزا جعفر باشد بد مددیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل و غازي خان بدخشی که هرکدام توجیهات صحیح میکردند و چون از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هرچه در کتب دیده

باتمام رسانید بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و نثری بنویسد و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور دو پاره نوشت و نیز گذاشتنی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست کرده حذو النعل بالنعل مرتب ساخته شد جز مقرمط شد و سخن در نقطهٔ عکس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبی حکم باخراج وی کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و اکثری ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوروان و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدای تعالی نجات بخشد و توبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم انتساخ تیمناً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابو الفضل برعکس تفسیر آیة الکرسی که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت نعوذ بالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بنابر غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر ننموده باشد مواخذه نفرمایند ۔

چون سال بیست وهشتم جلوس سرآمد نو روز بیست ونهم موافق بیست وپنجم ماه صفر سنه احدی وتسعین و تسعمایة (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق دولتخانها را بر امرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دولتخانه خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جرّاثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقا

علیه السلام پیش‌اند و کفر فهمند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث بر آن این بود که چون شاه‌نامه و قصهٔ امیر حمزه را بهفده جلد در مدت پانزده سال نویسانیدند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصهٔ ابو مسلم و جامع الحکایات و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب‌های هندی را که دانایان مرتاض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص قاطع است و مدار دین و اعتقادیات و عبادات این طائفه بر آنست ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر مکرر و تازه است و همه مثمر سعادات دنیوی و دینی و منتج حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه در خطب آن کتب نوشته اند بنابرین خود مقید شده و دانایان هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکرده باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم فقیر را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکرده باشم و در مدت سه چار ماه از هزده فن آن مزخرفات اباطیل که هزده هزار عالم دران متحیر است دو فن نوشته شد ز هیچ اعتراضات که نشنیده و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا قصیبهٔ فقیر ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد ازان پارهٔ را ملا شیری و نقیب خان تمام ساختند و پارهٔ را سلطان حاجی تهانیسری منفرد

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشي و ابو القاسم تبریزي برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهي را دیوان ساخته جمعي کثیر چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم و میر صالح داعي و سید ابو اسحاق و دیگران را بجاگیر داري آن ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیریها او را چند گاهي محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد بی موقع و بی مصرف گرفته از در گذشته و از جنگ راجه خلاص بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در هفدهم ربیع الثاني رخصت بنگ ارزاني داشتند تا تمامي آن سرکار را بجاگیر داران تن داده معصوم کابلی را که پیغام رد در آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی و بقرینه مقام اگر بجاي نهر الله شهر الله بخوانند خالي از تملیحی و تلمیحي نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید بخاري را بجهت مصالحه نزد قتلوي افغان لوحاني حاکم اڈیسه فرستاده بود و قتلو بجهت اعتماد بیرزادگي باستقبال شیخ فرید بر آمده در مقام خدمتگاري بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور (۲) از زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلو بود ملاقات بي ادبانه نموده خواست که با شیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداري می دید درین اثنا شاهو ولد شیخ راجو بخاري سرهندي که خالي

(۲ ن) جمادی الثاني — (۳ ن) کورده

در روز یکشنبه بجهت آنروز بآفتاب خصوصا دربن هژده روز در
تمامی ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت
رعایت خاطر هنود در جمیع ممالک محروسه منع کردند و هرکسی
که دربن ایام مباشر این جریمه میشد بسیاست میرسید و خان
مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در
تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده
رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد
لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخی
زده مشتهابر بناگوش کوفته حرکاتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود
و قشقه کشیدند و نوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی در وقت طلوع
قرار یافت و مساجد و صوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد
و بجای جماعت جماع و بجای حیّ علی بلا تلابی وگورستان درون
شهر بویرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و اقمشه
و طلا آلات و مرصع آلات بوالدهٔ بزرگوار و بهمین دستور بعمهٔ خود
گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هرکس
از اعالی تا ادانی پیشکش گذرانید و دربن سال اعظم خان و سایر
امرای کبار نامرد ناندیده را منصرف شدند و خالدیخان جباری و
میرزا بیگ قاقشال از معصوم خان کابلی جدا شده اعظم خان را
دیدند و معصوم خان پناه به بعضی زمین داران برد و ولایت بنگاله تمام
یکرویه گشت و دربن سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

اکثاف دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگتران ایشان هم نواله و هم پیاله عده بشارت عمر دراز که ده چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کالنقش فی الحجر ساختند و حکمای نازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار وصورت طول اعمار است چنانچه در کتب سماوي هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگاني کرده اند و در کتب هندي خود عمر آدميان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبت طایفۀ لمه که از نساک خطائیان و زهاد و عباد ایشانند دو صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین بجهة موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هامه که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازي چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهي نبي شوکتي صاحب اقتداري نافذ الامري و روش خود را بتوحید الهي موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهي و دین درست

این هر دو نباشد نه تنگ بدن قست

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارذال شیاد میاد زبون که راه اندرون دولتخانه نداشتند

از بی اعتدالی نبود و دیگر لشکریان درشتی هم کرده باشند بهادر از روی
عذیره وقت مراجعت زمانی که قتلو در جلو شیخ روان بود سر راه
گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ
فرید بسلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم
دکهن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب
الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم درماه رجب این سال
بملازمت پیوست و قبل ازان مجهولی کوچه گردی که خود
را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و درا وده جاگیر
یافته بود بموجب آمدن برهان که گریخته در میان جوگیان مخفی گشت
و بعد از هفته او را ازان جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و
بعد ازان احوال آن مجهول نسب معلوم نشد کهخری زیست وخری
بود و خری مرد و درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای
مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره
نام نهادند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زر پادشاهی
بفقرا طعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای
ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با
چندی معدود بخلوت رفته با آنجماعه صحبت می داشتند و مجهولات
حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه وسلوک اطوار وجلسات
و حرکات و سکنات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ریمیا از ایشان
معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی
معهود که بسالی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

بیشتر ازان در بر آمد و چون گفتند که سنیان و شیعیان از هم جدا
شوند هندوستانیان بیک قلم بسنی گری و عراقیان به تشیع قایل
شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را
نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابران تقاعد ازان نموده در پی
مقصود میرود چون اعتماد خان بتفویض حکومت ولایت گجرات
که معراج مدعای وی بود نامزد شده بسروهی رسید انجارا از مردان
انتزاع نموده و حواله جگمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد
در دوازدهم شهر شعبان این سال باحمد آباد رسید و شهاب الدین
احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت
در خانه بیرون برآمده در محله عثمان پور فرود آمد و اعیان نوکران
او که ازین تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه
طلبان در کتهی وار بطلب مظفر ابن سلطان محمود گجراتی که از
درگاه فرار نموده و دران ولا انجا بخویشان مادری برده روزی به
شبی می آوردند بملاطفت برداشتند و اعتمادخان هرچند شهاب الدین
احمدخان را باعث بر تسلی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت ایشا
از خدا این طور روزی میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا
کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبه کری
که بیست کروهی احمداباد است رفت و یک دو کسی از جانب
اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند
هم صورت نبست و بیست وهفتم شعبان مظفر باکتهیان وصفوان
مفتن بدولقه که دوازده کروهی احمداباد است رسید و در همین
حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهروکه تا طلعت مبارک نمی دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باری طرفه و هنگامهٔ گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام نیر اعظم فارغ شده از حجاب بر می آمدند این جماعه در سجود می افتادند برهمنان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر سلاطین کفره عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین صورت بر آمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که پادشاه عالمگیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و محافظت گاو نماید و گیتی را بعدل نگهبانی کند و در کاغذهای کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هرکرا گفتی خوش آمد

و بنهارا از طوایف مختلف هرکه باشد احدی خواندند که در عالم توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود را بزند ایشان خواهند بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند انکه یار آید
شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص حوضی پور ده اندر ده حلقی و قلتین شافعی و شیعی بر ساخته آب آنرا بر کشیدند و آب حوض

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان و مان را
تمام بیاد داد امرا کاری کرد که بپدر ملحق گردید و گریختگان
با جماعهٔ دیگر امرا که از منچپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار
می کشید قلعهٔ پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی
سپاهی خود را خطابهای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب
افزوده بنازم بقدرت خدا که او روزی در ملازمت بادشاهی سی
روپیه ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان فولادی
که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورته طلبیده و از قلانت
برآورده باچهار هزار سوار برسر پتن فرستاد و سرداران پتن زین
الدین کنبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمد خان فرستادند
تا از آن جانب او و از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را
درمیان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار بیشواز
رفته دربروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گرگ سنگ
آمال و سبکبار تدبیر که درنظر همت آن دو پیریگانه روزگار بود

دو اختر سعدند یکی مهر و دگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک تردد می کرده و شکست یافته در قلعهٔ بروده تحصن جست
و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه
شیرخان بپنجهزار سوار درنواحی قصبهٔ میانه پانزده کروهی پتن رسید
و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار
برفرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند
و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و اورا باین نوع تسلی دادند که پرگنات سابق بدستور قدیم بجاگیر وی بازگذارند ودولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهررا بعهدهٔ شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعهٔ گذاشتند تا آنکه ازآنجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر ازآنجا روان شد و بعضی مجاوران سرکیج که سه کروهی احمداباد است از مزارات سلاطین سابقه چتری طیار گرفته بطریق تفاول برسر او نهاده تهنیت بسلطنت دادند مژدهٔ از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه نمک که این بیت حسب حال ایشان بود

من و مرکبی من آن دوپیر مفلوکیم ٭ کمهردورا دومربی خوبیمی باید
لجام گسسته و پاردم شکسته

نهتن توانا نهدل شکیبا نهبخت یاور نه عقل رهبر

شباشب روان شده باجمعی معدود از کری صبحدمی بعثمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و درریگ زار دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهة دلاسای نوکران گریخته دربی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آب از سرگذشت از معرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکة المذبوحی کرده و راه فرار پیموده بپلده پتن که نهروالة باشد و چهل وپنج کروه از احمداباداست بیک روز رسیدند و اسباب و اشیای اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

مظفر در وقت دیدن بتعظیم تمام استقبال نموده اورا برمسند تکیهٔ خاصه جای داده و بلستمالت پیش آمده میخواست که متعرض قتل او شود آخر باغوای نواری نام زمیندار راج بیپله و دیگر مواخیان اورا چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و از بروار به بهروچ رفته آن قلعه را از زر و متعلقان قطب الدین‌خان بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینهٔ کنبایت که عماد الدین گرزری برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفوره خاصهٔ قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت بهمرسانیده و احباب وآشنایی دیگر را چه توان گفت وعجب که نورنگ خان پسر رشید قطب الدین‌خان همراهی قلیچ خان و شریف‌خان و تولک خان و سایر امرای مالوه دران قلعهٔ جانکاه از ندربار و سلطان پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست گرفت

تا بدانی که وقت پیچاپیچ • هیچکس مر ترا نباشد هیچ

و لشکری که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی برمظفر جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان ولد بیرم خان خانخانان و سایر امرا که نامزد از درگاه شده از راه جالور به پتن متوجهٔ احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان بکروز در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرکلنج[۲] نزول نموده و

(۲ ن) سرکیچ

سوار بیش نبود همراه نظام الدین احمد داده و جنگی عظیم میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رفت نظام الدین احمد وزید و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند نظام الدین احمد بجد شد که بهمین فتح تعاقب نموده برسر احمدآباد باید رفت امرا قبول نکردند واین خود عین صلاح وقت بود چه هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کرپی رسیده مدت دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اموال به پتن رفته بودند می بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه چون بنای عهد او ورای قطب الدین محمد خان داشت بضرب توپ انداخت وقطب الدین محمد خان که اساس عمر او از آن هم سست تر بود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد مظفر درساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت وخواجگی محمد صالح صدر ماضی را که همراه اعتماد خان نامزد بود بملاحظهٔ بزرگ زادگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیدهٔ بصیرتش از آسیب اجل کور وکشتی او از مظالم پر شده بود امان داده از قلعه برآورده و او از عذر مظفر متفطن نشده بعجز تمام آمده اورا دیده وتسلیمات بجا نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
چو خواهد کز یکی کامی برآرد
دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش
یکی بر لب نهد گوید که خاموش

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر
اجلاس و البلاس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بیرام
خان خانخانان همشیرهٔ او را در حبالهٔ خویش داشت طلبیده این
مصلحت با وی در میان نهاد او بفصاحت گفت که این تابینان
شما را بد نفسی برابر دارد اگر پادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند
و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم
باعتبار منصب پنجهزاری و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند و
برین قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار
سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمد خان
مغول خود برسر این معنی انکار صریح آورده شاید جهل وزره و
دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده
ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیج خان و امرای دیگر
مالوه باحمدآباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از محمودآباد که
برکنار دریای مهندری است بکنبایت رفته و مقدار دو هزار سوار از
گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرا بآنجانب برسم تعاقب
رفت و مظفر خود را به بروده و ازانجا بسمت راج پیپله و نادوت
کشید و میرزا خان ببروده آمده لشکری برسر دولت نام نوکری از
مظفر بر در کنبایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بنادوت شتافت
و قلیج خان و سایر امرای کبار را بکوهستان قلب که مظفر بناه بآن
برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت
تصری این جماعت شده که باعث احمال و اثقال محتاج بجر ثقیل
بسیار بودند کرده های مردانه خارج از اندازهٔ منصب محقر خود

مظفر از برودة باز گشته و قلعهٔ بهروج را بتحت-ربورهٔ خود نصیر نامی و چرکس رومی که نوکری بود از درگاه پادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیکن قدس الله سره العزیز بمفاصلهٔ دو کروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربهٔ صعب روی نمود و مظفر شکست یافته بمحمود آباد رفت و سید هاشم بارهه و خضراقا وکیل میرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این واقعه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی وتسعین وتسعمایة (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذر کرده بودکه بعدازانکه عروس ظفرازپردهٔ غیب روی نماید هرمتاع و رخت که در بنه و بار داشته باشد بشکرانهٔ آن رو نما بفقرا و غربا ببخشد بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ وفیل و امتعهٔ او را قیمت نهند تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین نا امین حیله‌گر بی دین هرشیی را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم باحتیاجان نرسید و یکان چیزی بجهت ادخال سرور در صدور و تسلي دل خود دادند و گذشت و تلقچیانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودي و ملا محمودي و دیگران عرض کردند که ازین که ماملازم شما شدیم گناهي نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران پادشاهي باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس برما نمایند چرا در تسلیم و توره وتوزک باما مساوی نباشند میرزا خان را این مقدمات واهي دلفریب مقبول و معقول افتاده سر و پا و اسپ بسیار ازبرای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام توپچی گردانیده

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به الهآباد مدت
چهار ماه درانجا توقف شد و زین خان کوکه و بیربر را که اول نوکر
راجه رامچند بیته بود بطریق ایلچی گري در چورا گده فرستادند
و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذرانیدن اسباب
مهماني نگهداشت تا به همراهي او در فتحپور آمده ملازمت نمود
صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق گرامي
گذرانید ازان جمله لعلي بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد
پسر خود بابو نامي را در خدمت گذاشته پس از چند گاهي
رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلي که جحیم پر
حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود
که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهاي او اینکه یک کرور
زر بمیان تانسین کلاونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم
سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسین نمیخواست
که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچي رفته بمیعاد آورد و درین
ایام اعظم خان از حاجي پور بایلغار در الهآباد آمده ملازمت نمود
و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارد و امرا دران شهر
طرح عمارات عالي انداختند و قرار یافت که پاي تخت بعد الیوم
همان باشد و سکه نو زدند و شریف سرمدي چوکي نویس که کسي
در حق او گفته که
دو چوکي نویسند هر دو کثیف * یکي نا نفیس و دگر نا شریف
سیع سکه این بیت یافت
همیشه چون زر خورشید و ماه رایج باد

بلکه از طوق بشري نمود تا بسعي او جنگ عظيم مانند جنگ اول سرکنج[۲] را مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب ميگشت و ميرزا خان باحمد آباد آمده و امراى مالوه و غير آنرا بمحاصرهٔ قلعهٔ بهروچ تعين گردانيد تا بعد از هفت ماه جرکس رومي که از جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسيد و نصيرا خسر پورهٔ مظفر بدر رفت •

و درين سال بعد از تعين ميرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از اگره درکشتي نشسته بسير اله آباد که معمورهٔ جديد بجاى شهر پياک و معبدهٔ قديم هنفوان است و درانجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و درروز توجه خبر وفات شيخ بدر الدين ولد شيخ اسلام چشتي ازمکهٔ معظمه آوردند که روزه طي هفت روزه داشته درهواى گرم برهنه پاي بطواف مشغول بود تا پايش آبله کرده و تب محرق عارض شد و در عيد قربان سال نهصد و نود شربت شهادت قتل في سبيل الله از دست ساقي لطف ازلي نوشيد

دي شب ز سر صدق و صفاى دل من
در ميکده آن روح فزاى دل من
جامى بمن آورد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت براي دل من

و اين خبر را بحاجي حسين خادم خانقاه شيخ گفته فرستادند وحشتي و مصيبتي عظيم بآن خاندان راه يافت و سلسلهٔ هدايت

(۲) ن) سرکيج

آن را محاسب وهم نداند جمع کرده پلی بعرض چهار صد گروه برروي
دریاي شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور جسته
اند و بعضی دیگر بپلی خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه
بسیار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهرتقدیر راچند
میمون سوار از پل گذشته و تا هفتهٔ جنگ عظیم کرده راون را با تمام
اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار سالهٔ او را بباد داده و لنکا را به
برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال
حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسید و زعم
این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی
نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود ابن آدم
ابو البشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و
ظاهر این است که این واقعات با راست نیست و افسانهٔ مجرد
است و خیال محض چون شاهنامه و قصهٔ امیر حمزه یا در زمان
تسلط بهائم و جنیان بوده والله اعلم بحقیقة الحال ●

و از جملهٔ غرایبی که درین ایام روي داد آن بود که در
دیوان خانهٔ فتحپور زن حال خوري را آورده میگفتند اند که مرد
گشته و یکي از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده
آمده چنان تقریر کرد که زني بود که از شرمندگی پرده برروی
کشیده حرفی نمي زد و حکما مؤید این معنی دلایل میگذرانیدند
و میگفتند که مثل این واقعه بسیار بظهور آمده سبحان من یتصرف
في ملکه کما یشاء ●

و درین سال ملا عالم کابلي که بسیار عالم شیرین ادا و خوش

بشرق و غرب جهان سکهٔ الهٰ‌آباد

و درین ایام ملا الهداد امروهه و ملا شیري بجهت خوش آمد که بصدارت میان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیري بجهته خوش آمد منظومي هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذرانید و بسیار مستحسن افتاد ٭

و در ماه ذي حجه این سال ازانجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحي اتاوه خبر فتح میرزا خان رسید ٭

و در شهر صفر سنه اثني و تسعین و تسعمایة (۹۹۲) چون بهاي تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امراي گجرات صادر شده میرزا خان را خطاب خانخاناني و اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع و تمن طوغ و منصب پنجهزاري که نهایت معراج امراست بخشیدند و نظام‌الدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود باسپ و خلعت و زیادتي منصب سر افراز ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سي فراخور احوال هریک افزودند ٭

و درین ایام فقیر را ترجمهٔ کتاب راماین فرمودند که در تصنیف بر مهابهارت سبقت دارد و بیست و پنجهزار شلوک است و هر شلوک فقره ایست شصت و پنج حرفي و آن افسانه ایست در ذکر رامچند راجهٔ شهر اوده که اورا رام هم میگویند و هندوآن بطریق حلول بخدائي مي پرستند و مجمل آن اینست که سیتا زن او را دیوي ده سر راون نام حاکم جزیرهٔ لنکا فریفته برد و رامچند با لچهمن برادر خویش بآن جزیره رفته و لشکري بیشمار از میمونان و خرسان عدد

علیه السلام و لوردا و امثال این و هر کرا نه بر وفق اعتقاد خویش
می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی
نقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد
با بوجهل شهرت یافت آری جار الامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اهم دانستند و باقی
طفیلی و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و عقایف مخدرات خاص و عام خالی سازند و آنجا زرمی بخشیدند
و مهم سازی بیرونیان و نسبت مناکحت و مواملت اینها و بنات
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهة اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هرچند برفع این قید مقید شدند با کفار هند
که نا گزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستانی مثل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
گوش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان بالکل مسلوب بود
درین ایام اعظم خان از حاجی پور پتنه بموجب وعده بایلغار آمد
و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکهٔ معظمه آمده بر
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق التجا بهند می آیند ٭

تکلم و مجموعهٔ انبساط بود وفات یافت و « اشعث طماع » تاریخ شد و فواتح الولایة تصنیف اوست •

درین وقت حال می‌ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر نوروز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و دو تحویل حمل واقع شد و درکن آئین بندي و جشن انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید درگرد آمد و ریشها پران شد و ناقوس گاو زونبان چون گوسالهٔ سامري نوازش یافته بفریاد آمد و بیغان که چادربست بصورت گنبد و اختراع فرنگیان است برپا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فداي اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سراین امتحان شد که درحصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده موافقت درمشرب ومذهب مي‌نمودند و ایجای شجره شبیهي داده آنرا علامت اخلاص و مقدمهٔ رشد و دولت میدانستند و در غلافی مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی و پسر را بشانزده سالگي نکاح بستن منع فرمودند و قصهٔ زنان حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضی الله عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گویند که این استماع پر از زیبق باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مطلقا وسیله انکار ساخته خصوصا قصهٔ داود

او که باختراع خاص بود شیشه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که
پاک کنندهٔ گناهان است هر صباح بر رویش افتد و میگفتند که بر
دهانش زبانهٔ آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال
و منهٔ احمد تته • سلطان الخوارج • بکشی بعدد تاریخ یافت •

و در مفتتح سنه ثلث وتسعین و تسعمائة (۹۹۳) که اواخر سال
سی ام است میرزا شاهرخ وراجه بهگوان داس قریب فتحپور رسیدند
و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی وجمعی از امرا باستقبال
او فرستاده بدرگاه آوردند ویک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه
و سه اسپ عراقی و پنج فیل وچند قطار اشتر واستر و خدمت
کاران بخشیدند •

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگی موافق
ضابطهٔ مقرری با صبیهٔ راجه بهگونته داس در سلک ازدواج آوردند و
خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد
ساختند مبلغ دو کرور تنکه کابین مقرر شد و جمیع رسومی که در
هنود معهود است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه
تا بدولت خانه زر بر صحفهٔ دختر نثار فرمودند

زمین گوهر و زر که افشانده شد • ز بر چیدنش دستها مانده شد

و راجه بهگونته داس چند طویله اسپ و یکصد فیل و غلامان و
کنیزان حبشی و هندی و چرکسی و اقسام طلا آلات مرصع و جواهر
و اوانی زر و ظروف نقره و انواع اقمشه که عدد آن خارج از حد احصا
باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حضار فراخور حالت و مقدار
اسپان عراقی و ترکی و تازی با زین طلا و غیر آن داد •

و در اوایل ذی قعده این سال عریضهٔ مانسنگه از اطراف نیلاب
رسید که میرزا شاهرخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار
روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید و از
آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد ۰

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند
از آن جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت گرهه
کتنکه که جاگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اله آباد بجانب
اوده مرخص شده بود و همان جا داعی حق را لبیک اجابت
فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالچه برداشته
بدولت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید
گفت الحمد لله که بقوت حرص بر پایم و بر هر کس از نوکران
میرم خود که دعا میکرد میگفت الهی تو هم هزاری شوی
که تو قدر مرا بدانی شبی در پیش خانهٔ قلیج خان که جمعی عظیم
بجهة افطار رفته بودند تفسیر سورهٔ إِنَّا فَتَحْنَا میگفت مخلی کردم
او توجه نموده درین اثنا درشتی کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان
ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت
از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم
شد آخر بوساطت آصف خان بخشي آية الصلح خیر خواندیم و آن
تکلف بر طرف گشت و روزی که از اله آباد کوچ شد فقیر را با غازی
خان تا خیلی راه مذاکرهٔ علمی و نقل سخنان مشائخ کبار بود و
یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه
که او نیز از جملهٔ مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن در قبر

مرتضی و خداوند خان امراء دکهن که از ولایت برار برهه احمد نگر که پای تخت نظام الملک است رفته درجنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و راجه علی خان فیلان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزی آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکهن نمودند بنابران شاه فتح الله را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله مخاطب گردانیده پنجهزار روپیه و اسپ وخلعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکهن مقرر ساختند تا خان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واسطة العقد امرا گردد و کمالی شیرازی نوکر اورا برای گذرانیدن ایمه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه بر نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگهه زمین نداشت اما اراضی کلی کلی بازیافت نموده کفایت خیال میکرد وآن زمین همان طور مسکن وحوش و هوام و سوام شد نه از ایمه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامهٔ اعمال صدور که نامی از ایشان باقی نمانده باقی مانده

از صدور عظام باقی نیست ٭ در دل خاک جز عظام صدور

و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلیعه لشکر بهار و مقدمهٔ نوروز سلطانی رسید و بموجب نوشتهٔ میرزا نظام الدین احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار در اتک بنارس واقع شده چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی و همانا منشاء این وهم ذهول میرزاست از یکمعلی که بتقریب ایام کبیسه که در هر سه سال تفاوت یکماه قمریست در هر قرنی یکسال تفاوت درمیان سالهای شمسی و قمری می باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده براو بست والله اعلم با علاوهٔ آنکه میرزا درین سنوات در گجرات بود نه در اردو القصه آئین بندی بدستور سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دوکان داری از امرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاری تا احدی بموجب حکم همه پیشکش و نذر و نیاز میگذرانید تا آنکه این ذرهٔ بمقدار نیز که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگهه زمین هزاری نام داشتم قصهٔ پیرزال یوسف علیه السلام را ضرب المثل ساخته چهل روپیه پیش کشیدم و بدرجهٔ قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاری داده و دیگری را نه هزاری و سیوم را هفت هزاری داده فراش خانه و اسباب سلطنت و تمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در انتفاع این سال میر

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز درمیان درآمد و آن داعیه
که مفتاح فتحات و سرمایهٔ فتوحات خیال کرده بودم در پردهٔ خفا
ماند وما تشاؤن الا ان یشاء الله و خانخانان بده کروهی سروهی
رسیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید
قاسم بارهه آنجا باستقبال شتافته با جمعیت تمام رسیدند و راجه
سروهی پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنین خان جالوری
اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان
بدربار حرکت ناملایم ازو بظهور رسیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید
ساخته اورا باحمدآباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج
خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهی غزنین خان و سید
جمال الدین نبیرهٔ سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز
تقریب عشقبازی با یکی از اهل طرب خانهٔ سپاه یمین نامی که
حالا اورا اهرمنی توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته
و جمعیت بهمرسانیده پرگنات نواحی را می تاخت و راهها میزد
عاقبت از دامن کوه در پتن گجرات پناه بعموی خویش سید قاسم
برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طلبیده مقید
بلاهور فرستاد آخر غزنین خان را بصیغه میان محمد وفا خزانچی
مرحوم گذشته ساخته برای خاطر میان فتح الله شربتی خدر بورا
از رعایت و تربیت نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین
را در نخاس بر سر دار کشیده تیرباران کردند هر عاقبت بلائی اد
از عشق این بود •

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بیگ موضع اعالو[۲] نام نموده بود باتفاق ایماقات[۳] با اوزبکان در سرحد بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تیغ گذرانیده بقیة السیف را خلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را چون عمر دوباره یافته هُوَالَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سری بفتنه کشید و از نهایت آزردگی که از جام و امین خان غوری حاکم جوناگرهه داشت و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیج خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امرای آن حدود را برسر مظفر برده و او تاب نیاورده و از آب رن که از دریای شور بعرض ده کروه تا سی کروه راه جدا شده بریگستان جیسلمیر درآمده غایب گشته گذشته بولایت کچهه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده کرده که درین مرتبه اله داد امروهه و ملانی را التماس نموده از درگاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابی که مقرر است دیده و رخصت از درگاه گرفته بکجا سیر این ولایت نمایند که عالمی دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانهٔ فتحپور برای ترجمه گری معین بود بکباری دیده و او بزودی بجانب

(ن ۲) اعالم (۳ ن) ایمات

بخوردان مفرمائي کار درشت • که سندان نشاید شکستن بمشت

رعیت نوازي و سر لشکري • نه کاریست بازیچه و سرسري

بنابران خانخانان را بسرعت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و عضد الدوله را بجهت اهتمام مهم دکهن از درگاه نزد خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور تسخیر دکهن بودند در
مالوه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال شوال در دهلي دیدند و از منزل پاني پت میر ابو الغیث
بخاري را درنواحی لکهنو جاگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
این ماه بآب ستلج رسیدند و درین ایام بفرق یکهفته کم و بیش
شیخ جمال بختیارو خواجه اسمعیل نبیرهٔ شیخ اسلام که حسن وجمال
تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباشرت بر دوام از عالم
فانی بسرای جاودانی رخت کشیدند یکی در لودهیانه دیگری در
تهانیسر و این تاریخ بتعمیه یافته شد • ع •

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه کروهي سیالکوت ملا الهداد امروهه که داغی بر حدقه مانده
و حرارتش بدل رسیده بود مسهلی از حکیم حسن خورده و در روز
بحق واصل شد مرگ هوش است شربت یه از نیکو یاری بود رحمه الله

ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر
این جای نازنین را اندر حصار گیر
بنگر که تا تو آمدهٔ چند کس برفت
آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی لاهور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

بفارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده
و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل
خیبر بجلاله روشنی ملحد هندوستانی بود با ازبک داشتی وحالا
به پیر تاریکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منهزم به پشاور رسید
اتفاقا آتشی در قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون
ازان آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد
کس از ضرر تشنگی و بی آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال
خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شعار بدستور لشکر
نامزد گردانیده او را بعد از آنچه که حکم خانه روشن کردن چراغ
داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا
تاب مقاومت بآن لشکر نیاورده متوجه کابل گردیده و هم درین
ایام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت ادمان شراب
امراض متضاده بهم رسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا
کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمائة (۹۹۳) ۰
از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود

نگر تا چند گردد دور افلاک • که یک نوباوه بیرون آرد از خاک
چو گشت آن سروبن درزیب وزیب • بخاک اندازدش باد از رگ آسیب

و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثر را مقربان بعرض
رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که
آن ولایت را بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا
بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهدهٔ ملک
نمیتوانند بدر آمد

خان و رای سنگه درباری را بر سر بلوچان و زین خان کوکه را با فوجی آراسته بر سر افغانان سواد و بجور روان ساختند •

و در بازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسعین و تسعمایة (۹۹۴) اتك بنارس مخیم شد وچون پیش ازین به بیست وپنج سال هندوستانی سپاهی خودرا پیر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت درطایفه افغانان درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته مذهب الحاد و زندقه را رواج رونق داده وتصنیفی را خیرالبیان نام نهاده دران بیان عقاید فاسده خود نموده و بمقر اصلی سر نگون رفته پسر او جلاله نام که در سن چهارده سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) در وقت مراجعت رایات عالیات از کابل بملازمت رسیده و مورد مراحم شاهنشاهی گشته و از شقاوت جبلی موروثی و مکتسبی فرار نموده وباز درمیان افغانان رفته وقطع طریق بنیاد کرده وخلقی کثیررا بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت • نهی زیر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش • ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش ازچشمهٔ سلسبیل • دران بیضه گردم دمد جبرئیل
شود عاقبت بیچهٔ زاغ زاغ • کشد رنج بیهوده طاوس باغ

بنابران بجهت دفع و رفع طایفه روشنائی که در حقیقت عین تاریکی است وبناء ازین بتاریکی تعبیر خواهد یافت کابل را بجاگیر مانسنگه تعین کردند تا استیصال آن متمردان نماید •

و درماه صفر این سال سعید خان ککهر و بیربر ملعون و شیخ فیضی و فتح‌الله شربتی ودیگر امرا بکومک زین خان رخصت کردند

سیزدهم ذی قعده بکنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل
شیخ عبد الرحیم لکهنوی مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد
بخاری که از پیش خان زمان آمده بدرجهٔ امرائی رسیده برگنه
پتهان در دامن کوه جاگیر داشت و درین ایام سودائی گذرا پیدا
کرده بود درخیمهٔ حکیم ابو الفتح خود را کتهیر زده و بدست خود
زخم اورا بسته حکم نگاهداشتن در سیالکوت فرمودند و بعد از چند
گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته
بود الی کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست • نرود تا بوقت مرگ از دست

و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
منزل محمد علی خزانچی که بکابل تعین بود آمده معروض داشت
که بعد از واقعهٔ میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و افراسیاب پسران
میرزا را که بجهة صغر سن دخلی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام
امرا بدیدن مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه
شمس الدین خوافی در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسا داده
بملازمت می آید •

و پنجم ماه ذی حجه راول پندی که قصبه ایست مابین اتک
بنارس و رهتاس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا
محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات
خرچی و علوفهٔ لایق فرمودند و از نواحی اتک بنارس میرزا شاهرخ
و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم را با پنج هزار سوار
بتسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

همچون بیربر مصاحبی غالب را بغفلت بباد داده امده بودند و نقابها
مشخص و معین گردید چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم
مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر ازان رسیدند و از فوت
هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیربر می گفتند
که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تنگی بدر آورد تا باتش
میرسید باز تسلی باین میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته
و مجرد بود همین تابش نیر اعظم پاک سازنده او بس است
هرچند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غلغله چنان برخاست که
افغانان برسر اتک می آیند بنابران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
آنطرف آب حکم شد اگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن
متمردان نامزد ساختند و باخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف
مانسنگه که برسر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان
مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ایلچی
عبد الله خان بمصحوب نامه و نظربی اوزبک حاکم بلخ با سه پسر
خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بنابران شیخ فرید بخشی و
جمعی را از احدیان باستقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه
بمعاونت ایشان را از کوتل خیبر گذرانیدند و تاریکیان سر راه گرفته
و جنگ کرده شکست یافتند ●

و در بیست و پنجم ربیع الاول سنه مذکور تحویل نوروز و شروع در
سال سی و یکم و بطور نظامی سی و دوم از جلوس واقع شده دیوان خانه
اتک را آئین بستند میر قریش را درآن روز کورنش دادند و مانسنگه

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعة
روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افاغنه را بتاراج
داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون
بکوتل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بیربر آورد که افغانان
امشب داعیهٔ شبخون دارند اگر ازین درهٔ تنگ که فرود آمده اید
و عرض آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از
دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بیربر از خود سری و
خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زین خان مشورت نماید کوچ
بمحل کرده و ارادهٔ گذشتن از دره نموده و تمامی لشکر بی سر از
عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان
از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون
باران میریختند و دران گریوه بلکه مغارهٔ اجل از تنگی راه و تاریکی
شب خلایق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر
و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب
بهشت هزار کس و زیاده بقتل رفت و بیربر که از ترس جان راه فرار
پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک سگان جهنم داخل شد و بپارهٔ
از جزای اعمال شنیعهٔ خود یافت و خیلی از امرا و اعیان چون
حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیری
شاعر و جماعهٔ کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند
در قید شمار آورد و تاریخ این شد که • از خواجه عرب حیف • یعنی
بعده و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال
شکست یافته بصعوبت بسیار خود را بقلعهٔ اتک رسانیدند و چون

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلی خان و
ساختن راه نگاه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در اتور نزول
واقع شد و مقارن این حال سر پیر شرعرب بهادر را که در نواحی
بهرایچ بنوکران حکیم ابو الفتح جنگ کرده کشته شد و انقدری
میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
و غلطان غلطان از کوه کماون آمده بعنبرا قلعهٔ اهور قرار گرفت
و آن فتنه و شور تسکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر
رای سنگه بهته را بشاهزادهٔ سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل
شعبان محمد قاسم خان میر بحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی
از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسف خان
کشمیري را که بعهد و قول راجه بهگوان داس آمده بود دربند کشیده
میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهة رعایت
حمایت و حمیت خودرا بجمدهر زد و برای شیخ عبد الرحیم
شریکی غالب بهم رسید و عاقبت در صحبت هم شرکت بوی نمود
و چون امرا در کوتل کتربل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل
خواهان بوده مانند مظفر گجراتی سنی و جهل رسیده ماهانه داشته و
گریخته بکشمیر رفته و قاضی سنی آنجارا بجهت تعصب در رفض
بدست خود کشته و بنیاد افساد نموده نوکران پدر را بخود متفق
ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
بجمعیت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پارهٔ از مردم
او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پارهٔ در سری نگر که شهر
حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت برافراختند یعقوب تمکین

دران جشن بملازمت رسيد و شيخ فيضي قصيده تهنيت گفت
كه مطلعش اين است

فرخنده باد يارب بر مملكت ستاني * از مبدء خلافت آغاز قرن ثاني

مخفي نماند كه درين محل شبه از ممر تعيين ابتداي سال جلوس
بخاطر ميگذرد و عذر آن بالا سبق ذكر يافته ظاهرا پسر ميرزا كه
محمد شريف نام دارد و تنقيح سنوات تاريخ نظامي بعد از وفات
پدر كرده آنجا بايد ديد كه رفع تناقض شود و درين ايام ميرزا
شاهرخ و راجه بهگوان داس و شاهقلي خان محرم كه بسرحد كشمير
در كوتل بهولباس رسيده بجهت رسيدن خبر شكست زين خان
مصلحت در مصالحه ديده بودند با يوسف خان حاكم كشمير آشتي
نموده و زعفران زار حاصل شال و دارالضرب را بخالصه منسوب ساخته
و عمال تعيين نموده ولايت بتمام بايوسفخان باز گذاشته اورا كه باين
معني اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون اين صلح
پسنديده نيفتاد جميع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف
آفتاب همه را طلبيده كورنش دادند و هم درروز تحويل ايلچي
عبدالله خان و نظربي با فرزندان ملازمت نمودند و چهار لك تنكه
بنظربي كه پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله خان
اين است كه اسمعيل قلي خان و رايسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بكومك راجه تودرمل تعين يافت و خاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در بيست چهارم ربيع الثاني سال نهصد و نود و
چهار از اتك عازم لاهور شدند و از گذار آنجهت اسمعيل قليخان را
بيلي مانسنگه بدفع نامزد و مانسنگه را بحكومت كابل تعين

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهو سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانهٔ اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد مانسنگه رسید و افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیبر دید و ازانجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایة (۹۹۵) در لاهور بملازمت رسید ٭

و از غرایب انکه محمد زمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان اورا به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نبایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تا در سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و اورا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس ناشناسی با گدایان ماورالنهر بملازمت رسید و یک هزار عدد اشرفی هم انعام یافت و ازانجا بحج رفته باز ببدخشان رسیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار سوغات دیگر بدست میر طوفان عهدی برای او فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و مآل حال او مذکور شود انشاء الله ٭

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بنیاد نوروز

قلعه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی
مانعی بولایت کشمیر درآمدند یعقوب تاب نیاورده فرار نموده
بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر بکمر بضبط و عمل درآمد و یعقوب
باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون
آورده طرفی نبست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و
چون او را در درهای تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند
از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوست و
عاقبت او را در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و
یوسف و یعقوب هردو محبوس در کلبهٔ احزان بعلت مالیخولیا و
سودا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی
بمصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میرصدر جهان مفتی
ممالک محروسه ساکن قصبهٔ پهانی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسی
سکندرخان پدر عبدالله خان جانب ماوراء النهر روانه گردانیدند و قریب
یک و نیم لک روپیه و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست
محمد علی خزانچی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بابیست
هزار پیاده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاری از امرای
کبار سلطنت گجرات رفتند او با جمعی معدود که داشت برآمده
در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم
و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر بآنجانب مرخص شدند
و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم
با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز
دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند
و درین سال عبد المطلب خان را با جمعي بجهت استیصال جلاله
تاریکی به بنگش فرستادند و اورا با سرداران قبایل افغانان شکست
داده و خلایق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر
زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و تهر
خداوندی که بلای غلا باشد علاوه قتل و اسر آن جماعه گردید و درین
سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
سلطان سلیم از صبیهٔ راجه بهگوان داس روی نمود و طوي عظیم دادند
و از جملهٔ اکاذیب اراجیف که از محالات یکقدم بیشتر است درین
سال انتشار خبر زندگي بربر ملعونست بعد ازانکه او در درکهٔ هفتم از
نار قرار گرفته بود مجمل انکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهي
را بآن نا پاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و تپاک دیده
بودند هر روز آوازهٔ در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
شمالي همراه جوگیان و سناسیان دیده آمده اند که سیر میکرد و
حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقهٔ دنیا مجرد بود
دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعهٔ یوسف
زئی اینجا نمی آمده باشد و سفیهان در خانه این خبر باور داشته
در الفور ازو داستانها میگفتند و بعد ازان که احدی بنگرکوت رفته
تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی
بیش نبوده و بعد ازان شنیدند که او در قلعهٔ کالنجار که تیجاگیر آن
سگ بوده رفته و عمال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که
در وقت تیل مالیدن او حجامی محرم اسرار علامات بدنی او را

سلطانی و آغاز سال سی و دوم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و بعبارتی
که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
ازان جمله اینکه بیشتر از یکسا زن نکاح نکنند مگر آنکه نازاد باشد وگرنه
خدا یکی و زن یکی و زن چون بسرحد ناامیدی رسد و حیض او
منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خورد سال که
تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسی که مرده باشد دختر
را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مریدان با همدیگر
ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزلهٔ
سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هفتی از تاریخ
بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
وی است و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده رواج دهند و منشی
نشد و هر چند فرامین درین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود
هم بگجرات و هم به بنگاله صادر شد و بود دیگر اولاد را از خواندن علم در
شهرها مانع آیند که فساد ها ازین قوم می خیزد دیگر معاملهٔ
هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه قاضی مسلمانان و اگر احتیاج
بسوگند افتد یا آهن گرم تافته بدست منکر نهند تا اگر سوخت
دروغ گوست و الا راست گو یا آنکه دست در روغن گرم جوشنده
نگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که
اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید
داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت وهمین قدرمبلغ
بجام که داعیهٔ تسخیر احمد آباد در متخیله او قرارگرفته طامعه اش
بحرکت در آمد و امین خان از روی پخته کاری اورا بقریب
نزد جام مقرب نام فرستاده پیغام داد که جام راهمراه گرفته روان شوید
که من نیز از عقب میرسم و جام نیز چون اصناف گنجینهٔ اورا از
سروا کرده آمدن خود را ببهانهٔ سرانجام لشکر بتسویف و تعویق
انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمدآباد رسیده انتظار
وعدهٔ امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام
با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان تا امین
وجام نا درست مایوس شده سراسیمه و حیران گشته مراجعت
بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
برده و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیلهٔ شاه ابو تراب
نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان راسر گروه بکوهستان برده
غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتهی
که خویشان مادری اویند بجانب گجرات رفته در آنقیه نام جایی که
بکنار دریای سابرمتی شکستگیهای عظیم دارد و از ولایت کولیان
متمرد است پناه برد وامرایی که خانخانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
درین محال خطرناک برای همین روز گذاشته بود بسرداری سید
قاسم بارهه جنگی عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتاب گیر
او بدست امت آفتاب آمد ومردم خویش کشته شدند و او خود فرار
نموده بجانب کاتهی واره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
برودهٔ بازگشته برسر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

شناخته و او پنهان می باشد و فرمانی فرستادند و کروری هندو خود
بجعل یک مسافری غریبی خون گرفته بیربر اعتبار کرده پنهان می
داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت حقر حال از هم
گذرانیده نوشت که بیربر خودش بود و لیکن اجلش در رسید و
صعادت های بوس ندانست و حالتم او را دوباره داشته کروری ودیگران
را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را پیشتر خبر
نکردی و زر بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان
بر سر ولایت تته روان شده قلعه سیهوانرا محاصره نمود و میرزا جانی
بیگ نبیرهٔ محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبائی
خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
بیست و پنجم ذی قعده سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو
مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد •

و در اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده
مادسنگ را از آنجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان میرزا
خان بالتماس الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله از
گجرات در لاهور بایلغار و بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان
از بکر آمدند •

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از
شکست ثانی در نادوت براه جقبابیر بولایت سورت فرار نموده
در کوتل پانزده کروهی قلعه جوناگره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
برو جمع آمدند و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

جاییکه داشت آمد و اعظم خان برسر او رفته نزدیک بود که شکستگی عظیم بناموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی و دیگر نو دولتان محرک مادهٔ فتنه و فساد بودند اما یسعی عضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضدالدوله نزد او رفته مقدمات و عظ آمیز درمیان آورده و در دل سندان او جاییگیر نشد
نرود میخ آهنی در سنگ
و ازانجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر تسخیر دکهن نموده ببرد
تو کز زمین را نکو ساختی ۰ که بر آسمان نیز پرداختی
و راجه علي خان با لشکر دکهن برسر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت نیاورده بجانب براو رفته آنجا هم استقامت نورزیده شهر ایلچپور را غارت و خراب ساخته و انجا هم قرار نگرفته بندربار شتافت و دکهنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را بندربار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از خانخانان که بزنهٔ اوست متوجه احمد آباد شد و خانخانان باستقبال بر آمده و در محمودآباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر را دیده و صحبت باتفاق یا بنفاق داشته قرار دادند که خان اعظم باتفاق خانخانان در احمدآباد بجهت دیدن همشیرهٔ خود رود و ازانجا متوجه دفع دکهنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعهٔ از امرای نامزد آن حدود بانجمعهم به بروده فرستادند و این هردو

کرده تا دو هزار نوکر او میگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر مردن قرار داده باستقبال آمده اند و چون مفاصلهٔ هفت کروه راه ماند چام بسر خودرا باسه فیل و هژده اسپ کچهی که مشابهٔ عربی است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین هنگام بود که خانخانان مرتبهٔ اول بایلغار برحسب فرمان طلب در فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتهیان و دیگر زمین داران قلعه چوبا گره را بپیچیده و نظام الدین احمد و سید قاسم بارهه و جماعه بفرموده قلیچ خان از احمد آباد متوجه سورت شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سروهی و جالور در احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار بیدر تکي اعظم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر امرایی مالوه و رایي سین نامزد گردانیده فرماني بنام جاگیرداران آن حدود که تعداد اسامي ایشان متعذر است باین مضمون نوشتند که بسرداری اعظم خان اولا برار را از تصرف دکهنیان برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه که سرحد دکهن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم خان کینهٔ دیرینه پدر کشتگي را با شهاب الدین احمد خان که آن نقده باغوایي او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسي ایذایي لساني و غیران میکرد و با عضدالدوله باوجود حق استادي استهزایي غیر مکرر مي نمود تا شهاب الدین خان با خاطري آزرده برایسین که

ازین مو رفته البوهي رز آنسو آمده یک کس
که از وي حال بپرسم یا نشان باشد از ایشانش
دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
ز شارستان گیتی رفته و گردیده مهمانش
ازان جمله امیری پاک طینت بوتراب آئین
ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیهانش
زهی شایسته عترت سیدی فرخنده طلعت هم
که خُلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
بخار ای که دهلی قبة الاسلام بود از وی
چه شد آن قبه و آن اسلام و یا رب کو مسلمانش
چو دردیش سیاهي بود خاک پایش از یابم
کشم درچشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
ببالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعي
اگرچه مشعل رباني آمد نور ایمانش
بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکي
اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

دربن سال حکم شد که هرقوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم غریبه از نجوم وحساب وطب وفلسفه نخوانند و * کمال فضل * تاریخ یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علي قلیخان حاکم آنجا را با جمعي بیشمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و * شکست هری * تاریخ یافتند و در محرم سنه ست وتسعین و

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا بسرعت برای جمع لشکر خویش بندر بار رفت و خانخانان در بهروچ آمد و اعظم‌خان باو نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه و خانخانان از بهروچ عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باوطان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اتک بنارس که آن را اتک کتک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیهٔ تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پابوس مرا برین میدارد که درین سفر همرکاب باشم و بعد از رسیدن اردو از اتک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیچ خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایستهٔ پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابوالغیث بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد • خامهٔ کز دلم شکسته ترست

در لکهنو بمعارضهٔ زحمت توانج برحمت حق پیوست و نعش مطهر او را در دهلي آورده در روضهٔ آبای کرام او مدفون ساختند و • میر ستوده سیر • تاریخ یافته شد (لمؤلفه)

بگورستان او روزي عبوری کردم از عبرت
جهاني دیدم از آسودگان یکسر امیدابش

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستی که بکلانتری از وی متعرض میشدم حکیم همین سخن رابعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابران سیاستش فرمودند وگرنه بتقریب مردانگي و شفاعت اهل حرم مي خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بمقر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنابر قاعدهٔ مذهب خویش می گویند که میخي در مقعد او کردند درمیان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل بر قبرش محافظان گماشتند و باوجود آن حالي که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی جثهٔ کثیف اورا بر آورده سوختند •

ودر بیست و دوم ربیع الثاني سال نهصد و نود و شش تحویل نو روز و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و دولتخانه عام را که صد و چهارده ایوانست در تماشهاي لطیف و پرده هاي مصور گرفته تمام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع رواج یافت و مشبوع معصیت • تاریخ شد و هم درین ایام قلیج خان از گجرات آمده بملازمت رسید و تمام پیشکش گذرانید و حکم شد که باتفاق راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبی او را حریفی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و بیست سال گذشته بود در دیوان خانه مهمات ملکی و مالي به پردازد و درین سال راجه کماؤن از کوه سوالک که دیدن پادشاهان را متخیله او وآبا واجداد او لعنت الله علیهم تخیل نکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد ازان جمله کار قطاس و آهوی مشکین که از

تسعمایة (۹۹۶) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجي پور و پتنه نامزد شد و در شب عاشورا او را درخلوت باخانخانان جام دوستگاني داده حرف و حکایت اراده درمیان آورده در مقام امتحان شدند او بي تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج بامتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هستم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است بهمین گذشت و بیشتر تکلفتند تا بجانب بنگ روان شد و در همین ایام حکومت کشمیر بمیرزا یوسف خان رضوی مشهدی مقرر فرموده محمد قاسم خان را ازانجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعمایة (۹۹۶) محمد صادق خان را بدفع یوسف زئي بسواد بجور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوت وغیره به او عنایت شد و اسمعیل قلي خان را از سواد بجور طلبیده در گجرات قایم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طلبیدند ٭

و دریں ماه میرزا فولاد بیگ برلاس لیم شبي ملا احمد رافضی را که سب صحابه علانیه میکرد ببهانه از خانه برآورده کشت و تاریخ آن ٭ زهي خنجر فولاد ٭ یافته شد و دیگری ٭ خوک سقری ٭ گفت و الحق آن سگ زماني که نزع داشت تقریر روی اورا بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچنین مي دیدند نعوذ بالله من شرور الفضا میرزا فولاد را بپاي فیل بسته در شهر لهور گردانید تابدرجه شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابو الفتح از وي پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

کنار آب راوي آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت در طرفة العین ازان طرف آب رفته فریاد می زند که فلاني بخانه خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این طور چیز هائیم اگر این خارق عادت بما می نمائی هرچه از مال وسلطنت داریم ازان تست رهاهم ازان توایم چون از و هدائی و ندائی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهنم رفته باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پر ساختن این دوزخ میکردیم او خود یک مقرّبی بسری لعوری داشت که در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام مخاطب گرفته بآواز مشابه پدر فریاد میزد که فلانی برو و این قلاب ببهانه وضو در کنارهٔ آب میان جرّی پنهان میشد و ثانی الحال او را چون در بکر فرستادند و آنجا نیز لاف کرامات زده با خانخانان و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه بلباس بازیگران دستی و سر و پائی جدا جدا می نمود و دولت خان افغان را که وکیل کل و نفس ناطقهٔ خان خانان بود مرید خود ساخت

عامی اگر بمرتبه ز افلاک برتر است

عامی خر است معتقدش کمتر از خر است

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مقرّبش گوی زرین از خان خانان برای شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام بشما دعا رسانیده و این گوی را در آب طلبیده و بتعجیل و تلبیس گوی زرین بحضور خان خانان در آب عمیق انداخت و گوی زر را

گرمیِ هوا از راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و لیو دندان خورده ازپیش برآمده و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پیچیده بود ند بنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز دران کوه بجال و پر می باشد و می برد و دران ملک درخت انبه که همه سال بر دهد نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مراحم خسروانه گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایة (۹۹۷) ترجمه کتاب راماین را در عرض چهار سال نوشته و مقابله تمام ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند

جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم که بار اول مجمل قریب هفتاد جزو و مفصل در مرتبهٔ ثانی صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین می باشد نیز بنویس و چون انتباهی چندان نداشت و نیز خطبه بی نعت بایستی نوشت اغماض نمودم و از آن نامه سیاه که چون نامهٔ عمر من تباه است پناه بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر می خوانم چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته شده نفرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم و استغفرک لما لا اعلم به و تبت عنه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله این توبه من که نه توبهٔ یاس است بدرگاه تواب وهاب مقبول گردد و درین ایام قلابی شیخ کمال بیابانی نام از

ازان بیلک حال در شبي که یعقوب بر سر محمد قاسم خان شبخون آورد کشته شده بود

دریغا ز یاران صاحب نظر • که بودیم یک چند با یک دگر
دریغا ز یاران خاکی نهاد • که رفتند زین خاکدان همچو باد
دریغا که این دیدهٔ خون فشان • نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند خامش شدند • ز یاد حریفان فرامش شدند
یکي نیست زان غمگساران همه • من و غم که رفتند یاران همه
ببالین چه سان سر نهم خواب ناک • حریفان همه کرده بالین ز خاک
کنم کنج تنهایی دل هوس • ندارم سر صحبت هیچکس
دریغا که پرده نشینان راز • نرفتند جائي که آیند باز
ز آشفتگی چون بران فرش درد • فتادم چو خاک و نشستم چو گرد
بران خاک فریاد کردم بسی • بگوشم نیامد جواب از کسی

و بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال نهصد و نود و هفت بعزم سیر کشمیر که آن را باغ خاصه نامیدند از کابل روان شدند و اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهنبر که ازانجا راه کشمیر شروع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشاي ولایت بلجمال کرده فرمان بشاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس برده انتظار قدوم می برده باشد و درین ایام علامهٔ عصر شاه فتح الله شیرازی در کشمیر تپ محرق پیدا کرد چون خود طبیب حاذق بود معالجه بخوردن هریسه نمود و هرچند حکیم علی در آن ایام منع میکرد ممتنع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر او گشته کشان کشان بدارالبقا برد و در تخت سلیمان که کوهیست در نزد

ازان میان بازی بازی برد ودرین ایام صلهٔ کتاب فقیر را که ترجمه می نوشتم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که بالفعل این شال خاصه بفلانی بدهید و اسپ و خرجی نیز عنایت میشود وبشاه فتح الله عضدالدوله حکم شد که بساور درو بست جاگیر شما باشد و ایمه آنچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و نام مرا برده فرمودند که این جوان بداونی است مدد معاش او از بساور تغیر داده بی قصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه فتح الله مقدار هزار روپیه که مقدارش بعلت تغلب و تهمت غایب از بدوهای ایمه و یتیمان نامراد پرگنه بساور بظلم و تعدی باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بنظر گذرانید که عمال من این را از ایمه کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و شاه ازین معامله بگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست شد رخصت یکساله گرفته اول در بساور بعد ازان در بداون رسیده شد و ازانجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بتقریب موانع و عوایق میسر نشد

نیم ملول که کارم نکو نشدید شد * شود شود نشود گومشو چه خواهد شد

درین سال سید عبد الله خان چوگان بیگی و میرزاده علی خان که از امرای معتبر بودند در کشمیر ودیعت حیات سپردند باین طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعامی بر روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بپخت و زرها بفقرا داد و از مناهی توبهٔ نصوح نمود و همراه میرزا یوسف خان بشکار رفت و تب کرده جان بحق سپرد ومیرزاده علی خان پیش

سکندر را شد حسرت در دل که افلاطون ز عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این سال عازم عبور کابل شده از راه بکهلی بجانب قلعه اتک عنان تافتند و درین عطفه حکیم ابو الفتح در منزل دهتور عنان توسن زندگی بجانب آخرت تافت و در حسن ابدال مدفون گشت

کاروان شهید رفت از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش
در حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خرد هزاران بیش

و «خدایش سزاده باد» تاریخ یافته شد و در ظاهر اتک که معسکر بود شاهزاده با محل بملازمت آمد و ازان منزل شهباز خان بجهت دفع بقیهٔ افغانان یوسفزئی تعین یافت و بیست و دوم ذی‌قعدهٔ سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم همام و صدر جهان از پیش عبد الله خان باز گشته کتاب عبد الله خان را مشعر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمایهٔ (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که در لاهور مانده بودند بمستقر جحیم و سقر شتافته در درک اسفل طعمهٔ حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تودرو بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

تودرمل آنکه ظلمش بگرفته بود عالم
چون رفت سوی دوزخ خلقی شدند خرم
تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم
خوش گفت پیر دانا وی رفت در جهنم

یعنی شهر کشمیر پهلوی قبر سید عبد الله خان چوگان بیگی مدفون شد و ملک الشعرا شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بندی گفته واین ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیم روز علم شام افتد
همه گنجینهٔ اقبال در دست لیام آید
همه خونابهٔ ادبار در کاس کرام افتد
حقیقت گم کند سر رشتهٔ تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زبان جهل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستنطق دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوهٔ کز شاخ ناگه نیم خام افتد
گرامی اصحاب فضل را فرزند روحانی
ابو آلا دانی معنی شاه فتح الله شیرازی
دو صد بو نصر رحمت و بو علی تالی دید آمد
یعنی دارد قضا در نه دگر زین گونه بنازی
گهی با محمل مشائیان گرد زمین گردی
گهی با مواکب اشراقیان کرد فلک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را از وفاتش دیده پر نم شد

ملاقات کرد و دریں سال اعظم خان از گجرات متوجه تسخیر ولایت سورته
و جونا گره شد و جام ستر سال (۲) و دولت خان پسر امین خان غوری که
بعد از پدر قایم مقام گشته مغرور بر دلیری و حشم خود بود با جمعیتی
قریب بیست هزار کس باستقبال بر آمده جنگی صعب کردند
گرچه چو مور و ملخ است آن سپاه • مور بشود کشته چو افتد براه
و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین
نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه رفیع بدخشی سردار
جرانغار که جوانی بشجاعت و شهامت ممتاز بود و محمد حسین
شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از فوج هراول شاه
شرف الدین برادر زادهٔ ابو تراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار
کس همراه پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تنه کز دور جام بودی مست • بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست عیش مدام • زانکه شه را بدست آمد جام

این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان وتسعین وتسعمایة (۹۹۸)
روی نمود وشیخ فیضی • فتوحات عزیزی • تاریخ یافت ودرین
سال قدوة العلمای الراسخین المتبحرین صاحب التصانیف
الفاضلة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را
لبیک اجابت فرموده و • شیخ وجیه دین • تاریخ یافته شد
رحمه الله علیه رحمة واسعة و هم درین سال شیخ جانبلدهه (۳) (۹)
خلیفهٔ شیخ عبد العزیز دهلوی در قصبه سیهنه بر مسند ارشاد

(۲ ن) سرسال (۳ ن) چاپقلدیله

و در بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت
کابل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تفویض نموده عطف عنان
بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین
ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده
نظام الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و جونپور را عوض گجرات
بخان خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان
برغم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک سیاه یکسان
ساخت و درین ایام خداوند خان دکهنی رافضی که همشیرهٔ شیخ
ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم در آمده بود و قصبهٔ
کری از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شتافت و این تاریخ
یافته شد که « خداوند دکهنی مرده » و در چهاردهم جمادی الاول
سنه مذکور تحویل نوروز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم
به تزئین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم نو روز آن
بلده مخیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر
سوار شش صد کروه راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید
و فرمان شد که بهمان هیات که آمده اند همه جمازه سواران درون
محجر در آیند و تماشای عجب بود و مشتمل بر عواطف بیحد
گردید و درین ایام بعد از فوت بهگوان داس مان سنگه را خطاب
راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزاپرسی او و الطاف و اعطاف
فوق الغایة نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسپ احدی فرستادند
و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بداؤن آمده
ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

شیخ لذیذ • تاریخ او شد و درین سال چندی از اعیان لاهور سفر ملک بقا اختیار کردند از آن جمله خضری ترک بزحمت بواسیر و شیخ احمد برادر خورد شیخ عبد الرحیم بآسیب فیل و ملا عرفی شیرازی شاعر مشهور بزحمت و چون عرفی در هنگام سفر و اسهال این رباعی گفت که

عرفی دم نزع است و همان مستی تو
آخر بچه مایه بار بر بستی تو
فردا است که دوست نقد فردوس بکف
جویای متاع است و تهی دستی تو

و چون بالتقلان متقدمین و متاخرین خیلی سخنان بی اندازه میگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفی جوانه مرگ شدی

و دیگری • دشمن خدا • و درین ایام حکیم همام تعریف کتاب معجم البلدان را که بضخامت دو صد جزو باشد نموده بعرض رسانید که اگر مترجم شود و از عربی بفارسی آید خیلی حکایات غریبه و نوادر عجیبه دارد بنابران ده دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقی و چه هندی آنرا مجزی ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و در عرض یکماه ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده وسیله التماس رخصت بجانب بداؤن ساختم و بدرجه قبول پیوست و در بیست چهارم جمادی الاول سال نه صد و نود و نه مجلس نوروزی بآئین سالهای دیگر ترتیب و تزئین یافت و آغاز سال سی و ششم از جلوس شده و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحریم

استعداد داشت رخت از عالم بست و یکی از مریدانش « حقیقت فقر » تاریخ یافته و درین ایام جونپور از خانخانان تغیر داده و حکومت ملتان و بکر باو مفوض داشته به تسخیر ولایت سند و بلوچستان رفع و دفع میرزا جانی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) خان خانان را باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و سید بهاء الدین بخاری و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت کردند و صد فیل همراه ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی « قصد تته » تاریخ یافت درین سال خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه رسید و « شهاب خانم » تاریخ یافتند و دیگری « نعیم الرضا » و درین ایام به فقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیر را که ملا شاه محمد شاه آبادی که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب الحکم بفارسی ترجمه کرده آنرا بعبارت سلیس منقح بنویس و در عرض دو ماه انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک دو ماه بتقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران سیاه

و گذرانید و داخل کتابخانه شد و بمثل خوانده میشود و درین سال شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور باجل طبیعی در گذشت و جهان جهان زر را وداع کرده حساب بجان آفرین داد ازان جمله بیست و پنج کرور مبلغ نقد سوای فیلان و اسپان و سائر اجناس داخل خزانه پادشاهی شد باقی همه نصیب اعدا گشت که فرزندان و ملیکان باشند و چون بخست و لوم موسوم و ملوم بود « نعیم الرضا »

شد و به بداؤن آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالجه
اشتغال نموده میرزا بلاهور شتافت و بتقریب نامه خرد افزا که از
کتاب خانه گم شده بود و محصلی سلیمه سلطان بیگم مرا چند مرتبه
یاد فرمودند و هرچند قاصدان از یاران ببداؤن رفتند بتقریب موانع
آمدن نشد آخر حکم کردند که مدد معاش اورا موقوف دارند و
خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد
غایبانه یار فروشیها بسیار کرده و شیخ ابو الفضل مکرر عرضداشت
که تامانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نمانده و در شوال این
سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برسالت چهار حاکم دکهن
نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان
پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتماس
امین الدین ازبرای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که
از درگاه رفته بمدد امرای دولت خواه بسلطنت رسیده دم از استقلال
میزد در احمد نگر که جای آباواجداد او بود و میر محمد امین نامی
که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بیجاپور و میر منیرا
بجانب قطب الملک حاکم گولکنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضی
رسالت راجه علی خان را بجای آورده نزد برهان الملک نیز برود
و آنجا درمیان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجاج کشید
و درین سال مزاج بادشاهی از صحت اندکی انحراف یافته درد
شکمی و قلقی طاری شد که تعبیر ازان بهیچ نتوان کرد و در آن
بی شعوری سخنهایی که ناشی از بدگمانی بر شاهزادها بزرگ بود
حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذشت و میگفتند که بابا شیخو

گوشت گاو و گاومیش و میش و اسپ و شتر بود دیگر زنی هندو که همراه شوهر بسوزد مانع نیایند و بجبر واکراه نیز نسوزنند وختنه پیش از دوازده سالگی نکنند بعد از آن اختیار دارد خواه بکند و خواه نکند دیگر اگر کسی با شخصی که ذبح جانور پیشهٔ او شده باشد و طعام بخورد دست او ببرند واگر از اهل خانه او باشد انگشت اکل قطع نمایند و درین سال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی رای حاکم تبت خرد رفته بود دختر اورا آورده در سلک نکاح شاهزادهٔ بزرگ کشیدند در رسالهٔ مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روی تقریر میرزا بیگ وملا طالب اصفهانی که مرتبهٔ ثانی بایلچی گری رفته بود نوشته شده اگر استیفا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبرنامه که احوال بلاد هندوستان وکابل و تبت و کشمیر شرح مذکور است ودر آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پرگنه شمس آباد که در جاگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خالهاش محمد جعفر نام جوانی رشید بغایة رسیده و بهادر درجنگ مواسای آنجا بدرجه شهادت رسید و این بیت تاریخ وی یافته شده بود که

چو منشور شهادت یافت جعفر از در داور
بود تاریخ سال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید که والدهٔ فلانی از جهان در گذشته و برای تسکین خواطر برادران و خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر رجهان مکرر گفت که سجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و زمینبوس هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته آنجا بیمار

ازبی رشدی او پریشان شده مایوس و مغلوب بهر جانبی سر
زدند و درهمان ایام مدهکر باجل طبعی بمستقر جهنم شتافت و
بعرض بایشکشهای لایق آمده شاهزاده را دید اورا با یار محمد
ولد صادق خان که شهرت بسیار یافته دارد در لاهور بملازمت فرستاده
بلدهٔ اجین را قرارگاه ساخت و مردمی که نامزد بخدمت او شده
بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و نشست
و خاست و شوره و تزوک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و
از وهم گذرانیده و غوره‌نا شده دم از انگوری میزد برخصت و بی
رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از حریفی
وقوفی بود نه از سر دانش و درین ایام دولت خان پسر امین
خان غوری حاکم جوناگره که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات
یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزرای امین
خان بسرداری پسر دولت خان چند روزی مدافعه نموده آخر امان
طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذی قعدهٔ سال مذکور سپردند و
در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سی و ششم جلوس
خان‌خانان با جانی بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده
و از جانبین آثار جلادت و شهامت بظهور آمده و دویست کس
جانی بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جانی بیگ بعد ازین
فتح در جزیره کرده لشکر خود قلعه ساخته و خان‌خانان مدت دوماه
او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه یک
دفع و یک لک روپیه و یک لک من غله با صد توپ بزرگ در
دفعه دیگر براه دریا و توپچی بسیار و رای سنگ را که از امرای

جبو چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردي

بهر قتل برتن ما حاجت بیداد نبود

مي مردیم اگر مي طلبیدی از ما

وبحکیم همام که معتمد علیه مطلق بود نیز تهمت به چیزدادن میکردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چندیرا از معتمدان خویش برای محافظت شاهزاده مراد تعین کرده باشد و در اندک فرصت زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این قضیه بعرض رسانیدند بنابران بتاریخ بیستم دی حجه این سال شاهزاده سلطان مراد را که به پهاري ملقب است حکومت مالوه و آن نواحي تفویض نموده علم و نقاره و نوبت وتمن وتوغ و لوازم دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزادها است عنایت کرده و اسمعیل قلی خان را بوکالت نامزد گردانیده و امرایي عظام دیگررا بملازمت او نوشته رخصت فرمودند تا درمیانه بعد المشرقین افتد و از آفات الملک عقیم سالم ماند او وامید کشور کشائی مردم بسیار کرد و بیش شاهزاده که اورا بمتمکین وشان از دیگران زیادت پنداشته خیر الامور اوساطها میدانستند از اطراف جمع آمدند وعساکر بیشمار از نواحی آگره و قنوج و گوالیار گرفته برسر مدهکر زمیندار اوندچهه که بکثرت حشم و جمعیت از راجهای هند ممتاز و اساس مران بلاد بنیاد نهاده بود در نواحی نروز بلوی جنگها کرده و شکست داده و او راه فرار طی نموده در کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار را بقتل رسانید و قافله را از قسطی عظیم انداد و جمعیت شاهزاده

احمد را بمنصب بخشي گري کل متعين ساختند و در آخر شعبان زين خان کوکه را نيز بکومک آصف خان و استيصال باقية السيف تاريکيان و تعمير ولايت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند نامزد گردانيدند و در اواسط ماه شوال اين سال حافظ سلطان رخنه هروي که صاحب خير بالذات بود آثار پسنديده ازو خيلي مانده خصوصا باغ و عمارات سرهند که در هند ثاني ندارد در سنه نود سالگي از سراي غرور بدار السرور انتقال نمود و اين تاريخ بعمل تعميه يافتند که

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فيضي سرهندي دو تاريخ يافته يکي • باغ بي آب شد • ديگر چو او در گوشهٔ باغ است مدفون • بجو تاريخ او از گوشهٔ باغ و ديگري • يا حافظ •

و در تاريخ بيست و چهارم شوال يادگار کل برادر زاده ميرزا يوسف خان رضوي که او را در کشمير نايب مناب ساخته بملازمت آمده بود رسيده و قليج خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور گذاشته در عين باران از آب راوي گذشته و اردو را همراه شاهزاده بزرگ ساخته خود پيش پيش شکار افگنان بآب چناب رسيدند و انجا خبر شيوع يافت که يادگار با حسين بيگ شيخ عمري بدخشي که تحصيلدار خراج کشمير بود جنگ کرده غالب آمده و قاضي علي بغدادي دشمن ايمه را که منصب ديواني کشمير داشت و حساب هاي دور از کار و دقت هاي نامعقول درميان آورده هم سپاهي و هم رعيت را بجان آزرده بود گوش و بيني بريده و قلم بر بناگوش

چهار هزاري است کومک خان‌خانان از راه جبل مبر فرستادند و
جاني بيگ بعد از محاربات صعب مردانه مغلوب و مضطر شده از
در مصالحه آمده دختر خويش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح
کشمير همراه خانخانان چنانچه بيايد بملازمت آمد و در پنجم
جمادي الثاني سنه الف تحويل نو روز آغاز سال سي و هفتم از
جلوس شده و ريش تراشي بتلاش ميکردند و اين مصراع تاريخ
يافتند که

بگفته ريشها برباد داده مفسدي چندي

و رسم همان و آئين همان بود و احکام همان يا زيادتي حکمي چند
ديگر بر قياس سابق ازان جمله اينکه دراهم و دنانير مسکوکه
بسکه پادشاهان سابق را گداخته ببهاي طلا و نقره فروشند و ازانها
اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفي و روپيه را که دران سکه پادشاهي
باشد خواه کهنه بود خواه نو بيک طور رايج گردانند و تفاوت سنوات
اصلا منظور نباشد و قليچ خان مقيد شده هر روز صرافان را طلبيده
از ايشان مچلکه ميگرفت و مصادره مي نمود و بقدغن تمام چنديرا
بکشت و باوجود آن از قلابي باز نمي آمدند و فرامين مشتمل بر
تاکيد و اهتمام درين باب باقصاي ممالک نوشته فرستادند و فايدة
نداشت آخر باهتمام خواجه شمس الدين خوافي ديوان کل آن حکم
نفاذ يافت و در روز شرف آفتاب که درجهٔ نوزدهم حمل باشد جعفر
بيگ ملقب بآصف خان بخشي را بر سر جلاله تاريکي که از پيش
عبدالله خان آمده راه کابل قطع مي نمود نامزد گردانيدند تا باتفاق
محمد قاسم خان حاکم کابل استيصال آن مفسدان نمايد و نظام‌الدين

امرای تو بو الفضول همه * امرا زاده نا قبول همه

برالغها سوار کرده برسوائی تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا
یوسف خان را در اردو متهم ساخته چند روزی بشیخ ابو الفضل
سپردند و دریتولا شیخ فرید بخشی را با شیخ عبد الرحیم لکهنوی و
جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب
چناب توقف نمودند و در بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر
آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله
و مقابله آورده در هیراپور نام کوتلی فرود آمده شب بخاطر جمع
درون سراپرده بفسق و فجور مشغول بود و نیم‌شبی بعضی از
نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعی افغانان بر سر یادگار ریخته
او را بقتل رسانیدند و سر پر فتنهٔ او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند
و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند
که از ابتدای جلوس در روز چهلم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی
در طبطاب بود بعد از آن در کنگرهٔ قلعهٔ لهور سر افرازی یافت و
چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بداؤن
حسب الحکم آمده باردو ملحق شد در منزل بهنبر حکیم همام
بعرض رسانید که فلانی می خواهد که کورنش بکند پرسیدند که
چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه
تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضر اکابر بداؤن و عریضه
حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را
خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کورنش ندادند
و همان طور محجوب و مغموم و محروم و محزون در اردو که همراه

نهاده گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضي علي بغدادي • حسرت یادگار با خود برد
خامهٔ منشی قضا بنوشت • سال تاریخ او که مومني مرد

بعد ازان یادگار باتفاق کهنه عملهاي آنجا تاج مکلل برسر گل نهاده نام سلطنت عاریتي بر خود گذاشت

کلاه سروري وتاج شاهي • بهر کل کي رسد حاشا و کلا

میگویند که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس تیغهاي برهنه گرفته بر سر پادشاه نو از دو رویه صف بسته می ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او فتاده بي شعور گشته بود بعد از دیري بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز که سجعي براي مهر خود یافته نگین بحضور خود کندن فرمود ریزهٔ ازان جدا شده بچشم او افتاد و تا دیري مي مالید و می نالید و ازین تفاؤلها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تند را بقائي نیست • دولت آنست کهت و خیز بود

و حسین بیگ شیخ عمري هزیمت یافته و نیم جاني را غنیمت تمام دانسته از کوتلهاي کشمیر بنگ پا بر آمد و براجوري که مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مناصب و جاگیرها را بمردم و داده بخطاب ها مخاطب گردانیده خزینه و طویله و سلاح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواري کار آمدني بهمراهي پسر آن نامقبول جعل خوي و بوي میرزا یوسف خان که مگر این بیت حسب حال ایشان است

و سر راه پکهلی است شدند و در راه حوضی که بزین لنکا مشهور
است رسیده سیر کردند و این حوضی است که درمیان دو کوه شرقی
و غربي واقع شده وسی کروه دور اوست بغایت عمیق است و دریای
بهت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملي
احوال او در نسخهٔ منقح کشمیري مذکور شده است مقدار بتجربت
در آب سنگ انداخته و بران کرسي سنگین عالی عمارات رفیع چنان
تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله
امور عجیب که مردم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی
لرزان بود در موضع حان پور که عرض تنهٔ وی بمقدار دو ارش و ارتفاع
وی از یک گز انداز بالا تر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون
و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بجنباند تمام آن
درخت بحرکت و لرزه در می آید و بعضي از غرایب آن دیار را
شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبر نامه تصنیف
علامی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غرهٔ ربیع الاول این سال رهتاس محل
نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور
پشاور نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الثانی عنّت برکته میانه آن شهر
راکه مدینة الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر
کوهره که شمهٔ ازو مذکور شده بعد از وفات قتلو نوحانی حاکم اودیسه
باسکت سنگهه ولد مانسنگهه اول جنگی عظیم نموده شکست داد
و چون مان سنگهه بر سر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان
ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تاکنار دریا بتمام بتصرف
مان سنگهه در آمد و بتاریخ یکشنبه هفدهم جمادی الثاني سنه

شاهزاده دانیال در رهتاس گذاشته بودند می بودم وختم حصن حصین از کلام حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم و علیهم اجمعین و ورد قصیدهٔ برده را حصار خود ساخت و مجیب دعوت مضطرین آن دعای دردآلود نیازآمیز را بشرف اجابت قرین گردانید تا اینکه بعد از پنج ماه هنگام وصول مواکب از کشمیر بلاهور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب جامع رشیدی که مجلدی عظیم است یاران صادق مشفق چون میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه آلهی موافق هفدهم ربیع الآخر این سال کورنش داده و یک اشرفی گذرانیده و بالتفات تمام پیش آمده رفع آن حجاب و تواری بعد از دشواری بآسانی میسر گردید و الحمد الله علی ذلک و حکم انتخاب کتاب جامع رشیدی باستصواب علامی شیخ ابوالفضل صادر شد از آن جمله شجره خلفای عباسیه و مصریه بنی امیه را که بحضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله وسلم منتهی میشود و از آنجا بآدم علیه السلام میرسد و همچنین نسبت سایر انبیای اولو العزم بتفصیل ترجمه از عربی بفارسی کرده بنظر درآورد و داخل خزانهٔ عامره شد آمدیم برسر احوال شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدی و الف در کشمیر رسیده و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره مواه که سرحد کشمیر

در مدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوناگره را که فتح نموده
بود ازو انتزاع نموده براجه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه
اخیراه از بنگاله به فتحپور آمده سخنان درشت در وادی مذهب و ملت
گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و بیربر را بحضور پادشاه پیش کشیده
و سخنان بیجا به عجب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود
غالبا ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش
تبرکه درجنگ جام نذر کرده و درین باب فرمانی باو نوشته فرستاده
بودند که مگر ریش تو گرانی میکند که نمی آئی و او عریضه درشتی
طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود وهمی بخاطرش راه
یافت و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت باو سخنان گفته از
جا بردند بقایان فرزندان و اهل وعیال و خزانه خود را در کشتی
انداخته در غرهٔ رجب سال مذکور از جوناگره به بندر دیو رفته
عزیمت سفر حجاز نموده و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که

بجای راستان شد خان اعظم * ولی درزعم شاهنشاه کج رفت
چو پرسیدم ز دل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

و این کارلورا که از کار سلطان التارکین ابن ادهم می شمردند آخر
رفته و تا رفته مضاری بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده
سلطان مراد بمالوه رفت تا بدارائی گجرات منصوب گردد و محمد
صادق خان را بجای اسمعیل قلی خان بوکالت او نامزد گردانیده
از درگاه رخصت دادند و سرکار سورت و بهروچ از تغیر قلیج خان در
وجه جاگیر او مقرر شد و درین سال زین خان کوکه و آصف خان
که بجهة تنبیه افاغنهٔ سواد و بجور و استیصال جلاله تاریکی تعین

احدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال سی و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول مراحم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند فراخور حال بزیادتی منصب و جاگیر ممتاز ساختند اول ملتان را بجاگیر میرزا جانی مقرر کردند بعد از چند گاه اورا تته و میرزا رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف شد مظفر گجراتی درین نواحی بود فرار نموده بجانب کنکار زمین‌دار ولایت کچهه رفته در پناه او میبود اعظم خان بر سر کنکار رفت و او بجهة حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و پسر خان اعظم خان را بجائی که مظفر بود اسیر کرده اورا غافل گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اثنای راه بهانه قضای حاجت نشسته باسترہ که باسایر دست افزار پیوسته با خویشتن میداشت گلوی خود را بریده هلاک شد و بناچار سر اورا نزد خان اعظم بردند او در لهور بدرگاه فرستاد

گردنش برتافت گردون هرکه زوگردن بتافت
بر نتابد پیش ازین تا بر نتابد پیش ازان

و درین ایام صد و بیست فیل که در فتح اودیسه بدست راجه مان سنگه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین حال بمقتضای ضابطه که امرای سرحدی را در سر هرچند گاه بدرگاه باید آمد که درین ضمن حکمتها و مصلحتها است فرمان طلب بنام اعظم خان که

ودرین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضي بعد از چهار ماه دیگر
ایلچیان از نزد حکام دکهن مقضي المرام مراجعت نموده بملازمت
رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواه نفرستاده بود
بتاریخ بیست و یکم محرم مکرم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان
و رایسنگه که اورا رایي سنگ توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار
رقمي باین خدمت نامزد ساخته و صبیهٔ خانخانان را در حبالهٔ
شاهزاده دانیال کشیده جشني عظیم دادند و زر نقد و اجناس و
انواع غرایب و اشیاي نفیس چندان یافت که سامان لشکري ازو
توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده
داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آمده
تا کنار آب سلطان پور بیست و پنج کروهي لاهور رسیده راي منقلب
شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را که بسرهند
رسیده بود بجهة بعضي کنکاش طلبیده و باستقلال سرداران لشکر
گردانیده امر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته
بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هژدهم جمادی الثاني این
سال میان شیخ عبد الله خلف صدق حضرت میان شیخ داود
قدس الله روحه انتقال بملک ابدي فرمود (جان پاک شیخ داوده
تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ٭ بر راي ازکیا
مخفي نماند که تا این زمان آنچه از واقعات در سلک تحریر کشیده
آمده ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهي است که نقیر کثیر التقصیر

---

(۲) قلیج خان

شده بودند اکثر آنها را نا بود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت
علي برادر او را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از سایر اسیران که حساب گیرد و
در بیست و نهم ذی القعدهٔ این سال حکومت بلدهٔ مالوه را بمیرزا
شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبو را که سه سال در بند داشته و مبلغ
هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کانگره طلبیده از قید برآورده
بودند بجهة سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعین
نمودند و هفتدهم ذی قعدهٔ این سال شیخ مبارک دانشمند از
عالم در گذشت و پسرانش در تعزیت سر و ریش و بروت و ابرو را
در حلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضي این
تاریخ یافت که «فخر الکمل» و فقیره «شیخ کامل» بافتم و شریعت جدید
تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم سنه
اثني و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا ابن
بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داور
و نواحي آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار
و گرم سیر داشت از برادر رنجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر
اعیاني بملازمت رسید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال
فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیها و دیگر اسباب فراش خانه و کمر
و خنجر مرصع روانه داشتند و در چهار کروهي لهور خان خانان و
زین خان کوکه و سایر امرای عظام را بپیشواز رفتن فرمودند و بعد از
ملازمت مبلغ یک کرور تنکهٔ مرادي نقد انعام بخشیده در سلک
امرای پنجهزاری داخل ساخته بجاگیر او ملتان نامزد گردانیدند

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهي بر ذمهٔ او نباشد یا کروري
و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوي گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المالچي بدست نیارند مرده را دفن
نکنند و بجانب شرق رویه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگهدارند و اگر یکي از مریدان در سفینه نام بمیرد خواه مرد خواه زن
بارا از غله خام و خشت پخته بر گردنش بسته در آب سرنگند و
بجائي که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختي بربندند و این
حکم موافي بر اصلي است که قرار داده اند و جاي ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا بچبوتره کوتوالي نظر کماشتهاي
کوتوال نگذرند و تحقیق حال هردو ننمایند کدخدا نشوند باین
تقریب خیلي منافع و فواید بعهده داران خصوصا کسان کوتوال و
خاتوني کلال و سایر عوانان ارذال بیرون از شمار وهم و خیال عاید
میگردید دیگر زني که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوي
جماع نکند و زني جواني که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد
و درین حال با رو پوشیده یا روي گشاده گردد و همچنین زني
ناسازکار حیله گر که با شوهر ستیزه کند در محلهٔ فواحش برود
و آن کاره گردد دیگر رقت مخمصه و اضطرار مادر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشند و چون دست یابند زر داده
از ربقهٔ رقیت خلاص سازند دیگر هندو را که در زمان طفولیت یا
غیر آن باکراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائي را
اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف ننمایند و هر کس از هر دیني
که خواهد انتقال بدیگري کند و زن هندو اگر بر مسلماني فریفته

منقطن شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصنف مرقوم نیز خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد ازان سوانحی که در مدت دوسال واقع شده بطریق اجمال ایراد می یابد •

در دوشنبه تاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی سنه الفی و الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجهٔ حوت باول درجهٔ حمل روی نمود و شروع در سال سی و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمقل ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام مجدد صدور یافت ازان جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا جدا خبردار بوده از روسا و اعیان هر محله مچلکه بگیرد که از احوال صادر و وارد هر صنف مردم خواه تاجر خواه سپاهی خواه غیر آن شب و روز متفحص باشند و مفسدی و متمردی و دزدی را نگذارند که سکونت در شهر گیرد و اگر خرج کسی را بیشتر از دخل به بینند پیروی نموده بوسیلهٔ کوتوال بعرض رسانند که این همه فضولی او غالبا از زر بی وجه خواهد بود و بر سور و سرور و ماتم و شیون خصوصا نکاح و ولادت و ختنه و امثال آن هرچه واقع شود کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتبر از جانب او در هر محله و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد واقف گرداند و راهها را چنان ضبط نمایند که گم شده و گریخته نتواند بدر رفت و سوداگر بی حکم اسپ نتواند برد و بندی از هندوستان نتواند آورد و طلا و نقره و تماش را نرخ معین مانده بهای بادشاهی بخرند و فایده مقرری بخزانه عاید گردد و مشرفی و داروغه بر اموال مدت و غیبت نامزد گردانند تا اگر میت وارثی

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله لجهة ربط مقوات نشده و اصل را تغیر نداده علت را بطبیعت وا گذاشتم که مبادا باعث پرخاش دیگر گردد حال من درین کتابها بآن می ماند که یکی خرما را با خسته میخورد و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من همچنین بیموده اند ٭

و درین ایام شیخ فیضی ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام ساخته نود و نه فقرهٔ غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاده رساله به ٭ اسرار ثاني ٭ که نیز تاریخ تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلای عصر توقیعات بران نوشتند از انجمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربي نوشت و میان امان الله سرهندی ٭ وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتَابٍ مُّبِيْنٍ[۲] ٭ و میر محمد حیدر معمائی سورهٔ اخلاص را بتمام بی تسمیه و فقیر ٭ من احسن التفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم علم القران ٭ تاریخ یافت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور گردد و بعضی از فقرات مي کانهٔ تاریخ مصنف که به فقیر از شکر گاه در لاهور نوشته بود این است ٭ الحمد لله محصل المرام

(۲) واضح باد که اعداد جملهٔ الرطب الخ هزار و نود و نه است و اعداد فقرهٔ الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقرهٔ اللهم احفظ الخ یکهزار و سی و یک است بر ینقیاس اعداد هریک فقرات تاریخ مختلف است ٭

عدهٔ در دین مسلمانان درآید جبرا و قهرا گرفته با اهل ادیان ازند از
از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع
نیابند و این احکام تعلق بامور دینی دارد که شمهٔ ازان سمت
گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت جامع اوراق بیرون است
اما احکام ملکي و مالي و بیوتات و دار الضرب و سپاهي و رعیت
و سوداگر و چوکي و واقعه نویسی و کروری و داغ و محلي و جنگ
فیل و آهو و چیته و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توضیع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداري و اوضاع و احوال را چگونه یابند قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر آنرا عمری دراز باید
غیر طبیعي

هر روز فلک حادثهٔ نو زاید • کاندیشه بجهد مثل آن ننماید
روشن تراز آفتاب راهي باید • تا مشکل این زمانه را بگشاید

و بعضي ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامي شیخ ابو الفضل
تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته بازتوان یافت و در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفي را از جمله
سه دفتر که دو ازان ملا احمد تسته را مضي علیه ما علیه و ثالث
آصفخان باتمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن صدور یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل است و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجهٔ تحسین پیوست و فرمودند
که او چون بسیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمائی
و در مدت یک سال اکتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

نواحي کابل رسيده و باغواي بعضي مردم ازان داعيه پشيمان شده
و دغدغه نامه در سر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بتعظيم و تکريم سلوک
نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجي و خلعت داده و صد و
پنجاه سوار بهمراهي او نامزد گردانيده ميخواست که رخصت بجانب
لاهور نمايد درين اثنا بعضي از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
بدخشي بودند و کابلي با ميرزا يکدل شده نيم روزي در حويلي را
شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زير
تيغ کشيده بخوابگاه ديگر فرستادند و محمد هاشم ولد محمد قاسم
خان که در بيرون ارگ کابل منزل داشت جمعي از توپچيان و
شاگرد پيشگان پدر را با خود متفق ساخته ميرزا محمد زمان را
محاصره نموده بشب و روز آتش جنگ افروخته ميرزا را بقتل
رسانيد و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قليچ خان را که چندگاه جملة
الملکي بود بحکومت کابل نامزد گردانيده رخصت دادند و خواجه
شمس الدين محمد خوافي بعهدهٔ انتظام مهمات ملکي و مالي
سرفراز شده ديوان مطلق العنان گرديد و درين ايام آصفخان بخشي
را بجانب کشمير بجهة تحقيق معاملات و مهمات سپاهي و رعيت
آنجا رخصت دادند و درين سال فقير را چون تتابع قوارع مصائب
و تازيانهاي نوايب گوش زد شد حق سبحانه از بعضي ملاهي و
مناهي که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهي بر زشتي اعمال
و قبايح افعال بخشيد

آه گر من چنين بمانم آه

اکمل سواطع الالهام • اللهم المحرر وحده قطراس الکلام • هدود اسرار کلام الله المرسل درر السرر • سمو السرر الدرر علوا • باقی برین قیاس و در صفر سال هزار ودو خواجه ابراهیم حسین احدی که ازجمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و • خواجه ابراهیم حسین• تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه عزشانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده بلوح و جدول مکمل وقف روضهٔ منوره حضرت غوث الانامی مرشدی مافي میان شیخ داؤد جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای گذشته که چون نامهٔ اعمال بندهٔ سیاه امت گردیده مونس ایام حیات و شفیع بعد ممات گردد وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ •

و در هفدهم ذیقعدهٔ این سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا محمد زمان که منسوب بفرزندی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته شدند مجملهٔ آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج ببدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بجان آمده بودند اورا بسرداري برداشته ترددهاي مردانه بجاي آورده بامید کومک از هندوستان پیوسته سرکله بتغلیم مي زدند و چون ارادهٔ ایشان بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکري بیشتر از مور و ملخ

برسر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدور چند سال بمدافعه و ممانعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده با چهارده پانزده هزار سوار بعزیمت هندوستان در

پادشاهي پيدا کرده و چست و چابک از مهمات در آمده بود مورد انواع مراحم پادشاهي و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیج خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیدو این معني را مقدمهٔ ترتیب و منشاء رعایت او تصور نموده عنایات گونا گون در باب او در خزینهٔ خاطر مکنون داشته میخواستند که جوهر عالي او را که قابل نشو ونما بود در صحرای ظهور آورند ناگاه در عین ترقي و اوج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تپ محرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیوفا درگذشت و جز نام نیک یا خون تیره وخیلي از احباب و اصحاب که از وحسن اخلاق دیده امیدواریها داشتند خصوصا این حقیر که جهة یگانگي دیني و اخلاص مبرا از اغراض دنیاوي باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ نومیدی برسینه زده عاقبت جزصبر و شکیبائي که شیوهٔ اصفیا و شیمهٔ اتقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و نوائب دانسته عبرت کلی ازان گرفته دیگر دم صحبت با افراد انسانی نزدم و زاویهٔ خمول لازم گرفتم

مجلس وعظ رفتنت هوس است ٭ مرگ همسایه واعظ تو بس است

و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روي داد و نعش او را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و کم کسي از خاص و عام شهر بود که بر جنازه او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد و پشت دست حسرت بدندان نگزید

و بطریق تفاؤل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این بیت یافت

لقد تاب شیخی من الحوبة • و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشهٔ می و معشوق

بشد ز خاطرم آواز بربط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تا در کوهستان شمالی رفته راجهای متمردان آنحدود را بربقهٔ اطاعت کشیده و جمعبندی اراضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر این سال از آب راوی عبور نموده دران نواحی به بیست و پنج روز بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملک الشعرا حکم تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب نل دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است مشتمل بر چهار هزار و دویست بیت و کسری مرتب ساخته در نظر با چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت و تصویر آن و خواندن در مقل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن کتاب این است

ای در تگ و پوی تو ز آغاز • عنقای نظر بلند پرواز

و الحق مثنوی ست که درین سیصد سال مثل آن بعد از میر خسرو شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد •

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیچ خان در افتاده و همیشه معارضت باو داشته و تصرف در مزاج

و سال چهلم از جلوس رسید و مجلس آئین بندی بدستور
متوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
خانهٔ عام و خاص از بالای جهروکه نقیبرا پیش طلبیدند وخطاب
بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما نقیبی را که عبارت از نقیبر باشد
جوانی ثانی صوفی مشربی خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه
متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیری رگ گردن تعصب او را نتوند
برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این
چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزمنامه که عبارت از
مهابهارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام
شیخ بعرض رسانید که تقصیر کرده است بضرورت پیش رفته معروض
داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر
کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر
من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرده
تا خاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی
در رزم نامه کرده بودم بادین مضمون که استادی از اهل هند در
وقت نزع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است
که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول از همه صانع بیچون
را بشناسد و راه دانش بپیماید و تنها بر علم بیعمل اکتفا نه نماید
که نتیجه نمیدهد و طریقهٔ حسنه را اختیار نموده از سیئات حسب
الممکن دست کشیده دارد و به یقین داند که هر فعلی را بازپرسی
خواهد بود و درانجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد

بر هیچ آدمي اجل ابقا نمي کند
سلطان قهر هیچ محابا نمي کند
عامست حکم میر اجل بر جهانیان
این حکم بر من و تو بتنها نمي کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد • سوي عقبی وچست و زیبا رفت
جوهر او ز بعض که عالي بود • در جوار ملک تعالی رفت
قادري یافت سال تاریخش • گوهر بی بها ز دنیا رفت

و درین ایام شیخ فرید بخاري را که بجهت ضبط کوهستان سوالک فرستاده بودند براي خدمت بخشي گري که متعین و منحصر برو شده بود طلب داشتند و قاضي حسین قزویني را بجاي او ناصرو گرد نیدند •

و درین ایام اعظم خان که از شرفاي مکه معظمه آزار بسیار کشیده و آن استغنا بباد داده بود از حج باز گشته داخل سلسله مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده وداع محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانیها همه جا پیش بود و صوبه غازي پور و حاجي پور جاگیر یافت و احکام مذهب نو از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همیخوانم
ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع معالی را مت آمد •

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزي واقع شد

رخصت بگیرد و مقالی عجب این میگفت که

گر دست دوکاری زنی زنجیر در دستت کنم
در خم می غرقت کنم گر نام هشیاری بری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا کارها دارد و گاه گاهی بار خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عز شانه باین معنی تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سگ مگسی نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیری بجری
باز گوئی که چرا بر در غیری گذری
سالها در طلب روی نکو در بدرم
روی بنما و خلاصم کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابوالفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها را باو ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیهٔ افسانهٔ هندی را که بفرمودهٔ سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی ازان ترجمه شده و بحر الاسمار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر آن کتاب را که بضخامت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک بپایه

این معنی را حمل بر سوال منکر و نکیر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاهت و تعصب داشتند تا کی ملامت مژهٔ اشکبار من ٭ یکبار هم نصیحت چشم سیاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزای حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد محرری که نامهٔ اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشتهٔ که قابض ارواح است و بادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظهٔ نیکی و بدی و غلبهٔ یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیر است ازو می پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا انجا استیفای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد ازان در دوزخ فرستیم تا تلافی آن گناهان شود یا بر عکس و چون آن مدت را بسر می برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبی مناسب اعمال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی مانهایة تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بی آنکه کسی بعرض رسانیده کرده فرمودند که اگر فلانی را بتولیت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه اجمیری که متولی ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت دربار بامید خلاصی ازین سرگردانیها تگ و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همچنین می بایست که

یافت و صوبهٔ چیتور را بمیرزا رستم و ولایت منجل از شیخ ابوالفضل کشیده بمیرزا قندهاری جاگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید خان مغول از بنگاله بملازمت رسیده فیل و اموال بسیار با سایر نفایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن مالوف متعرض شده بود برحمت حق واصل شد اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند • ماییست قدم بر در خمار بماندیم
از نکتهٔ مقصود نشد فهم حدیثی • لا دین و لا دنیا بیکار بماندیم

و در شب بیست و هفتم ذي حجه این سال حکیم عین الملک که برسالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیماری پنج ماه سفر آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت برداشته سبکبار بمنزل باقی شتافتند و می شتابند و ما بهمان سیه دلی و پریشانی عمر به بیهودگي و غافلی از عاقبت کار بسر می بریم

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست
این آرزوی دور و دراز از پی چراست
با روزگار عهد تو بستي نه روزگار
پس این تغافل چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

بتخت طلبیده تا باعداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بعبارتی مانوس بنویس و ضمیمهٔ این کتب را که خود ترجمه کردهٔ نگهدار زمین بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تنگه مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند وهو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر ٭

و درین سال عرایض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رسید که برهان الملک را بجهة بدسلوکی وی کشته پسری دوازده ساله را بولی عهدی او برداشتند و فرمانی بشهزاده سلطان مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکهن شوند ٭

و در اوایل ذی حجهٔ این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیگ میر شکر بملازمت آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد ومورد مراحم و اعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیة السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز بجنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم سیر استیلا

مردک این الله خود فردا کهنه میشود اما این مسلمانی ها بگردن مانند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکري مصري رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که من باشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بار ها مي فرمودند مرا که سلطان هند را زلتي واقع میشود دستگیری نموده ازان مهلکه نجات خواهي بخشید و تضیه بر عکس روي داد

الف زن جولاهه میگفت من بس ماهرم
شاید از سازند فردا بهر حورم حله باف
آن شنیدستي که باوي جوله دیگر چه گفت
کای برادر چلد الف اول بیاب انگه بلاف

و مآل حال گوساله بفارسي که عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ عجین (؟) است این بود که بوسیله شیخ ابوالفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیله کروری بفارسي شده پاي خود ازین میان کشید و برسر فاحشهٔ با احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و باز زر بسیار داده موکلی برو گماشته رفت و چون مستحفظان نواحش و اهل طرب این را بعرض رسانیدند شبی در مجلس نو روزي سر آنها بروي آب آورده جایگیر دو صدی احمد مغلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در دامن کوه بود تغیر دادند و بفارسي را باز طلبیدند ٭

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضي بعد از امتداد امراض متضاده و اشتداد ضیق نفس و استسقا و ورم دست و پا و قي کردن خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سگان شب و روز برو رغم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویندکه در وقت

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید

بی خار اگر گلی میسر بودی • هردم بجهان الفت دیگر بودی
زین کهنه سرای زندگانی ما را • خوش بودی اگر نمرگ بردر بودی

و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجادهٔ اُچه است ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدی سرفراز شد و درین ماه صدر جهان مفتي ممالک محروسه که بمنصب هزاري رسیده با دو پسر تضول مقاصد خود بحلقهٔ ارادت درآمده شصت ارادت قبول یافت چون ملحي بقلاب درآمد و منصب هزاري یافت و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلما مي گیرد و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر مي سازد و وقت ذکر آفتاب جلّت عظمته و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زادهٔ گوپاله خان نام بنارسي که الخیر فی الیان و الزادهٔ (؟) و ملا شاه محمد شاه آبادي و صوفی احمد مطرب مسلم ماند دهلوي که خود را منسوب بفرزندی حضرت غوث الثقلین رضي الله عنه می ساخت

شیر را بچّه همی ماند بدو • تو به پیغمبر چه می مانی بگو

مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب مدي تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و چون مرد گفتند ز • موتراش جند • تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان بآن می ماند که هندوي مسلمان شد و آن که جامهٔ سرخ در بر او انداختند بمداهای لجانب هوچتان میدید و ایشان میگفتند

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهل از جلوس بر سبیل اجمال مرقوم قلم شکسته این کسیر البال گردید وبی تکلف درسلک عبارت بی تکلف کشیده آمد اما باآنکه نظره تفصیل مانند حبابی است از دریای عمان یا قطرهٔ از ابر و باران هرچه نوشته ام بزعم خود عمدا از رقم خلل مصون است الا ما شاء الله در بعضی صفوات تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییری در ماخذ رفته باشد که آن در عهدهٔ جامع نیست واگر عمر اندکی مساعدت نمود وتوفیقی رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله العزیز وقایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هرکس که هندی خواهد بود بعد از ما بتسوید و جمع آن خواهد پرداخت که سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

مکرات صباح القلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار دران وقت هم با اهل علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهوده حشو و کفر معتاد خویش رد دین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که • وی فلسفی و شیعی و طبیعی و دهری • و دیگری • قاعدهٔ الحاد شکست • و یکی از آشنایان این تاریخ یافت که

دیدی که فلک چه مایه نیرنگی کرد
مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید
تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش گرفته و برداشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمی زنید چون از خود رفته بود ازو صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستار خود را بر زمین زده و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و مقارن این حال خبر رسید که او خود را چیره اللهم ثبتنا و امتنا و احیینا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم کمالی صدر در گذشت و مالهای این هر دو در ساعت در حیزها قفل گردید و بپارچهٔ کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

